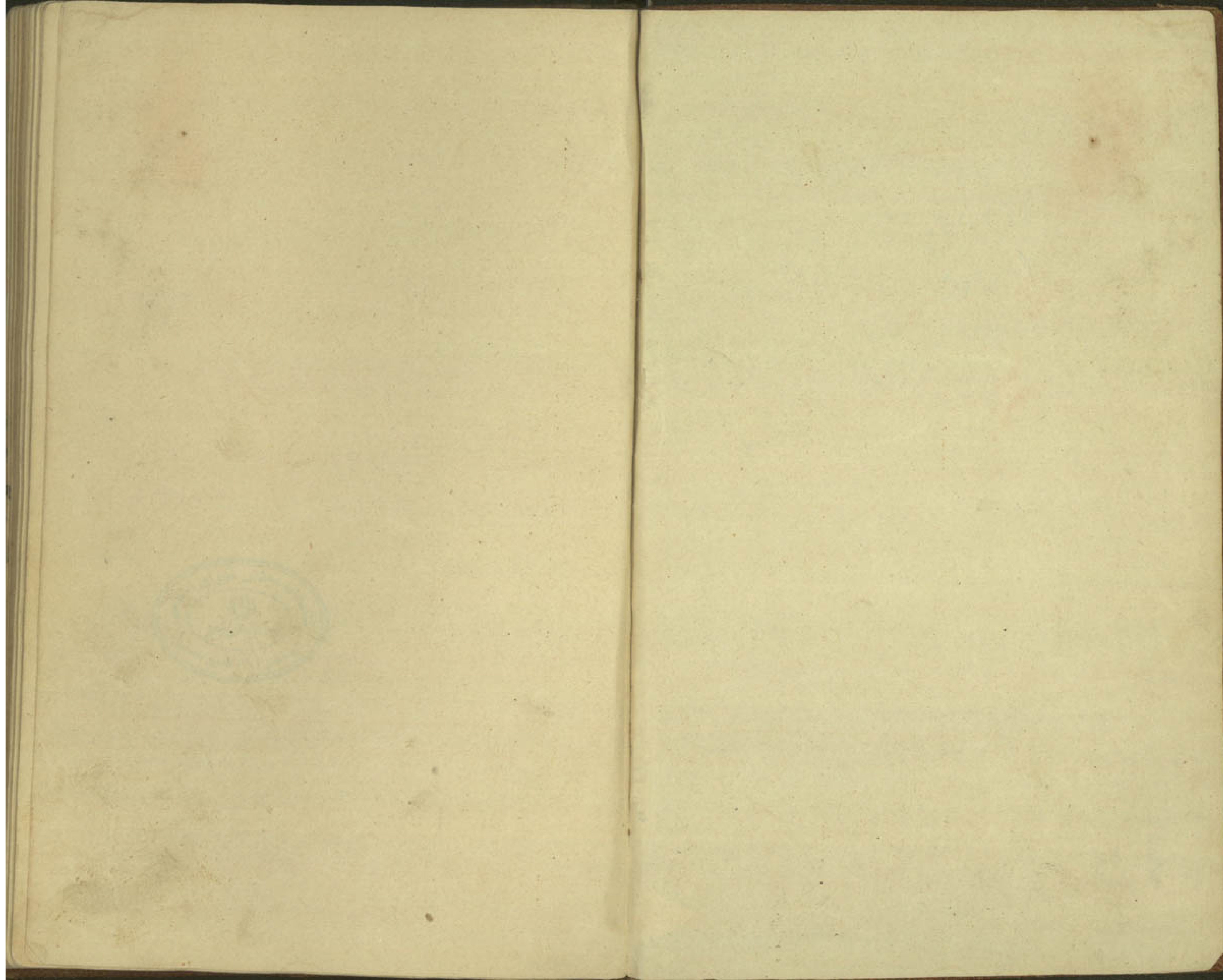





کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تاسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی

بسم الله الرحمن الرحیم

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم   واز انچه گفته اند و شنیده ایم و خوانده ایم

لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک

حمد و سپاس خارج از حوصله وهم و قیاس نثار حریم کبریائی

ناظم کارخانه ابداع و تکوین حضرت فاطر السموات والارضین است

که بمقتضای کریمه سنریهم ایاتنا فی الافاق

وفی انفسهم جمیع مکونات را از کتم عدم و مکمن امکان بعرصه وجود

و وجوب در آورد و هفت اسمان از بوستان جلالش ورقی است

وهفت

وهفت زمین از میدان جلالش گردی مزرع سبز فلک خرمنی از نیم

عطایش و بساتین دلگشای جنان شاداب قطره از سحاب بخشش

شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار   که اگر خار و اگر گل همه پرورده تست

جنبش سلسله وجودات منوط و مربوط بتوجه ذات مقدس اوست که

بادی التفاتی زنده دارد افرینش را

وریزش این سلسله مسلسل بقطع عنایت او

اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالبها

خضوع سرایر عقول و ارواح برای او لا یسبقونه

بالقول وهم بامره یعملون   ورجوع سرایر نفوس و

اشباح بسوی اوست

انا لله وانا الیه راجعون   محیطیکه امواج

بحر مواج بیکرانش از عین عدم تا قاف قدم شب و روز در جلوه

ظهور و بروز است

چو قاف قدرتش دم بر قلم زد — هزاران نقش بر لوح عدم زد

ظاهر نمودن آنها در عین ظهوری که ذوات ممکنات در طلبش در ساز

و سوز است فنا و زوال از جمله بندگان حتم نمود و دوام هستی

و بقا را مختص ذات یگانه خود فرمود

ای همه هستی ز تو پیدا شده — خاک ضعیف از تو توانا شده

هستی تو صورت پیوند نه — تو بکس و کس بتو مانند نه

آنچه تغیر نپذیرد توئی — وانکه نمرده است و نمیرد توئی

ما همه فانی و بقا بس تو راست — ملک تعالی و تقدس تو راست

دنیا را دار بلا و خانه ابتلا قرار داد تا بندگان از ابتلای خود کشتند

می‌بینی خلقان که با زنجیر و غل — می کشندشان سوی دشت بلا

و محن و مصیبات را موجب تضاعف اجر از برای عباد نمودند

اولئک

اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة

نتیجه صبر را ثوابی عظیم و عاقبت جزع را عذابی الیم وعده

فرموده ما بندگان ناتوان را چه یارای آنکه تحفه ثنائی

در بارگاه قدسش تبلیغ نمائیم و یا هدیه حمدی

بسرادق عظمتش ارسال داریم هم او را شاید که خود را ستاید

از دست و زبان که بر آید — که از عهده شکرش بدر آید

بلکه بنظر تحقیق خود با خود عشق بازد و با غیر خود نپردازد

عشق در پرده می نوازد ساز — عاشقی کو که بشنود آواز

هر نفس نغمه دگر سازد — هر زمان زخمه کند آغاز

همه عالم صدای نغمه اوست — که شنید این چنین صدای دراز

وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم

که محققان گفتند جهت اعجاز تسبیح حصاات در آن کف

باکفایت بلکه در تکمیل استعداد نفوس ناقصه است که استماع

آن ننمودند و الا

دل هر ذره که بشکافی — آفتابیش در میان بینی

یحدث شیء فی ه. امت ثم ناطق

وغمز عیون ثم کسر الحواجب

خوشتر آنکه حد خود دانیم و دم زدن فنائ بخبر آخوانیم

که پیشکاران پیشگاه وجود در مقام عجز از معرفت کنه

ذاتش ما عرفناک حق معرفتک خوانند و محرمان حرم

شهود در مرتبه قصور از قدرت بر اتیان وظایف عبودیت

ما عبدناک حق عبادتک بر زبان رانند

جلت معالی قدس وحدة ذاته

عن ان یطور به ذوو الاطوار

هیهات

هیهات ان یصطاد عنقاء البقاء

بلعابهن عناکب الافکار

گفتم همه ملک حسن سرمایه تست — خورشید فلک چو ذره در سایه تست

گفتا غلطی ز ما نشان نتوان یافت — از ما تو هر آنچه دیده پایه تست

وصنوف صلوات نامیات وضروب تحیات زاکیات نثار

روضات مطهره انبیا و مراقد منوره اولیا خاصه زبده

اصحاب مصیبت و بلا و نخبه ارباب محنت و ابتلا و راضی

بقضاء الهی و صابر بر مصیبات نامتناهی گلدسته چمن

رسالت شکوفه بستان جلالت

آفرینش طفیل دورانش — آفریننده آفرین خوانش

پادشاه ممالک لولاک — غرض از آفرینش افلاک

برگزیده آدمیان و رحمت عالمیان صاحب اختیار

بسیط افلاک و مالک رقاب قاطنان خطه خاک و علمدار

لوای انفتحنا لولاک لما خلقت الافلاک

از روز که آفریده شد لوح و قلم　　در بزم عیانها نور تو قدم

کردند محققان اسرار قلم　　بر صفحه دل حرف وفای تو رقم

صدرنشین صفه صدق و صفا مسندنشین بارگاه اصطفا

عقل کل و هادی سبل و خاتم رسل کشاف اصول

دین متین و مبین فروع شرع مبین محرم سرادقات

سبحان الذی اسری شمع شب افروز ثم دنی فتدلی

مشکوة عالم سوز فکان قاب قوسین او ادنی مهبط وحی

مبلغ الامر والنهی پیغمبر امی لقب هاشمی نسب

از جام کرم ارباب همم را ساقی

محمد شمع جمع آفرینش　　چراغ افروز بزم اهل بینش

ولولاه

ولولاه لم یخلق ولولاه لم یکن　　مکان ولا کون ولا وقت حادث

شمسه نه مسند و هفت اختران　　ختم رسل خاتم پیغمبران

احمد مرسل که خرد خاک اوست　　هر دو جهان بسته فتراک اوست

تازه ترین سنبل صحرای ناز　　خاصه ترین گوهر دریای راز

علیه من الصلوة اتمها

ومن التحیات ازکاها و سلام فراوان بی‌پایان

بر سلطان جهان ولایت و صدرنشین ایوان وصایت

منهاج دبستان بلاغت و مصباح شبستان هدایت

فاتحه کتاب ولایت خاتمه مصحف وصایت قطب فلک

سعادت سرچمن صباحت آیینه تمام نمای الله

منصوص بنص من کنت مولاه فهذا علی مولاه آیة الله

الکبری وجه الله العظمی مصلی القبلتین بایع البیعتین

عين الله الناظرة يد الله القاهرة تاج دار هل اتى صاحب
مقام لو كشف الغطاء مخاطب بخطاب انت مني بمنزلة
هرون من موسى نعمة الله على الابرار و نقمته على الفجار
كرار غير فرار ... سيد مختار قسيم الجنة والنار مصداق
لا فتى الا علي لا سيف الا ذو الفقار
يعسوب الدين و قاصم المشركين سلطان الموحدين امير
المؤمنين علي ابن ابي طالب عليه سلام الله
من الان الى يوم الدين

اسد الله ما رأت مقلتاه | نار حرب تشب الا اصطلاها
ذاك رأس الموحدين و حامي | بيضة الدين من كف عداها
جمع الله فيه جامعة الرسل | واتاه فوق ما اتيها
من مدايح او بالغدو و الاصال | من ستايش او بالعشي والابكار

درود

درود نامعدود بر سایر ائمهٔ دین و عترت طاهرین او باد
که هر یک در تشیید دین مبین و احکام حضرت سید
المرسلین صلی الله علیه و آله زحمتها کشیدند و تیر
بلاها بر جان خود خریدند ایشانند مشعله افروزان هدایت
و خرمن سوزان بادیهٔ غوایت ایشانند گوهران درج
سعادت و اختران برج سیادت ایشانند شموس سماء
هدایت و انجم افلاک امامت محققان طریقت
محققان طریقت مکملان تقوی که از آفرینش عالم خلاصه ایشانند
ستارگان نور افشانند و سیارگان درخشانند امناء الرحمن
و ادلاء الایمان و ولاة الخلق و الدعاة الی الحق الذین فی حقهم

قال النبی المطلق صلعم

مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها

ومن تخلف عنها غرق علما ائمه حکما یهتدی

الناس باعقابها هداها سادة لا ترید الا رضا الله

کما لا یرید الا رضاها علیهم سلام الله

الرحمن ما دامت الحمام متغنیة

فی الاغصان اما بعد

چنین گوید بزبان شکستگی وانکسار تراب اقدام علما ابرار

کرمنا دام امام والمحتاج الشیخ علی ابن شکر الله

اللواسانی عفی الله عن جرائمهما

آنکه درین اوان خیریت اقتران اسایش توامان که زمام

امور دین و دولت و وضع اساس ملک وملت وانتظام

احوال رعیت در قبضه قدرت و کف با کفایت خدایگان

ربع مسکون مدیر بسیط هامون ظل الله فی الارضین

قهرمان

قهرمان الماء والطین حامی دین مبین ماحی ظلم وکین

مروج شریعت سید المرسلین رحمة الله علی

العالمین کهف الملوك والسلاطین نعمة الله

علی الابرار ونقمته علی الفجار مالك الملوکی که

جهان از او دست چون بتخانه چین پر از زیب و نگار و فر و آیین

پادشاه دین پناه فلك بارگاه ملائك سپاه

سکندر جاه جمشید دستگاه طراز بخش دیهیم

وکلاه المجاهد فی سبیل الله والغازی لدین الله

ظل یزدان وشهنشاه نژاد

که ندارد دو جهان پیش کفش مقداری

آنکه حفظش ز پی دفع حوادث هر دم

گرد معموره اسلام کشد دیواری

دریای کرم ابر عصر کرم السلطان الاعظم والخاقان
الاکرم مولی ملوک العرب والعجم
خدیو جهانبان خسرو نامدار نظر کرده لطف پروردگار
ملجأ سلاطین کامکار ملاذ خواقین ذوی الاقتدار
ممهد قوانین عدل و انصاف مخرب مبانی جور و اعتساف
مؤسس قواعد شریعت غرا ناصر ملت بیضا مظهر
الاسما تنزل من السما فیمطر یوم الجود من کفه الندی
و یقطر یوم الباس من سیفه الدم
در رزم بدست آرد و در بزم ببخشد ملکی بسواری و جهانی بسوالی
عدو بند کشورگشا جهانگیر عالم آرای آفتاب فلک
پادشاهی مرکز دانش شاهنشاهی مخزن اسرار
سایه بلند پایه یزدان فرمان روای عرصه جهان
آرایش

آرایش دهنده مملکت ایران
السلطان ناصر الدین شاه قاجار
خسرو صاحبقران خلد الله ملکه و سلطانه و امطر علی
العالمین سحاب عدله و احسانه
منت خدایرا که بقدرت کامله و رحمت شامله گلزار
جهان و ممالک محروسه ایران را بفر همایونش ازنگ
و خس جور و اعتساف پیراسته و بآفتاب عالمتاب رای
افروزش عرصه دلهای بندگان را بگلهای رنگارنگ
آمال و امانی آراسته که از یمن عدالتش ساحت جهانرا
رشک خلد برین و از نیروی سطوتش صعوه را هم
آشیان شاهین فرموده از بسط امن و امان عالمیان را
مرفه الحال و فارغ البال ساخته و شر اعادی دین

مبین را از صفحهٔ روزگار برانداخته

آرام یافت در حرم امن وحش و طیر　　آسوده گشت در کنف امن انس و جان

از عصمتش نگرفت خوی ظلم در جگر　　وز خنده باز ماند چو گل عدل در جهان

سبب تالیف کتاب روزی در محفلی دلنشین

بهشت آیین که رشک خلد برین بود اکابر و بزرگان

دولت و دین ثوابت سمای جلالت و سیارگان فلک

فخامت و نبالت کتاب فضل و دانش میخواندند و از

هر بابی فصلی میراندند این ناکام تلخکام سر بجیب تفکر

فرو برده و کلمات حکمت آمیز ایشان را استماع مینمودم

و بصیقل فرمایشات بهجت انگیز ایشان زنگ الم از آئینهٔ دل

میزدودم ناگاه یکی از اعیان و حکماء که در معارف و کمالات

بصیرتی تمام داشت و خیرخواهی من بنده را امر بتفسیر شعر

اناالله

انا لله و انا الیه راجعون فرمود از انجا که امتثال فرمانش بر ذمه

این ناتوان دین بود و اطاعت خدمتش فرض عین انگاشته

اطاعت بر دیده قبول نهادم و این بضاعت مزجاة را

لباس هدیه پوشانده تقدیم خدمتش کردم امید

از عنایت مستعدان روزگار و دانشمندان ادوار و اقطار

آنکه اگر ایشان را نظری بر این شکسته بسته افتد لغزش و خطا

بپوشند و در اظهار نقص و عیب نکوشند فانی غیر المعصوم

الا من عصمه الله و انی بالخطایا المعترف و بالعجز و التقصیر

المعترف و عیون الکرام للمعایب مخفوضه و السنتهم عن المساوی

محفوظه والله ولی التوفیق و منه الهدایة الی التحقیق و آنرا

بتحفة الاحباب — فی تسلیة المصاب

نام نهادم و این کتاب مشتمل است بر دو جزء جزء اول مشتمل ا

بر یک مقدمه و پنج باب و یک خاتمه **مقدمه** —
در استحباب تعزیت و اخبار وارده در این باب —
باب اول — در تفسیر آیه شریفه ولنبلونکم
بشیء من الخوف الی اخر الایه **باب دویم**
مشتملست بر پنج فصل **فصل اول** — در بیان انکه صبر
خاصه انسانست و در غیر ان یافت نمیشود و مطالب متعلقه باو
فصل دویم — در بیان اخبار وارده درباب صبر و مدح
و فضیلت ان **فصل سوم** — در ذکر بعضی ایات قرانی
متعلقه بصبر است **فصل چهارم** — در ذکر چیزهائیکه
باعث میشود قوت در صبر را **فصل پنجم** — در احوال
جماعتی از صابرین **باب سوم** — در بیان جایز بودن
گریه بر و نوحه و مجملی از اقوال علما در این باب **باب چهارم**
در بیان

در بیان مجملی از حال اطفال شیعه بعد از وفات انها **باب پنجم**
در بیان خلاف علما در باب لطمه بر صورت زدن و مو بریدن و
جامه چاک زدن و امثال ذلک و نقل اخبار وارده در این باب
خاتمه — در نقل قصیده ابو الحسن فاضل تهامی
که در مرثیه پسر خود گفته **جزء دویم** — در تفسیر
ایه مبارکه انا لله و انا الیه راجعون و مناسبات این مقام
مقدمه بدانکه تعزیت مستحبست قبل از دفن و
بعد از ان و محبوب خدا و مطلوب شارع مقدس است
و معاونت بر بر و تقوی است و مراد از تعزیت انست که کاری کند
که کم کند حزن و اندوه صاحب مصیبت را و تسلیه بدهد
او را اگر چه بملاقات او باشد و در کافی از حضرت رسول
صلی الله علیه و اله روایت کرده که فرمود من عزی مصابا

كان له مثل اجره من غير ان ينتقص من اجر المصاب شيء يعنى
هر كه تسليت دهد مصيبت زده را ميباشد از براى ان تسليه
دهنده مثل اجر مصيبت زده بدون اينكه خدا از اجر مصيبت
زده چيزى كم كند و در روايتى ديگر از انحضرت صلى منقولست كه حاصل
ان روايت اينست فرمود ايا ميدانيد كه چيست حق همسايه
گفتند نه فرمود اينست كه اگر پناه بتو برد پناه دهى او را
واگر از تو قرض خواهد باو بدهى واگر محتاج شود براو بذل
كنى واگر خبرى باو برسد او را تهنيت و مبارك باد گوئى
واگر مريض شود بعيادت و ديدن او بروى واگر مصيبتى باو رسد
او را تسليه دهى واگر بميرد در عقب جنازه او بروى و بناء خود را
چندان بلند نكنى كه مانع نشوى و ديدن نسيم را براو مگر باذن او
واگر ميوه بخرى نصيبى هم براى او قرار ده واگر نميدهى پس پنهان نما را

مخفى

مخفى از ان داخل خانه كن و فرزند تو ميوه را بيرون نياورد
كه طفل همسايه ببيند و باو ميل كند و غبطه برد يا انكه
بغيظ بظاء منقوط باشد يعنى طفل همسايه در غيظ رود
واذيت نكن همسايه را ببوى ديك خود مگر انكه بهره از ان
براى او بردارى و از جناب امير مؤمنان صلوات الله
وسلامه عليه منقولست كه فرمود من عزى الثكلى اظله الله
فى ظل عرشه يوم لا ظل الا ظله يعنى كسيكه تسلى دهد بچه
مرده را جاى ميدهد خدا او را در سايه عرش خود در روزيكه
سايه نيست مگر سايه او و در روايتست كه حضرت داود
على نبينا واله وعليه السلام عرض كرد ايخداى من
چيست ثواب كسيكه تسلى ميدهد محزون و مصيبت زده را
بجهت طلب رضاى تو فرمود جزاى او اينست كه ميپوشانم

او را و دوازده هزار درجه دهم تا ایمان که ستر کنم او را بان دور از آتش
و داخل کنم او را بسبب آن در بهشت گفت خدایا چیست جزای
کسیکه تسبیح دهد انرا که نه بجهت طلب رضای تو فرمود جزای
او اینست که روشن کنند او را ملائکه در روز یکه میمیرد تا
بقیامت و اینکه صلوات و رحمت بفرستم بر روح او در میان
روحها در روایتست که چون خبر وفات پسر معاذ بسید
کاینات صلی الله علیه و آله رسید باو نوشتند
بسم الله الرحمن الرحیم من محمد رسول الله صلی الی معاذ
سلام علیک فانی احمد الیک الله الذی لا اله الا هو
اما بعد — عظم الله لک الاجر والهمک الصبر
و رزقنا و ایاک الشکر ان انفسنا و اهالینا و اموالنا
و اولادنا من مواهب الله الهنیئة و عواریه المستودعة

فتمتع

فتمتع بها الی اجل معلوم و تقبض لوقت معدود ثم افترض علینا
الشکر اذا اعطانا والصبر اذا ابتلانا و کان ابنک من
مواهب الله الهنیئة و عواریه المستودعة متعک الله به فی
غبطة و سرور و قبضه منک باجر کثیر الصلوة والرحمة والهدی
اشارت است بایه شریفه اولئک علیهم صلوات من ربهم
و رحمة و اولئک هم المهتدون ان اصبرت و احتسبت
فلا تجمعن علیک مصیبتین فیحبط لک اجرک و تندم
علی ما فاتک فلو قدمت علی ثواب مصیبتک علمت
ان المصیبة قصرت فی جنب الله عن الثواب فینجز من الله
موعوده و لیذهب اسفک علی ما هو نازل بک فکان

قد صح والسلام

باب اول — در تفسیر آیه شریفه و لنبلونکم بشیء

الی آخره لایزال خلاق همه عالم و مصور نسب بنی آدم در کتاب محکم و قرآن

معظم خود میفرماید و لنبلونکم بشیء من الخوف والجوع

ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرین

الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا الیه راجعون

اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئک هم

المهتدون ابو البقا در کلیات خود فرموده التعدید

هو ایقاع اسماء مفردة علی سیاق واحد فان روعی

فی ذلک ازدواج او مطابقة او تجنیس او مقابلة

فذلک الغایة فی الحسن مثاله قوله تعالی

ولنبلونکم بشیء الخ وکقول المتنبی

الخیل واللیل والبیداء تعرفنی والطعن والضرب والقرطاس والقلم

ولنبلونکم یعنی هر اینه میآزمائیم شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان

می کنیم

میکنیم اگرچه حال شما بر ما پوشیده نیست اما میخواهیم که

عیار کار و بار هر کس بمحک امتحان ظاهر گردد تا بر عالمیان

معلوم شود که کدام یک از شما صابرند بر بلا و سر تسلیم

براه او نهاده اند و چه کسانند که بمجرد بی صبری و جزع

رضا بقضاء از ایشان ممتنع شده اند و خطاب از برای

اصحاب پیغمبر است صلی الله علیه وآله و یا از برای جمیع

خلق و این آزمایش بر چند نوع است بشیء من الخوف یعنی

بچیزی اندک از ترس دشمن در جنگ و کمی آن بسبب آن

چیزیست که حق تعالی ایشان را از آن نگاه میدارد تا تخفیف

مشقت فرماید بر ایشان و نیز بجهت آنکه هر بلائی که بانسان رسد

اگرچه بزرگ باشد بالاتر از آن بلائیست که این بلا

بالنسبه بآن کوچک مینماید و بعضی از مفسرین گفته اند

معنی بشیئ بیان من [illegible] الاشیا یعنی بو و بو وازین اشیا
واگر باشیا میفرمود توهم میشد که از هر بلیه از خوف و غیران
اقسامی باشد و حال انکه مراد این نیست و بدان هر چیزی در
خیال خطور کند از خوشی و بدی که با انسان برسد اگر گذشته باشد او را
ذکر و تذکر گویند واگر در حال باشد او را ذوق و وجد نامند
بجهت انکه حالیست که میباید از نفس خود واگر بعد ازین بیاید بلی
و دنیا باشد خطور ان در قلب اثر انتظار و توقع نامند وان
منتظر اگر مکروهی باشد که حاصل شود از او در قلب تالمی
اثر خوف و اشفاق خوانند واگر محبوب باشد اثر رجا نامند
و خلایق عالم میفهمانند بانها باین مطالب انا انکه حاضر باشند
در رشد آمد و دل بنهند بر مکارهی که با انها میرسد در بلایای
حضرت رسول صلی الله علیه واله بجهت محنتها و حکمتهایی که

در این بلایا و مکاره باشد از برای انها و سبب خوف عدد
اذیت مشرکین است مر انها را و الجوع دیگری دیگر از انواع
ازمایش امتحان و ازمایش بچیزی از گرسنگی است که قحط
باشد یا روزه داشتن و در صورتیکه مخاطب باین خطاب
اصحاب رسول صلعم باشد جوع و گرسنگی است که در اوایل هجرت
انحضرت بواسطه کمی اموال بانها رسید و باز داشتن
جهاد انها را از تحصیل معاش و نقص من الاموال یعنی
و کمی در بعضی زمانها که بتاراج حادثات رود و بجهت
آفات روزگار تلف گردد و بواسطه انکه انفاق مینمودند
مالهای خود را در راه جهاد و الانفس یعنی بنقصان در نفسهای
شما بواسطه کشته شدن در جنگها و ناخوشیها و ضعف
پیری و گاهی نقصان در نفس بواسطه مردن و کشته شدن

باران وبرادوان باشد والثمرات یعنی بنقصان در بعضی میوها
وتلف محصولات بآفات ارضی وسماوی یا ترك مواظبت در
باغات واشجار وزمینها بواسطه مشغول بودن بجهاد وشاید که
مراد ثمرات فرزندان باشد که میوه باغ دلند
در روایتست که چون فرزند بنده مومن بمیرد حقتعالی بملائکه
فرماید آیا قبض نمودید روح فرزند بنده مرا عرض مینمایند بلی
میفرماید آیا قبض نمودید میوه دل او را عرض میکنند بلی میفرماید
چه گفت بنده من عرض مینمایند حمد کرد ترا خطاب رسد که خانه
در بهشت برای او بنا کنید وآنرا بیت الحمد نام نهید وبعضی
از علما دو قول در وجه ابتلا باین اشیا ذکر فرموده اند یکی آنکه
کسانیکه بعد از ایشان بیایند اگر برسد بایشان مثل این امور
بدانند که بپیغمبر رسید بواسطه این امور انها را نقصان در درجات

وانحطاط

وانحطاط مرتبتی نیست زیرا که رسید این صدمات وابتلاآت
کسانیرا که درجه ایشان بلندتر ومرتبه ایشان بالاتر بوده وایشان
اصحاب رسول صلی الله علیه وآله هستند ویکی دیگر آنکه ایشان
وقتی که ببینند مومنین را که تحمل مینمایند مشقتها را در یاری
آنحضرت وموافقت ایشان با آنحضرت وبواسطه این کارها سستی وضعفی
در یاری ایشان پیدا نمیشود وتفاوتی در حال ایشان نمیکنند وایشان
از راه باز نمیدارد میفهمند کفار که این اصحاب از کمال ثبات در راه
جان فشانی در سبیل برادر بی اختیار هستند وشدت ثبات ایشان
بواسطه علم ایشان است بصحت وحقیت این دین وبودن ایشان از
شناسا صادقان سبب در یقین تا میل نمایند ایشان بجماعت کفار
باین واسطه با خلط شدن در زمره مسلمین ویکی دیگر آنکه
موافق از منافق ومخلص از مرتاب جدا شود

دعوی الاخاء علی الرخاء کثیرة — بل فی الشدائد تعرف الاخوان

اذا قلت اهدی الهجر لی حالک البلا — یقولون لولا الهجر لم یطب الحب

وان قلت ما اذنبت قالت مجیبة — حیوتک ذنب لا یقاس به ذنب

وان قلت کربی دائم قال انما — یعد محبا من یدوم له الکرب

و حضرت امیر صلوات الله علیه در نهج البلاغه میفرماید

ان الله یبتلی عباده عند الاعمال السیئة

بنقص الثمرات وحبس البرکات واغلاق خزائن الخیرات

لیتوب تائب ویقلع مقلع ویتذکر متذکر ویزدجر

مزدجر یعنی خدا تعالی مبتلا میفرماید بندکان خود را

در نزد عملهای بد که از انها صادر میشود بنقصان میوها

وحبس برکتها وبستن خزانهای خیرات تا توبه کند توبه کننده

وباز ایستد از معاصی باز ایستنده وعبرت بگیرد عبرت گیرنده

دممنع

و ممنع شود ممتنع شوند و بشر الصابرین ای بشارت ده بده ای

پیغمبر صبر کنندکان را برین مشقتها و کروهات بثواب

بالجمله و بهشت — و در اکمال روایتی از حضرت صادق

نقل میکنند در تاویل این شریفه که حاصل روایت این

که این ابتلاءات علامات ظهور قائم عجل الله فرجه میباشد

که از برای خدا است بر مومنین پس فرموده: بشیء من

الخوف از ملوک بنی امیه در اخر سلطنت انها والجوع

بگرانی نرخها ونقص من الاموال فاسد شدن تجارتها

و کمی منفعتها ونقص من الانفس مرگ پراکنده والثمرات

بکمی منافع زرع و بشر الصابرین یعنی بشارت بده صابرانرا

در این حال بتعجیل بیرون امدن قائم صلوات الله علیه

پس میفرماید اینست تاویل ایه خدا تعالی میفرماید وما

یعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم تمام شد روایت
اکمال و در فضیلت و شرافت صبر همین بس که یکی از اسمای
خدا صبور است بجهت آنکه در تعجیل نمینماید بعقوبت
گناهکاران زیرا که بی نیاز است از تعجیل چنانکه سید ساجدین
علی ابن الحسین علیه السلام میفرماید وانما یعجل
من یخاف الفوت که تعجیل و شتاب میکند در امری که از فوتش
بترسد و گفته اند که خدای تعالی وحی فرستاد بسوی داود
پیغمبر که متخلق شو باخلاق من بدرستیکه از جملهٔ
اخلاق من آنست که من صبور هستم

باب دوم

و آن مشتمل است بر شش فصل

فصل اول در حقیقت صبر و اقسام آن

صبر در لغت بمعنی حبس است و صاحب
مجمع البحرین از بعضی اعلام نقل نموده که صبر حبس نفس است

از اظهار

از اظهار جزع بر مکروه بجهت امتثال امر خدا بلکه صبر مختلف
میشود باختلاف موارد بجهت آنکه مطلق صبر عبارتست از مقاومت
کردن نفس با هوا و هوس خود و غلبه دادن قوای عاقله که لشکر
الهی و عماد دین است بر قوای شهویه که منبع هوا و هوس است
و لشکر شیاطین پس اگر در مقام تحمل الم از شهوت فرج
و شکم باشد عفت نامند و ضد آن را شره گویند و اگر
در مقاتله و جنگها باشد از شجاعت نامند و ضد آن را
جبن خوانند و در غنا ضبط نفس و ضد آن را بطر
خوانند و در حال غضب کظم غیظ و ضد آن را غضب خوانند
و در نوائب زمان سعه صدر و ضد آن را تنگی صدر
و ضجر و تبرم خوانند و در زیادی عیش زهد و ضد
آن را حرص خوانند و در اخفای امر کتمان و ضد آن را اذاعه

کوبند پس معلوم شد که اکثر اخلاق حسنه داخل در صبر است
و بدانکه قلوب بر چهار قسم است یکی قلب قاسی است مثل
قلوب کفار و منافقین پس اطمینان آن بدنیا و شهوات
دنیا است رضوا بالحیوة الدنیا واطمانوا بها و دیگر قلب
ناسی است وآن قلب مسلم مذنب است چنانکه در قول خدا تعالی
فنسی ولم نجد له عزما پس اطمینان آن بتوبه است فتاب علیه
وهدی و دیگر قلب مشتاق است وآن قلب مؤمن است
واطمینان آن بذکر خدا است الا بذکر الله تطمئن القلوب
و دیگر قلب وحدانی است وآن قلب انبیا و خواص اولیا است
واطمینان آن بخدا و صفات خدا است کما قال الخلیل لیطمئن
قلبی و در وقتیکه قلب مطمئن شد نور اطمینان از آیینه قلب
بنفس منعکس میشود و نفس هم مطمئنه میشود پس بجناب عنایت

مستحق

مستحق خطاب ارجعی میشود پس غرس شجره ایمان در زمین
دل باعث عمل صالح میشود وآن موجب اطمینان میشود
پس اگر کسی لشکر ملائکه و جنود الهی را بر اتباع شیاطین
غالب وآنها را مغلوب و مقهور نمود داخل در زمره صابرین است
و دارای مقامی از مقامات دین و صاحب منزلی از منازل
سالکین پس اگر غلبه عقل چنان مستقل و ثابت گردد
که لشکر شیطان را بالکلیه مخذول و مقهور نماید که دیگر
از برای ایشان قوه نزاع نماند در اینوقت نفس در مقام اطمینان
مستقر میشود بندای یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک
راضیه مرضیه سرافراز گردد و اگر حزب شیطان غالب
شود و لشکر الهی را مغلوب سازد بطوری که قوه منازعه
نداشته باشد و نفس خود را بدست لشکر شیطان بدهد

ومایوس شود از مجاهده پس در این حالت از جملهٔ غافلین
ومصداق این شعر شود و لو شئنا لآتینا کل نفس هداها
ولکن حق القول منی لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعین
خواهد بود تا آنکه کارش منجر میشود بجائیکه نقطهٔ سیاهی
تمام قلب او را فرا میگیرد و قلب او که محل رحمت نامتناهی
الهی است و انتها امکان خود خوانده و میفرماید لا یسعنی
ارضی و لا سمائی بل یسعنی قلب عبدی المؤمن یعنی زمین
و آسمان من وسعت و گنجایش مرا ندارد و وسعت مرا دارد
قلب بندهٔ مؤمن و در جای دیگر میفرماید انا عند المنکسرة
قلوبهم والمندرسة قبورهم یعنی من نزد دلهای شکسته و
قبرهای کهنه شده ام   شیشه چه شکست شود ابتر
جز شیشهٔ دل که شود بهتر چنین جائیرا منزلگاه شیطان

مینماید

مینماید مثل کسی که اولاد عزیز خود را در دست دشمن خونخوار
بیفکند که او را پامال نماید کان الهوی ابغض الله عبد فی
الارض والعقل اعز موجود خلق علی وجه الارض کما قال الله
تعالی مخاطبا للعقل وعزتی وجلالی ما خلقت خلقا
احب الی منک بک اثیب و بک اعاقب با آنکه سلطنت را
بدست کفایت او داده که با او هر چه خواهد بکند پس
عقل او در دست شهوت چنان اسیر شده که مسلمی
در دست کافری قلبها قلب منکوس است قلب منکوس تا ختم
کرده دیگر موعظه در او اثر نمیکند و نصیحت سودی نمی بخشد
قلوبهم کالحجارة بل اشد قسوة بدین واسطه دین توهین
مینماید و ضروریات اهل مذهب و آئین را انکار
میکند و بجهت ضعف قوهٔ عاقله قبایح در نظر او محسنات

میشماید و میگوید من از توبه مایوس هستم و موفق بتوبه نخواهم
شد یا بوجهل امر ندر فرد اعمر خود را در سر بیهوده کارها
تلف میشماید در یا میگوید حاجی بتوبه نیست خدا غفور است
رحم میشمارد و لا تطع من اغفلنا قلبه گاهی بشرع و اهل شرع
استخفاف میشماید و کاهی منکر وعید و عذاب الهی میشود
و گاهی بمعاصی گناهان خود تفاخر میشماید و مع ذلک خود را
در زمره عقلا و کاملین بلکه اکمل و اعقل از عالمین میداند
بیهوشها هیهات مثل هر سه تبرا سفها و مجانین پستتر بلکه در
مرتبه از انها پایین تر اولئک کالانعام بل هم اضل گرماوه
نمیکنی ملاحظه کن خبر را که کسلترین حیوانات خراست
داو در هر روزی چهار هزار مرتبه ذکر خدا مینماید در
روایت صحیح وارد است که اسبهای اصیل نجیب بدن حضرت

سیدالشهدا

سیدالشهدا سلام الله علیه را پایمال نکردند و اسبهای
نا اصل این کار را کردند که بیکر کردن اسبها در وقتی که جسم
انها بر جسدهای پاره پاره شهدای کربلا امشا که برودی
عریان و بیسر افتاده بودند و دخترهای پیغمبر برانها نوحه میکردند
معروفست بطریقی که اشک انها بر صورتهای انها جاری بود
حکایت ذوالجناح و اب نخوردن از فرات باتشنگی و فرموده
حضرت بان حیوان که یا جواد انت عطشان و انا عطشان
اشرب فما انا اشرب و منتظر بودن او که صاحبش اب میل
نماید ماتود و یال و کاکل خود را بخون حضرت الوده نموده و خبر قتل
ان بزرگوار را باهل حرم رسانیدن مشهور است انداختن مرکوب
رسول خود را در چاه بعد از وفات ان حضرت مکتوبست ای حمار
خود را از غم پایین تر اورده بجهت انکه هیچ تاسف و تحسری

از دوری و مهجوری پیغمبر ملالت داری و از صمیم قلب اللهم
انا نشکوا الیک فقد نبینا و غیبة ولینا
میگوئی و انتظار فرج آل محمد صلعم که از لوازم ایمان و افضل
اعمال است از آن غفلت داری و از راهی که در پیش چشم
تو است یاد نمیآید و راضی شدی باین مقام پست
با آنکه مقام تو از ملک بالاتر است

ترا ز کنگره عرش میزنند صفیر — ندانمت که درین دامگه چه افتادست

پس آنچه گفته شد باین مطالب خواهد آمد و حالت سیم آنست
که هیچ طرف غالب نباشد بلکه درمیان دو لشکر در میدان
محاربه کرده باشد نزاع قایم باشد گاهی لشکر خدا
غالب میشود و قوه شهوتیه را که باعث هوا و هوس است
مقهور و مغلوب میسازد و گاهی بعکس در اینصورت

وجب

صاحب این حالت در عداد مجاهدین است نه در زمره ظافرین
و صابرین و امیدوار بلطف پروردگار باشد چنانچه
خدای تعالی فرماید خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا
عسی الله ان یتوب علیهم اعمال نیک و بد را بهم
سرشته اند و شاید خدا ایشان را ببخشد خود را ذکر کرده اند
این سه قسم که ذکر شد باعتبار قوة و ضعف بود و سه قسم
دیگر حاصل میشود بالنسبه بچیزی که از آن صبر مینمایند بجهة
آنکه یا غالبست جمیع شهواترا یا غالب نمیشود بهیچ یک
از آنها یا بعضی را دون بعضی و منقسم میشود صبر نیز باعتبار
سهولت و دشواری بدو قسم زیرا که یا شاق است بر نفس
پس ممکن نیست دوام بر آن صبر مگر بسعی و کوشش و جد
و جهد بسیار و اینقسم را تصبر نامند و یا آنکه چنین نیست

بلکه حاصل میشود بسعی و اعمال و ریاضت بر نفس و این قسم را

صبر خوانند و اگر خواهی مثالی برایت بیاورم ببین که مرد با قوت

و یا زور تواند که ضعیف عاجز را بقوت کم و حمله اندک که در آن

زحمتی نباشد بزمین بزند و بر او غالب شود و لیکن قدرت ندارد

بر غلبه و بزمین زدن مرد قوی مگر برنج و تعب و نفس زدن و خستگی

هم چنین است کشتی باعث دین و باعث هوی بجهت آنکه در

حقیقت کشتی بین جنود ملائکه و لشکر شیاطین است و چون

جند الله و جند الملائکه غالب شد و شهوات را قلع و قمع کرد و باعث

دین مسلط و مستولی شد بر باعث هوی و آسان شد صبر

بطول مواظبت میرسد بمقام رضا و این رضا بالاتر از صبر است

و از این جهت است که حضرت نبوی فرمود اعبد الله

علی الرضا فان لم تستطع ففی الصبر علی ما تکره

خیر کثیر

خیر کثیر یعنی عبادت کن خدا را برضا اگر نتوانسته باشی

پس صبر بر آنچه مکروه است که در آن خیر بسیار است و بعضی گفته‌اند که اهل

صبر در سه درجه هستند اول ترک شهوات و این درجه تائبین است

دویم رضا بمقدرات و آن درجه زاهدین است سیم محبت

آنچه مولا میکند و آن درجه صدیقین است و این تقسیم در صبر

خاص که صبر در مصائب و بلایا باشد نیز جاریست

و بدان نیز که باعث صبر بر بلایا و محن چند چیز است یکی

از آنها اظهار قوت نفس و اطمینان دل نیز نزد مردم است

تا در نزد ایشان پسندیده و قوی دل محسوب شود چنانکه

حالت ثبات معاویه در مرض موت و اظهار بشاشت و جرئت

نمودن او شاهد است بر این مطلب چه آنکه وقتی امام ممتحن

حضرت امام حسن صلوات الله علیه در حال مرض بر او وارد

شدند معاو بر برخوـــت و نشست و با این شعر تمثل جست

وتجلدی للشامتین اریهم

انی لریب الدهر لا اتزعزع

یعنی جراءت [illegible] آنکه من را از برای آنست که با ایشان بنمایم من از

حوادث روزگار متزلزل نمیگردم حضرت مجتبی علیه السلام

بلاهت [illegible] و اذا المنیة انشبت اظفارها

الفیت کل تمیمة لا ینفع یعنی آنکه چون مرگ

چنگال خود را [illegible] میبابی که هیچ تعویذی نفع نمی بخشد

و این مرتبه [illegible] عوام است که همین ظاهر حیوة دنیا را میشناسند

و از عالم اخرت غافلند دویم توقع ثواب و رحمت و امید وصول

بدرجات رفیعه در اخرت و این صبر طائفه زهاد و پرهیزکاران است

و اشاره باین صبر است که فرموده انما یوفی الصابرون

اجرهم

اجرهم بغیر حساب خلاصه معنی آنکه اجر صبر کنندگان

بی حساب بایشان عطا کرده میشود سیم بهجت و لذت یافتن

بآنچه از جانب خدا وارد میشود چه هر چه از دوست میرسد

نیکو است و دوست مشتاق التفات دوست است و از آن

لذت میابد و اگر چه با امتحان کردن ببلا و محن باشد

عاشقم بر رنج خویش و درد خویش بهر خشنودی شاه فرد خویش

عاشقم بر لطف و بر قهرش بجد بوالعجب من عاشق این هر دو ضد

این نه ماهی این نهنگ آتشی است جمله ناخوشها به پیش او خوش است

تا الم ترسم که او باور کند وز ترحم جور را کمتر کند

و این صبر اهل محبت و معرفت است و اشاره باین مرتبه

از صبر است که فرموده و بشر الصابرین

الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله

الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من
ربهم و رحمة و در روایتست که حضرت امام محمد باقر
جابر بن عبد الله انصاری را دید که پیری او را کرفته و مرض
و ناخوشیها بر او احاطه کرده فرمود چگونه میبینی حال
خود را عرض کرد که فقر را دوستر دارم از غنا و مرض محبوبتر است
نزد من از صحت و رغبت بمرگ بیش از زندگانی دارم حضرت
فرمود اما ما اهلبیت محبوبتر نزد ما هر چیزیست که از
خدا بر او وارد میشود از فقر و غنا و مرض و صحت و موت
و حیوة جابر برخواست و میان دو چشم حضرترا بوسید
و گفت راست فرمود پیغمبر که بمن گفت ای جابر بخدمت
یکی از فرزندان من خواهی رسید که اسم او موافق اسم من
باشد و حقیقت علمها را بشکافد و باید دانست که جمیع

اقسام

اقسام صبر محمود و پسندیده نیست بلکه منقسم میشود بحرام
و واجب و مکروه و مستحب پس صبر از محرمات واجبست و در
مکاره مستحب و صبر بر اذیت حرام حرام است مثل آنکه کسی قطع
کند دست کسی را یا دست پسر شوهر او و انشخص صبر کند و ساکت
باشد و مثل آنکه کسی قصد حریم دیگری کند بطور حرام پس صبر
کند از اظهار غیرت و ساکت باشد از آنچه بر اهلش وارد بیاید
پس این صبر حرامست و صبر مکروه آن صبر بر اذیتی است
که برسد باو بجهتی که مکروه باشد در شرع و از جمله فضائل
صبر آنست که صبر خاصه انسانست نه در ملائکه یافت میشود
و نه در حیوان و بهایم اما در بهایم بجهت نقصانیکه در آنهاست
و اما در ملائکه بجهت اکمال آنها بیان این مطلب آنست که بهایم
مسلط شده است بر آنها شهوات و مسخر از شهوات هستند

و چیزی جز شهوت غذائی در آنها نیست که باعث بر حرکت و سکون آنها
باشد و نه قوه که مدافع شهوت باشد و رد کند آنها را از مقتضای
شهوت در آن زمان نیست که ثبات بقوه رادعه ایشان مقتضی شهوت
صبر نامند و اما ملائکه در نزد حکما عقول مجرده هستند
که مجرد اند از برای شهوت و غضب پرورده کار و محض هستند از برای
ابتهاج بدرجه قرب بذات بحت بسیط حق محقق الهیه جلت
قدرته و علت کاملتر و واهب ندارد در آنها شهوتی که صارف
باشد آنها را از وصول بان مرتبه تا آنکه محتاج باشند بامداد و
اعانت لشکر دیگری که غالب و مصادم شهوت شوند بلکه خود
آنان لشکر حقند الا ان حزب الله هم الغالبون
و اما انسان در ابتدای صبر و کودکی حکم بهایم دارد زیرا
که ناقص است مثل آنها و خلق نشده است در آنها جز شهوت

غذائی

غذائیکه محتاجست بآن پس از آن ظاهر میشود در او شهوت
بازی و لهو و لعب پس از آن شهوت جمع مال و منال پس از آن حب
جاه برای تربیت در او قوه صبر نیست بجهت آنکه هم چنانکه
دانستی صبر عبارتست از ثبات لشکری در مقابل لشکر دیگر
که قتال و جدال در میان این دو لشکر قائم باشد بجهت مخالفت
مقتضای این دو شی که در اقتضای آن جز لشکر هوا و هوس که در
بهائم است یافت نمیشود و خداوند تعالی بفضل و جود و کرم محیط
خود بنی آدم را از سایر مخلوقات و حیوانات تشریف خلعت
ولقد کرمنا بنی آدم داد و در درجه آنها را از درجه
و مقام بهایم بلند فرمود و در وقت کمال شخص آنها برسید
درجه بلوغ دو ملک بر آنها گماشت که یکی هادی باشد
و دیگری مقوی پس بیاری این دو ملک جدا شد از بهایم و

و مبعوث شد بشناسانیدن ذات ذو الجلال و انبیا و ائمه سلام الله
علیهم اجمعین و معرفت بمصالح و مفاسدی که متعلقست بعواقب
دل انسانها حاصل میشود از برای آدمی بواسطه ملکی که شغل او هدایت
و شناسانیدنست و بهیمه شناسائی بعواقب و مصالح خود ندارد
بلکه معرفت او منحصر است بآنچه شهوات او در حال اقتضا مینماید
و بسیار از این جهتست دوائی که بعد نافع باشد ولی فعلا
تلخ و ناگوار باشد طالب او نیست و طالب چیزی نیست که در
حال لذیذ باشد و اما انسان بنور هدایت میداند و میشناسد
که پیروی شهوات در عاقبت ضررها دارد و لهذا باید دانست
که همینقدر از هدایت کافی نیست مادامی که قدرت نداشته
باشد بر دفع آنچه مضر است پس چه بسیار مضری که میشناسد
و میداند انسان مثل مرضی که نازل میشود باو و امثال ان

ولی قدرت ندارد

ولی قدرت ندارد بر دفع او پس محتاج است بقدرت و قوه که دفع
کند بآن قوه شهوات را بدین جهت خدا ایجاد ملکی را براو گماشته است
که تایید نماید و تقویت کند او را بلشکرهای فراوان و امر فرموده
این لشکرها بجدال و قتال لشکر شهوات پس گاهی غالب میشود
بر لشکر شهوات و گاه مغلوب پس اینست که منقسم شده اند
و در بهایم یافت نمیشود که غالب میشوند شهوات را باعث
دینی نامند و طلب شهوات خواهشهای نفسی را باعث هوا
خوانند و شنیدی که جدال و قتال قائم است در میان این دو
و میدان این جنگ دل انسانست و مدد باعث دین
از ملائکه ناصرین است و مدد باعث شهوات از شیاطینست
و صبر عبارتست از ثبات باعث دین در مقابل باعث
هوا پس اگر غالب شود باعث دین و مستمر شد بر مخالفت

مخالفت شده و اینست شمرده شود از صابرین و در عداد مصلحین
و اگر متابعت نفس نموده شد در جنب قوای شهویه ملحق باتباع
شیاطین هرى ذاتى خلقى و قدامى الهوى
وانی ادری ایّاهما المتغلبان و این دو ملک که یکی
هادیست و دیگری مقوی رئیس هستند بر این دو لشکر که یکی
هدایت میکند و دیگر تقویت و این دو ملک از جمله کرام
الکاتبین هستند و همان دو ملک است که موکل هستند
بر هر شخصی و چون دانستی که مقام ملک هادی بالاتر است
از مرتبه ملک مقوی و جانب یمین اشرفست از یسار پس باید
طرف یمین بملک هادی سپرده شده باشد و طرف یسار
بملک مقوی و مینویسند این دو حسنات و سیئات بنده را
در صحایفی از عالم غیب و ملکوت نه از عالم شهادت و جسمها

ورای

در اینعالم انها را نمی بینند و انها را کرام گویند بجهت انکه بنده
بکرم انها بهره مند میشود و کاتبین گویند زیرا که ایشان
مینمایند حسنات و سیئات او مخصوص شده اند به بنی ادم با صفات
از بهایم و این دو ملک چیزی بر کودک نابالغ هنوز نمی نویسند زیرا
که انها حکم بهایم دارند ولیکن مبادی نور هدایت در
سن تمیز بر دل طفل میتابد و زیاد میشود تدریج تا انکه
بسن بلوغ برسد چنانکه در اول صبح روشنائی ظاهر میشود
تا انکه قرص افتاب طلوع نماید لکن این هدایت هدایت تام
نیست که راهنمائی بمضار اخرت نماید بلکه منافع دنیوی را با
هدایت تمیز دهد پس از این جهت است که پدر و ولی میزنند
او را بجهت ترک نماز مثلا و در اخرت معاقب نمیشود بر ترک ان
و از این جهت بعضی از علمای اعلام رضوان الله علیهم تمرین

بعد او واجب دانسته اند مشهور ما بین فقهاء عظام این است
که مستحب شرعی است عادت دادن طفل هفت ساله بر روزه
و ازین مطالب که شنیدی معلوم شد که رتبه انسان کامل
برتر از مراتب ملائکه است زیرا چنانکه دانستی ملائکه خدام
انسان هستند چنانچه در اخبار اهل العصمت اشاره بان شده
که ان الملائکة لخدامنا و خدام شیعتنا و هر کدام بکاری
مامور و مشغول هستند

باد دیگر از عمل پران شوم   انچه اندر عقل ناید ان شوم

دیگر انکه قوای شهویه در انها نیست تا محتاج باشند بر ریاضت
و مجاهده بلکه قادر بر اتیان مقتضیات شهوت نیستند هم چنانکه
دانسته شد اما اگر نظر بنامحرم نکند و ریاضت نکشیده که بان
واسطه مستحق اجر و ثواب باشد با انکه عنین اگر زنا نکند هم چنین است

البته

مساوی با شخص بصیر و بینا که از نظر نامحرمان اجتناب کند یا
مرد یکه قوه زنا داشته باشد و احتراز نماید البته اجرش اعلی بود پس بنده
اگر در مقام عبادت و خضوع اطاعت حضرت احدیت جل شانه
ثابت و قائم باشد بطریقیکه اسم و رسمی و اثری از هویت
و انیت و ذات او باقی نماند و وجود خود را بموجب قدرت و اراده
واجب الوجود مطلق معدوم و مضمحل بپندارد بطوریکه فانی فی الله
و باقی بالله شود و لسان حالش گویا باین مقال باشد

ز بس بستم خیال تو تو گشتم پای تا سر من   تو امد خرده خرده رفت من اهسته اهسته

انوقت بدرجه میرسد که عین الله و سمع الله و لسان الله
و ید الله و قلب الله و اذن الله و رحمة الله میشود العبودیة
جوهرة کنهها الربوبیة عبدی اطعنی اجعلک
مثلی انا اقول لشیء کن فیکون اجعلک قادرا

تقول لشیئٍ کن فیکون تا آنکه بجائی میرسد که مثل حدیدهٔ

محماة بمعنی آهن تفتیده که کارش از او ظاهر میشود از بنده هم

کار خدائی بروز مینماید مثل آنکه حضرت امیر صلوات الله

علیه میفرماید بمردیکه بی ادبی بانسوان مینمود این چرا در بین

مردان نشسته بمجرد فرمایش آنحضرت زن شد و آلت رجولیتش

مبدل شد بزن گشت بخانه زن خود داد دید که مردی قوی شده

از زن با این مرد بدین بشر بود توالد و تناسل بین ایشان حاصل

آمد و حضرت امام ممتحن حضرت امام حسن صلوات الله علیه

بشامیکه در خدمت آنسرور بحضرت امیر ع بی ادبی نمود فرمود

اخسأ یعنی دور شو ایلک بیکبار لباس آدمیت از بدنش وا رفت و سگ

سیاهی شد و بنا کرد دم خود را جنبانیدن و التماس کردن

و نظایر این حکایات و روایات از حد حصر و احصا بیرون است

غرض

غرض اینست که قدر خود را بدانی و حقیقت خود را بشناسی و بدانی

که حقیقت انسانیه عبارت از جوارح و اعضاء ظاهره و باطنه

و قوی و حواس و مشاعر باطنه و کالبد نیست بلکه حقیقت

انسانیت عبارتست از جوهری که از آن تعبیر نمایند که هیچ جزئی با او مماثل

نمیشود که گاهی تعبیر از آن بانانیت و گاهی بمن گاهی بنفس

گاهی بخود این اعضا و جوارح و حواس ظاهره و باطنه خدم

و حشم و اتباع و لشکر تو هستند مامور و منهی باوامر و نواهی تو هستند

رعیت و وزرای مملکت تو میباشند پس تو در مقام مالکیت

و سلطنت هستی و اینها در رتبه مملوکیت و عبودیت

تو شاه جواهر لاهوتی   خورشید مظاهر ناسوتی

انت ملاک نزلت و ملاک عزلت و روح

تجسدت و ذهب تغششت انت حمامة جنان

وعندلیب ته اغصان رغضبان

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود (آدم آورد درین دیر خراب آبادم

طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق (که درین دامگه حادثه چون افتادم

ای روح جان طبیعت محبوس شدی و از وطن اصلی و رفقای قدیمی دور

افتادی و فراموش نمودی

صد قافله مصر تو چشم براه (ای یوسف درا از چاه

تن زده اند درین چنگالها (جان کشاده سوی بالا بالها

اتذکر بساتین الجنان وقصورها

اما تری اشجارها واغصانها

الی متی تلبث فی هذا السجن بالکسالة

وترضی لنفسک بالتقصیر والقصور

ماه کنعانی من مسند مصر آن تو شد (وقت آنست که بدرود کنی زندان را

پس ای بیچاره

پس ای بیچاره از وطن آواره ای بهیچ باز بدان نه بود تماشه در ذریر

پر بیر و بر بیچاره که خود کی بود و ماله کی بیبای که از کجا آمدهٔ و کجا

آمده و کجا خواهی رفت و درینجا از برای چه آمده

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانیست (روم به روضهٔ رضوان که مرغ آن چمنم

بگلدام بجوذای و بین چه کسی بچه بسته دل و بکه هم نفس

نه اشک روان نه رخ زردی (الله الله تو چه مرد بی دردی

مقصود از خلقت بندگی و عبادت و تحصیل معارف حقه یعنی اتقان

اصول عقاید و احکام فروع و استحکام مکارم الاخلاق

حسنه است و الا پر واضح است که بهایم و حیوانات در اکل و شرب

و سبعیت و شجاعت و غضب از همه کس قوی تر هستند بلکه

بحکم حصر کریمه وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون

فایده ایجاد منحصر درهمین است پس که در مقام مجاهده برآمدی

و قوای شیاطین را منزل ربه نکوهیده نمودی و تحصیل صفت صبر
کردی و بخود [illegible] صفات حمیده دارا و از صفات رذیله مبرا
[illegible] حالا [illegible] خواهی بود و گرنه از حیوانات
و بهایم [illegible] بدان درجه اعلی بجز ادعا نیست با
که [illegible] هر صاحب عقل و کیاست مینماید و
حال از [illegible] بهایم که عقل و تمیز نه ترهستند

خليلي قطاع الفيافي الى الحمى
كثير وأمّا الواصلون قليل

کمان [illegible] عقل در جمع مال و اسباب دنیوی
و ایذاء مردم و ظلم کردن و غیبت کردن و امثال اینها است
و حال اینکه چون کسی بدیده تامل نگرد عین سفاهت و محض
جهالت است زیرا که از تحصیل مال چه خسران و مآل چه فایده

و از طلب

و از طلب جاه و منال جز نکبت و وبال نتیجه عاید [illegible] هر که را بیش
بیش بر فرش بیشتر و بمفاد فی حلالها حساب و فی
حرامها عقاب هر که زخارف دنیویش کمتر [illegible]
حسابش سبکبارتر بلکه در دار دنیا هم راحتش بیشتر

ونعم ما قيل

بساط خویش چنان پهن کن در این بازار که دست و پا نکشی کم برفت [illegible]

قال سيد الموحدين

امير المؤمنين سلام الله عليه وانما هي
نفسي اروضها بالتقوى لتأتي آمنة يوم
الخوف الاكبر وتثبت على جوانب المزلق ولو
شئت لاهتديت الطريق الى مصفى هذا العسل
ولباب هذا القمح ونسائج هذا القز ولكن هيهات

از یغلبنه هوای ربقوده حبشته الی تحیر اهله لا
ولعلك تجار الایام لا طمع له فی القرص ولا
عهد له نوالشیع اصحاب خود انصاف بده صاحب منقول
رای ابن مقفع از نزدیک تراست یا کسیکه بیهوده روزه دنیای
فانی سرای جاوید را از خود را از دست دهد فعلمت ان
العقل ابن بدبه الرحمن واکتسب به الجنان
وقیل فما الذی فی معاویه قال شیطنه و نکرا
اگر دو نفر زاهد در ولایت بماموریت بفرستند یکی از آن
در مال و نوال از بهر شرع و عیش و تجمل و زینت صرف نماید و دیگری
دو آن چند روز بقناعت و عسرت بگذراند و باد زر و سیم
دهد اباو تحف ببند دو بخدمت سلطان آورد سلطان
متلف مسرف کرانند تر ابعیش و خوشگذرانی و اذیت مردم

و تفقدی مشغول بوده حبس ابدی با غرامات زهد و زجر و
انتقام فرماید علاوه نعمت قرب بارگاه سلطانی در
عواطف ملوکانه را که بالاترین نعمتهاست مضایقه نفرماید از او
دریغ فرماید مادام العمر از مراحم خسروانه بی نصیب
و از تفقدات سلطان در حجیب خواهد ماند آیا
کدام از این دو بعقل و خرد نزدیکتر مطلب چیست جاهل دانا
مدعی خرد نعمتهای جاوید را نیز بعشرت باکی و روزه این
دوزه دنیا نفروش و سخط رب را برضای عبد بدل
مکن و بواسطه تنعم این پنج روزه عمر اسباب هلاکت ابدی
و تلف سرمدی از برای خود فراهم میاور چنانچه
سلطانی زاهدی را گفت عجب زهد و در زیده از دنیا
زاهد پاسخ داد که زهد انست که سلطان ورزیده

بر سر ایشان چگونه نرسد این گفتن زیرا که از نعمت فانی دور و دون

گذشتن و بنعمت ابدی پیوستن سهلست بلکه تجارت

این بهتر و راست که آن دهند گذشتن از نعمت سرمد مؤبد آن

وکل یدعی وصلا بلیلی ولیلی لا تقر لهم بذاکا

اذا انبجست دموع فی الخدود تبین من بکی ممن تباکا

بعضی از درجه که درجه اول و صاحب درجات بلند نیکو

نشانه دارد علامت دارد محک دارد ولنبلونکم بشیء

من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس

والثمرات وبشر الصابرین بشارت و مژده کن

آن کسانی است که صابر باشند و در محن و بلایا راضی و شاکر

نه کسانیکه جمع مال و زخارف دنیوی نمایند نه غلط گفتم

که آنانرا نیز بشارت داده اند که والذین یکنزون

الذهب

الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله

فبشرهم بعذاب الیم یعنی آنانکه مینهند طلا و نقره را

و انفاق نمیکنند آن گنجها را در راه خدا یعنی زکوة نمیدهند

پس بشارت ده ایشانرا بعذابی دردناک پس چه خواهید

یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها

جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما کنزتم

لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون .

یعنی در روز یکه دمیده شود بران گنجها در آتش دوزخ

پس داغ کرده شود بران گنجهای طلا و نقره پیشانیهای

ایشان که در وقت دیدن فقرا گره بران زده اند

و پهلوها و پشتهای ایشان و گویند بایشان که این است آنچه

گنج نهاده بودید از برای منفعت نفسهای خود پس بچشید

وبال آنچه بود باید ذخیره میکرد میاید از او پس عاقل آنست که اگر دیگران
دیگران اخذ دنیا و مال کنند او اخذ خزینه اعمال کند و اگر
کنوز اعمال فانیه جویند او در موزا سرای باقیه جوید و زیرک کسی آنست
که جد و جهد نماید و بشارت او را در یابد نه آنکه بعذاب الیم
خود را گرفتار سازد حاصل آنکه صبر مفتاح نجاح و مقدمه
فلاح و سبب خوشنودی معبود و علامت حصول مقصودات
و هر عبادتی را در بارگاه ربوبیت و حضرت عزت ثواب شی
محصور و موعود است اما جزا و ثواب صبر کنندگان از حیز
حساب بیرونست چنانچه خدای تعالی فرماید انما
یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب
یعنی وفا کرده میشود جهت صابران اجر ایشان بیحساب و حضرت
رسالت پناهی صلعم میفرماید الایمان شطران شطر صبر

وشطر شکر

وشطر شکر یعنی ایمان دو نصف است یا دو جزء است
نصف صبر است و نصف دیگر شکر و جهتش آن شاید باشد که جمیع
آنچه بادمی رسید یا چیزیست که در دنیا و آخرت نافع است
و یا مضر و ناخالیست که بالنسبه باشیا مضره ملاحظه شود
از باز داشتن نفس از آنها صبر است و آنچه باشیا نافعه
ملاحظه شود شکر است پس نصف ایمان صبر است و نصف
دیگر شکر و ایضا از حضرت رسول صلعم منقولست اذا اراد الله
بعبد خیرا او اراد ان یصافیه صب علیه البلاء صبا فاذا دعاه
قالت الملائکة صوت معروف فان دعاه ثانیا فقال یا رب
قال الله تعالی لبیک عبدی وسعدیک لا تسئلنی شیئا الا
اعطیتک او دفعت عنک ما هو شر و ادخرت لک
عندی ما هو افضل منه یعنی هرگاه خدای عز و جل

اراده خوبی وخیریت جهت بنده کند یا اراده کند که اورا از
ادناس بشریه صاف کرداند باران بلا را براو ریزان کرداند پس
ان بنده هرگاه خدای عز وجل را بخواند فرشتگان گویند این آواز
آشنائیست چون خدا را دویم بار بخواند و بگوید یارب خدا تعالی
فرماید لبیک وسعدیک از من هیچ چیز طلب نکنی مگر انکه بتو دهم
یا دفع کنم از تو بدتر را یا ذخیره کنم جهت تو چیزی را که از ان بهتر باشد
و در خبر است که شخصی نزد حضرت رسول صلی الله علیه واله امد
وعرض کرد یا رسول الله مال من رفت و بدن من مریض شد
حضرت فرمود خیری نیست در ان بنده که مال او نرود و بدن او
بیمار نشود بدرستیکه خدا تعالی میفرماید اذا وجهت
الی عبد من عبیدی مصیبة فی بدنه او ماله
او ولده ثم استقبل ذلک بصبر جمیل استحییت

منه

منه یوم القیمة ان انصب له میزانا او انشر له دیوانا
یعنی هرگاه متوجه ساختم بسوی بنده از بندگان خود مصیبتی
در بدن او یا در مال و یا فرزند او وان بنده استقبال ان بلا
بصبر جمیل کند شرم میکنم که از جهت او میزانی نصب کنم یا
دیوانی نشر نمایم یعنی بیحساب او را به بهشت میبرم وازحضرت
منقولست که فرمود الصبر ثلثة صبر عند المصیبة وصبر عند
الطاعة وصبر عن المعصیة فمن صبر عند المصیبة حتی یردها
بحسن عزائها کتب الله له ستمائة درجة ما بین الدرجة الی
الدرجة کما بین تخوم الارض الی العرش ومن صبر عند
المعصیة کتب الله له ستمائة درجة ما بین الدرجة الی الدرجة
کما بین تخوم الارض الی منتهی العرش یعنی صبر بر سه قسم است
یکی صبر در نزد مصیبت و دیگر صبر بر اطاعت و دیگر صبر

المعصیة حتی یردها بحسن
عزائها کتب الله له ثلثمائة
درجة ما بین الدرجة الی
الدرجة کما بین السماء الی
تخوم الارض ومن صبر
علی الطاعة

از معصیت پس کسیکه صبر کند در نزد مصیبت تا آنکه بستاند نیکو
انراز کند مقرر فرماید خدا از برای او سیصد درجه که میان
درجه تا درجه مثل میان آسمان و زمین باشد و کسیکه صبر بر طاعت
کند نوشته است برای او ششصد درجه که ما بین هر درجه تا
درجه دیگر مثل میان منتهای زمین است تا عرش و کسیکه از معصیت
صبر کند نوشته است برای او نهصد درجه که میان هر یک مثل
منتهای زمین است تا منتهای عرش و در کافی از جناب امام محمد
باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمود الصبر صبران
صبر علی البلاء حسن جمیل وافضل الصبرین الورع
عن محارم الله یعنی صبر دو صبر است صبر بر بلا که نیکو و جمیل است
و بهترین دو صبر پرهیز از محارم خداست والذکر ذکران
ذکر الله عز و جل وافضل من ذلک ذکر الله عند
ما حرم الله

ما حرم الله علیک یعنی ذکر بر دو قسم است یکی ذکر خدا در نزد
مصیبت و بهتر از ان ذکر خدا است در نزد انچه حرام کرده است
خدا بر تو و بدانکه صبر مخصوص بحالت بلا و مصیبت نیست بلکه هم
چنانکه در اینحالت باید صبر کرد هم چنین در حالت نعمت
و رفاهیت صبر لازم است بلکه صبر در این حال دشوارتر و مخصوص است
صد یقین است ان الانسان لیطغی ان راه استغنی
یعنی انسان چون خود را مستغنی دید طغیان مینمود پس اگر کسی
در حال رفاهیت و حصول انچه خواهش اوست مثل صحت و وسعت
و مال و منال و جاه و جلال و منصب و ریاست و اولاد و قبیله
طغیان کند و مغرور شود داخل در زمره طاغیان شمرده شود
نه در عداد صابران و ازین جهت است که یکی از بزرگان دین
گفته مؤمن بر بلا صبر میکند اما صبر نمیکند بر حال عافیت

مگر بهانه و صدیق و از این جهت بود که چون دنیا وسعت بهم رسانید
بر صحابه رضوان الله علیهم اجمعین و از تنگی معاش بیرون آمدند گفتند که خدا امتحان کرد
ما را به رنج و محنت بر آن صبر کردیم و امتحان نمود ما را بفتنه رفاهیت
پس قدرت بر صبر آن نداریم و از این جهت است که خدا تعالی میفرماید
یا ایها الذین آمنوا لا تلهکم اموالکم و لا اولادکم
عن ذکر الله یعنی ای گروه مؤمنان باز ندارد شما را اموال و اولاد شما
از ذکر خدا و باز فرماید ان من ازواجکم و اولادکم عدوا
لکم یعنی بدرستیکه از زنان و فرزندان شما هستند که دشمنند
با شما و صبر بر متاع دنیا در حال وسعت و رفاهیت آنست که مطمئن
بآن نشود و خاطر جمع نگردد و بداند که آنها در نزد او بعنوان عاریت است
و نبوده از او پس که زود خواهد شد پس غرق نعمت و لذت نشود و تنعم نکند
و هر کسیکه آنها را ندارند از مؤمنین تکبر و تفاخر نکنند مانند بعضی

از ابنا

از ابنای زمان
یا در بین نو دولتان از آب خوردن نشان کاین همه ناز از غلام و اسب و استر میکند
و حقوق خدا را از مال خود مصرف نماید بمصارف نهادن آنها اعانت و
دستگیری بفقرا و مساکین نماید و حضرت الهی را از بدن او باعانت
مخلوقین بجا آورد و از منصب و جاه خود باعانت مظلومین ادا کند
و همچنین در سایر نعمتهای الهیه و سر آنکه صبر در این حال دشوار
تر است از صبر در بلا آنست که این صبر با وجود قدرت و اختیار
متحقق میشود و لکن در بلا و مصیبت اختیاری نیست و چاره
بغیر صبر ندارد مثل آنکه صبر گرسنگی در حال بودن طعام با کمال رغبت
از صبر بر گرسنگی در حال نبودن طعام و اما امور دیگر موافق طبع
و خواهش نیست بر سه قسمت اول در امور یکه نباشد در آنها اختیار
و کار در است مثل طاعت و معصیت اما صبر بر طاعت از جهة

مشکلست که آدمی طالب علو و قهر و غلبه است و بندگی و ذلت بر او
مشکلست و دیگر بجهة آنکه نفس طالب راحت و آسودگیست
و در عبادت بجهت مشقت و کسالت طبع راغب بآن
نیست پس باید صبر کنند علاوه بران توقف دارد عبادت بر
حالاتی چند که بآن سبب صعوبت و کراهت آن بیشتر میشود پیش از
عمل باید سعی نماید در خالص ساختن نیت از از برای آن و
دور کردن آن از شوایب و ریا و در حال اشتغال بعمل باید بجهد
بلیغ بجا آورد در اینکه از یاد خدا غافل نشود و حضور قلب از دست
ندهد و بوظایف و آداب آن خلال نرساند و بعد از آن باید
متوجه خود باشد که عجب بر آن راه نیابد و بجهت خودنمائی
در مقام اظهار آن بر نیاید و عمل خود را باطل نگرداند و اما
صبر از معصیت از آن راه صعوبت دارد که جمیع آنها از چیزهائیست

که نفس

که نفس بآنها خواهش دارد و راغب بآنها است و از این جهت است
که صبر نمودن از معصیتهائی که آدمی بآنها معتاد شده و الفت و عادت
که با خواهش نفس ضم شده در اینوقت دو لشکر از لشکرهای
شیطان پشت بیکدیگر میدهند و باین جهت غلبه بر آنها
مشکلست و هر معصیتی که ارتکاب آن آسانتر است صبر از آن و ترک
نمودن آن دشوارتر است و باین سبب ترک معاصی زبان چون دروغ
و غیبت و هرزه گوئی بسیار مشکلست بلکه صبر از اظهار آن همه
معاصی شدیدتر کرده اند و باین جهت تاکید تمام وارد شده
که هر کسی سعی کند در حفظ زبان خود و هر سخنی که خواهد بگوید
ابتدا در آن تامل کند تا مشتمل بر معصیتی نباشد و چون در آن
معصیتی ببیند زبان خود را از آن نگاه دارد و اگر نه باز او
باطاعتی و نباشد عزلت اختیار کند و از تکلم با مردم تا

گناه کبیره نزد او زیان او با طاعتش در باب دویم در امور دیگر حصول
آنها مقدور آدمی نیست ولیکن قدرت بر مکافات آن دارد
مثل آنکه اذیتی از دیگری باو رسد و مکروهی از آن نسبت باو
صادر شود چون اذیت باختیار خود باو رسیده ولیکن قدرت
بر مکافات و انتقام از اذیت رساننده دارد و صبر بر آن آنست
که ترک مکافات کند و از او بگذرد و این از مراتب عالیه صبر است
و از این جهت خدای تعالی به پیغمبر خود میفرماید واصبر کما صبر
اولوا العزم من الرسل یعنی صبر کن هم چنانکه پیغمبران
اولوا العزم صبر کردند و فرمود فاصبر علی ما یقولون
یعنی صبر کن بر آنچه میگویند و فرمود وان عاقبتم فعاقبوا
بمثل ما عوقبتم به ولئن صبرتم فهو خیر للصابرین
خلاصه معنی آنکه اگر انتقام کشید و عقاب کنید مثل آنچه
باشما

باشما کرده اند بجا آورید و اگر صبر کنید و از انتقام بگذرید
آن از برای اهل صبر بهتر است سیم در امور دیگر مطلقا اختیار
و قدرت در آنها از برای بنده نیست مثل بلاها و مصائب
دنیویه و حوادث دهریه و صبر بر آنها بسیار شدید و گران و
تحمل آنها صعوبت بی پایان دارد و کسی را این مرتبه صبر بر آنها
حاصل نمیشود مگر آنکه مرتبه تصدیق یقین و مقربین با او باشد
و رسیدن بآن موقوف بر معرفت کامل و یقین تام است و از این
جهت سید رسل فرمود که خداوندا سؤال میکنم از تو یقینی را
که بر من سهل و آسان کند جمیع مصیبتهای دنیویه را و در دعای
افتتاح است اللهم انی اسئلک ایمانا تباشر
به قلبی و یقینا صادقا حتی اعلم انه لن یصیبنی
الا ما کتبت لی

و انچه حکم اندیشی تواند رای علیهم ... ما ... در دنیا

کاینات از سرود در روایتی صبر است ... داده از دنیا

منقولست که روز قیامت ... مبتلا شوند اهل اعمال و اخر

و ایشان از ... امید هند از زکوة و نماز و روزه و حج

و نصب ... اهل بلا را میداوند و از جهت ایشان نصب برای

و نشر دیوان ... و ریخته شود برای ایشان اجر ریختنی عظیم

هم چنانکه بلا بر ایشان ریخته شده ... میکشند که کاشکی

در دنیا با عافیت بوده اند که کاش ابدان ایشان پاره پاره شده

بودی و اجساد ایشان بمقراضها بریده شده بودی بسبب

انعطاها که جهت اهل بلا می بینند و از حضرت امام جعفر

صادق ع منقولست که فرمود ان الحر حر علی جمیع احواله ان

نابته نائبة صبر لها و ان تداکت علیه المصائب لم تکسره و ان

ازرد

اسیر و افتقر استبدل بالعسر الیسر کما کان یوسف الصدیق الامین

لو یضره حریته ان استعبد و قهر و اسر و لم یضره ظلمة الجب

و وحشته و ما ناله الی ان من الله علیه فجعل الجبار العاتی له عبدا

بعد ان کان مالکا فارسله و رحم به امته و کذلک الصبر یعقب

خیرا فاصبروا و وطنوا انفسکم علی الصبر توجروا یعنی بدرستیکه

آزاد آزاد است بهمه احوال خود اکر برسد او را نائبه و مصیبتی

صبر میکند و اکر هجوم اورند و بکر بند او را مصیبتها شکسته

نمیشود اکر چه اسیر و مغلوب شود و بعوض یسر و راحت عسر

و سختی روی دهد هم چنانکه یوسف صدیق علیه السلام را

ضرر نرسانید حریت او انکه او را بندکی کرفتند و مقهور

کردند و اسیر کردند و ضرر باو نرسانید تاریکی و وحشت

چاه و انچه باو رسید از سختی محنت بسبب انچه عطا کرد براو

خدا تعالی و پادشاهی مصر که پسر از برای او بنده کرده اید بعد از انکه

در ظاهر هم با ملالت بود

کار خود کرده بخدا باز گذاری حافظ ( ) ای بسا عیش که با بخت خدا داده کنی

پس فرستاد او را و رحم کرد با و امثال او هم چنین صبر در عقب

دارد خیرها پس صبر کنید و تمکین دهید نفسهای خود را

بر صبر تا آنکه اجر داده شوید.

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیم اند ( ) بر اثر صبر نوبت ظفر آید

بلکه بر این روز کار تلختر از صبر ( ) باد کرد روز کار چون شکر آید

و از جناب امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که فرمود

دوام الصبر عنوان الظفر و من کنوز الایمان الصبر علی المصائب

یعنی دوام صبر دیباچه ظفر و نصرت است و از گنجهای ایمان

صبر بر مصیبتها است و دیگر فرمود لا یعدم الصبور الظفر

وان طال

وان طال به الزمان یعنی بسیار صبر کننده [illegible] نمی شود

اگر چه زمان با و طول کشد و نیز از حضرت صادق صلوات الله

علیه منقولست که هر گاه مومن داخل قبر شود نماز بجانب راست

او است و زکوة از جانب چپ او و نیکی بر او سایه می افکند و صبر

بکناری و نقد هر گاه دو فرشته بجهت سؤال میایند پس صبر بنماز

و زکوة و نیکویی میگوید مدد کنید یار خود را و اگر عاجز شدید من

مدد کنم و نیز از انحضرت منقولست که فرمود هر که ببلا مبتلا شود از

مؤمنان ببلائی و صبر کند بر آن بلا از جهت او مثال اجر

هزار شهید خواهد بود و از اسحاق بن عمار روایت شده که گفت

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بعبد الله بن

الحسن در وقتیکه او را و اهلبیت او را گرفته بودند برو جه تعزیت

و تسلیه نوشتند بسم الله الرحمن الرحیم الی الخلف الصالح

والله تعالى الطايفة من ولده اجمع وابن عم اما بعد فان كنت قد
تفردت انت واهل بيتك ممن حمل معك بما اصابكم فما
تفردت بالحزن والغيظ والكآبة واليم وجع القلب دوني ولقد
نالني من ذلك من الجزع والقلق وحر المصيبة مثل ما نالك
ولكن رجعت الى ما امر الله جل وعز به المتقين من الصبر
وحسن العزاء حين يقول لنبيه صلى الله عليه وآله الطيبين
فاصبر لحكم ربك فانك باعيننا وحين يقول لنبيه صم
حين مثل بحمزة وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به
ولئن صبرتم لهو خير للصابرين فصبر رسول الله صلعم
ولم يعاقب وحين يقول وأمر اهلك بالصلوة واصطبر
عليها لا نسئلك رزقا نحن نرزقك والعاقبة للتقوى
وحين يقول الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا انا لله وانا

اليه

اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة و
اولئك هم المهتدون وحين يقول انما يوفى الصابرون
اجرهم بغير حساب وحين يقول لقمان لابنه واصبر على ما
اصابك ان ذلك من عزم الامور وحين يقول عن موسى وقال
موسى لقومه استعينوا بالله واصبروا ان الارض لله يورثها
من يشاء من عباده والعاقبة للمتقين وحين يقول الذين
امنوا وعملوا الصالحات وتواصوا بالحق وتواصوا بالصبر
وحين يقول ولنبلونكم بشيء من الخوف والجوع ونقص
من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرين وحين
يقول والصابرين والصابرات وحين يقول واصبر حتى يحكم الله
وهو خير الحاكمين وامثال ذلك من القران كثير واعلم اي
عم وابن عم ان الله عز وجل لم يبال بضر الدنيا لوليه ساعة

وما ولولا [illegible] يقتلون اولياءه ويخوفونهم

ويمنعونهم [illegible] ظاهرين ولولا

ذلك لما [illegible] يحيى بن زكريا ظلما وعدوانا في

[illegible] ما قتل جده علي ابن ابي طالب ع

لما قام بامر الله [illegible] ظلما وعلى الحسين بن فاطمة ع

[illegible] ولولا ذلك ما قال الله عز وجل في

كتابه ولولا ان يكون الناس امة واحدة لجعلنا لمن يكفر

بالرحمن لبيوتهم سقفا من فضة ومعارج عليها يظهرون

ولولا ذلك لما قال في كتابه ايحسبون انما نمدهم به من

مال وبنين نسارع لهم في الخيرات بل لا يشعرون

ولولا ذلك لما جاء في الحديث لولا ان يحزن المؤمن

لجعلت للكافر عصابة من حديد فلا يصدع رأسه

ابدا ولولا ذلك لما جاء في الحديث ان الدنيا لا تساوي عند الله

عز وجل جناح بعوضة ولولا ذلك ما سقى كافرا منها شربة

ماء ولولا ذلك لما جاء في الحديث لو ان مؤمنا على قلة جبل

لابتعث الله له كافرا او منافقا يؤذيه ولولا ذلك لما جاء

في الحديث انه اذا احب الله قوما او احب عبدا صب عليه البلاء

صبا فلا يخرج من غم الا وقع في غم ولولا ذلك لما جاء في الحديث

ما من جرعتين احب الى الله عز وجل ان يجرعهما عبده المؤمن

في الدنيا من جرعة غيظ كظم عليها وجرعة حزن عند مصيبة

صبر عليها بحسن عزاء واحتساب ولولا ذلك لما كان اصحاب

رسول الله صلى الله عليه واله يدعون على من ظلمهم بطول

العمر وصحة البدن وكثرة المال والولد ولولا ذلك ما بلغنا

ان رسول الله ص كان اذا خص رجلا بالترحم عليه والاستغفار استشهد

استشهد فعليكم يا عمّي وابن عمّي وبني عمومتي واخوتي بالصبر
والرضا والتسليم والتفويض الى الله عزّ وجلّ والرضا والصبر
على قضائه والتمسّك بطاعته والنزول عند امره افرغ الله
علينا وعليكم الصبر وختم لنا ولكم بالسعادة وانقذنا واياكم
من كلّ هلكة بحوله وقوّته انه سميع قريب وصلى الله على صفوته
من خلقه محمد صلى الله عليه و اهل بيته صلوات الله عليهم اجمعين
علاوه بر اینها شخص عاقل باید تامل کند و متنبه باشد که هرچه
از خیر و شر و نفع و ضرر و فرح و شادی و بلا و مصیبت که به بنده
میرسد از جانب دیگریست و بنده را در دفع و جلب آنها
اختیاری نیست یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید خداوند حکیم
میفرماید ما اصاب من مصیبة فی الارض و
فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرءها

ان ذلک

انّ ذلک علی الله یسیر یعنی نرسید شما را هیچ مصیبه
در زمین و نه در نفسهای شما مگر آنکه در کتابی بود پیش از آنکه
آن مصیبت را بیافرینیم یعنی پیش از آنکه ما این مصیبت را ایجاد کنیم
و مشیت ما تعلق بگیرد بوجود آن در خارج در علم الهی مقرر
بوده و این شدنی است که نمیشود آن را رد نمود

رضا بداده بده وازجبین گره بگشا ○ که بر من و تو در اختیار نگشادست

و عاقل چون تامل کند میداند که بر جزع و اضطراب هیچ
نفعی جز شماتت دشمن و آزار نفس و غصه کردانیدن اجر و اندوهگین
ساختن دوستان و امثال آن مترتب نشود

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ○ ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

و از این جهت است که حضرت مقدس امیر المؤمنین صلوات الله
و سلامه علیه الصبر علی المصیبة تفل حمة الشامت یعنی

صبر بر مصیبت کند میکند تبری شماتت کننده را و فرموده
الصبر یهون المصیبة یعنی صبر آسان میکند مصیبت را چه از جزع
و اضطراب اندوه زیاد میشود و غم بر غم میافزاید و از اندوه بسیار
آزار ها ببدن میرسد و باحباب و انساب سرایت میکند و از آن
مصائب تازه متجدد میشود   ابو علی مسکویه
در کتاب الطهارة گوید که عاقل و جاهل در مصائب دهر
و آفات روزگار و نزول حوادث و تصادم بلیات شریکند
و آفات و عوارض ایام مخصوص عاقل یا جاهل نیست بلکه هر دو را
انواع آفات چون فقد دوستان و غلبه دشمنان و حلول امراض
و نقصان مال و فوات آمال میباشد فرق میان عاقل و جاهل
آنست که الم عاقل یکیست و از جاهل مضاعف میشود چه اگر
عاقل را مثلا دردی عارض عضوی شود او را همان درد است

ولی دیگر نیست که چرا این درد دارم بلکه بر آن صابر است
و ناشکیبا نیست بخلاف جاهل که او را غصها و غمها بر آن درد
از بلا اضافه میشود و نیز اگر باشد که بر فقد مالی یا جاهی
یا زوال دولتی یا فقد دوستی چندان غم خورد که بمیرد یا
ببلائی عظیم گرفتار شود و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه منقولست که بصاحب مصیبتی فرمود ان صبرت جری القلم
علیک و انت ماجور و ان جزعت جری القلم علیک و انت
مأزور یعنی اگر صبر کردی جاری شد قلم تقدیر بر تو و تو صاحب
اجری و اگر جزع کنی جاری شد قلم تقدیر بر تو و تو صاحب وزری
گویند نوبتی اعرابی بحضرت نبی صلعم آمده و عرض کرد یا رسول الله
من مردی رنجور و محنت زده و بملازمت تو آمده ام تا مرا تعلیمی
دهی که موجب رفع بلیت و باعث راحت من گردد رسول اکرم

صلی الله علیه وآله فرمود که ای اعرابی بدانکه هر محنتی را ذخیره‌ای مقرر است
و تا مدت محنت بنهایت نرسد سعی بنده مفید نباشد قوله تعالی
ان ارادنی الله بضر هل هن کاشفات ضره الی اخر الایه ای اعرابی
هرین محنت انحضرت باری است عاقبت که خدای تعالی غفار
دارنده کار است قوله تعالی فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا
یرسل السماء علیکم مدرارا و یمددکم باموال و بنین که افرموده کار
جل جلاله مستغفر از اهمال و ولد وعده فرموده است و نیز
عاقل باید در دقت گرفتاری و شدت و سختی اندیشه کند
که این سختی را دوامی نخواهد بود چه بقائی نخواهد داشت و همه
چیز دنیا از آسانی و دشواری و دولت و نکبت و رنج و راحت
در معرض زوال و انتقال است و هیچیک را دوامی نیست و بنای
این جهان کون و فساد بر تغییر و تزلزل است و محنتها را عنقریب آسانی در

عقب است

در عقب است

ز حادثات جهانم همین پسند آمد ۞ که خوب و زشت و بد و خوب جمله در گذر است

و لهذا حضرت سید الشهداء روحی و ارواح العالمین له الفداء
در بعضی از ادعیه شریفه خود فرموده که الهی ان اختلاف
تدبیرک و سرعة طواء مقادیرک قد منعا عبادک
العارفین بک عن السکون الی عطاء والیاس
منک فی بلاء یعنی الهی بدرستیکه اختلاف تدبیر تو و سرعت طی
شدن تقدیرهای تو منع کرده بندگان شناسای ترا از سکون کردن
و آرام گرفتن بعطاها و مایوس شدن در بلاها

ز رنج و راحت گیتی مرنجان دل مشو خرم ۞ که آیین جهان گاهی چنین گاهی چنان باشد

در نومیدی بسی امید است ۞ پایان شب سیه سپید است

و اخبار وارده در این باب از حد حصر و احصا بیرون است

ولیکن چون بنای این کتاب بر اختصار است بهمین قدر اکتفا میشود و اما
آیات قرآنیه که در باب فضیلت صبر وارد است زیاده از حصر و
احصاست لیکن در اینجا بذکر ده آیه اکتفا مینمائیم آیه اولی
خلاق عالم میفرماید والعصر ان الانسان لفی خسر
الا الذین امنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق
و تواصوا بالصبر یعنی قسم بزمان پیغمبر یا بزمان ظهور قائم
سلام الله علیه یا بوقت عصر یا بنماز عصر بدرستیکه انسان
در خسران و زیانست در صرف سرمایه عمر خود و خداوند عالم
زیان انسان را با این تاکیدات ذکر فرموده اول قسم یاد کرده
پس از آن کلمه ان که مفید تاکید است و لام تاکید و خسر را که بتمام
جهات زیان است از برای انسان ثابت فرموده مگر آنچنان کسانیکه
ایمان آورده اند و اعمال صالحه میکنند و وصیت میکنند

یکدیگر را

یکدیگر را بحق یعنی بامر حق [illegible] و یکدیگر
بصبر و تحمل در مصیبتها و مشقتها و در بندگی [illegible] و وصیت
که فرموده نه دعا و نصیحت تاکید بلیغیست در این مطلب
که گویا امر مهمیست مثل وصیت یعنی این جماعت ربح کرده اند
و منفعت برداشته اند در صرف سرمایه عمر که داد بایشان
فانی دنیا را بیع نمودند و نعیم باقی را برای خود تحصیل کردند
چنانچه حضرت امیر صلوات الله و سلامه علیه در خطبه مفصله
در اوصاف مؤمنان میفرماید صبروا ایاما قلیلة فاعقبتهم
راحة طویلة آیه ثانی در سوره رعد میفرماید
والذین صبروا ابتغاء وجه ربهم و اقاموا الصلوة
وانفقوا مما رزقناهم سرا و علانیة و یدرؤن
بالحسنة السیئة اولئک لهم عقبی الدار جنات عدن

يدخلونها ومن صلح من آبائهم وازواجهم وذرياتهم
والملائكة يدخلون عليهم من كل باب
سلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار
يعني اينچنان كسانيكه صبر ميكنند بجهت طلب رضاى پروردگار
خود و برپا ميدارند نماز را و رفع ميكنند دروا خير از آنچه ما
بايشان عطا كرده ايم در پنهانى و آشكار و دفع ميكنند بنيكى بدى را
يا تدارك مينمايند سيئات را بحسنات اينجماعت از براى ايشانست
و از عقبى كه از بهشتهاى اقامت كه داخل ميشوند ايشان آنرا
و كسيكه صلاحيت داشته باشد از پدران ايشان و زنان
و ذريات و اولاد ايشان و ملائكه داخل ميشوند بر ايشان
از هر درى از درهاى غرفها و قصرهاى ايشان و ميگويند كه
عليكم سلام و رحمت خدا بر شما باد بواسطه صبرى كه كرديد

و بر طبق

و بر طبق همين آيه شريفه است حديث نبوى كه چون مؤمن
منازل خود را در بهشت داخل شود و تاج ملك و كرامت بر سر
گذارد و از حلل طلا و ياقوت و نقره و در بكيفيت منظوم
پوشد و هفتاد حله حرير برنگهاى مختلف كه بافته شده اند
از طلا و نقره و لؤلؤ و زبرجد مصبوغ بمثل حبه بدو كمد
و حوائج از براى او درند كه بر سر او تاج كرامت باشد
و در پاى او دو نعل از طلا هر دو مكلل بياقوت و لؤلؤ
بندهاى آنها از ياقوت سرخ بنحويكه چون نزديك بوى خدا شود
از دورى شوق خواهد كه از براى او برخيزد نگذارد او را ولى الله
امروز روز تعب و نصب نيست پس با او مقاربت كند مقدار
پانصد سال از سالهاى دنيا كه ضعف و فتور از خرسندى او را از آن نرسد
ملال و نه ابغض از اين كلال و در گردن او خوراء قلاده از

قصه را قراءت ... رنج بلا ... نامه کنند و در دست سلطان لوحی که در ان

نوشته شده انت یا ولی الله حبیبی وانا الحوراء

حبیبك الیك تناهت نفسی ولك تناهت

نفسك بعد از ان خدای تعالی هزار ملك با و فرستد که او را

به بهشت تهنیت و مبارکباد کویند و او را بحوراء تزویج کنند

کنند پس میرسند باول دری از درهای بهشت و بملکیکه

موکل درهای بهشت است کویند اذن دخول ما را از ولی خدا بگیرید

بدرستیکه خدا ما را از برای تهنیت او فرستاده ملك کوید

تا من حاجب را خبر کنم واو را اعلام دهم پس ملك داخل بر حاجب

میشود ومیان او وحاجب سه بهشت است تا انکه باول دری میرسد

حاجب را میکوید که بر در عرصه هزار ملکند که حقتعالی

ایشان را فرستاده بر تهنیت ولی خدا امده اند وسؤال

کرده

کرده اند که من از برای ایشان اذن دخول بگیرم حاجب بکوید بدرستیکه

هر اینه کران است بمن که اذن دخول از برای کسی بولی خدا بگیرم وحال

انکه با زوجه خود خلوت کرده ومیان حاجب وولی خدا دو بهشت است

پس حاجب بر قیم داخل میشود وخبر میکند او را که بر در عرصه هزار

ملك هستند که حضرت حق از برای مبارکباد ولی خدا فرستاده

اذن دخول بگیر پس قیم نزد خدام رود بایشان کوید که رسل خدا

بر باب عرصه اند وایشان هزار ملکند که خدا از برای تهنیت

ولی خود فرستاده پس او را اعلام کنید خدام او را اعلام میکنند

اذن دخول میدهد پس داخل میشوند ولی خدا در غرفه است

واز برای غرفه هزار در است وبر هر دری از درهای ان ملکی

موکلست بعد از انکه ملائکه را اذن دخول میدهد هر ملکی در خود را

که بان موکلست مفتوح میکند پس هر ملکی از دری از درهای

خرم و داخل بهشتی و تبلیغ رسالت خداوند را میکنند انبیا و فرمود
ذالک قوله تعالی عز و جل والملائکة یدخلون علیهم من کل باب
یعنی من ابواب الجنة سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبى الدار
آیه سیم میفرماید اصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل یعنی صبر کن
همچنانکه پیغمبران اولوا العزم صبر کردند یعنی صفت صبر از صفات
عالیه است که پیغمبران بزرگ اولوا العزم بآن صفت متصف بوده اند
آیه چهارم در سورة الاعراف میفرماید واورثنا القوم الذین کانوا
یستضعفون مشارق الارض و مغاربها التی بارکنا فیها و تمت کلمة
ربک الحسنی علی بنی اسرائیل بما صبروا و دمرنا ما کان یصنع فرعون
و قومه و ما کانوا یعرشون ظاهر معنی آنکه بمیراث دادیم قوم را
که بنی اسرائیل باشند که ضعیف شمرده میشدند در دست فرعونیان
و قبطیان و بعد از آنکه فرعون و اتباع او را غرق ساختیم بمیراث دادیم

بایشان

مشارق ارض و مغارب آنرا که مراد شام یا مصر است یا اعم ازان عجز
ان اینچنان زمینی که برکت داده ایم در آن زمین با زراعت و بسیاری
محصولات یا باب و اشجار یا باقدام انبیا عظام علیهم السلام و تمام
شد وعده پروردگار تو که نیکو بود یعنی مقرر بود بوفا کردن بنی
بر بنی اسرائیل و آن نصرت ایشان بود بر دشمنان و تمکین ایشان در زمین
مصر و این تمامیت وعده و وفا کردن بآن بسبب آن بود که صبر کردند
بر مکاره و شدائد و بر اذیت دشمنان آیه پنجم در سوره قصص
میفرماید الذین آتیناهم الکتاب من قبله هم به یؤمنون و اذا یتلی
علیهم قالوا آمنا به انه الحق من ربنا انا کنا من قبله مسلمین
اولئک یؤتون اجرهم مرتین بما صبروا و یدرؤن بالحسنة السیئة
و مما رزقناهم ینفقون یعنی آنچنان کسانیکه کتاب از برای ایشان
فرستادیم پیش از قرآن ایشان بآن کتاب باعتقاد حقیقتا ایمان

میاورند و مراد کتاب با نور تورات است و این در شان امه سلمین از یهود
نازل شده و مراد از کتاب انجیلست و این در شان اسلام آورندگان
از اهل انجیلست و چون خوانده شود برایشان قران گویند ایمان آورده ایم
و دانسته ایم که کلام خدا است بدرستیکه ان درست و راست است
که فرود امده از نزد پروردگار ما بودیم پیش از نزول ان یا قبل از تلاوت
ان اسلام اورندگان جماعت داده میشود اجر ایشان دو بار
بسبب انکه صبر کردند بر ایمان بتورات یا انجیل و بر ایمان بقران قبل از
نزول و یا قبل از تلاوت ان و یا صبر کردند در دین خود و یا بر اذیت
کفار و یا صبر بر عمل بر این دو کتاب ایه ششم در سوره سجده فرموده
ولقد اتینا موسی الکتاب فلا تکن فی مریة من لقائه وجعلناه هدی
لبنی اسرائیل وجعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا
وکانوا بایاتنا یوقنون یعنی هر اینه بتحقیق عطا کردیم بموسی کتاب را

پس مباش تو ای محمد صلی الله علیه واله در شک از ملاقات کردن موسی
در اخرت یا مباش در شک از لقای کتاب که کردگار ما دادیم موسی را کتاب را
هدایت کننده از برای بنی اسرائیل و قرار دادیم از ایشان پیشوایان
و امامانی چند که هدایت مردم میکنند بامر ما نه بامر مردم چونکه
کما اینطابقه صبر کردند و بآیات ما یقین داشتند ایه هفتم
در سوره بقره میفرماید یا ایها الذین امنوا استعینوا بالصبر والصلوة
ان الله مع الصابرین ظاهر معنی انکه ای انچنان کسانیکه ایمان اورده اید
طلب یاری و نصرت کنید بواسطه صبر و رعایت نماید که
خدا با صبر کنندگانست بنصرت و اجابت دعا و در همین سوره
جای دیگر باز میفرماید والله مع الصابرین که صابرین در بلا
و محنت ابشارت و عیانت معیت خود با ایشان مخصوص فرموده
ایه هشتم در سوره ال عمران میفرماید یا ایها الذین امنوا اصبروا

وصابروا و رابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون بنابر تفسیر بعضی از مفسرین
شاید چنین باشد که ای آنچنان کسانیکه ایمان آورده اید صبر کنید
بر طاعات و مصیبات و بیماریها و بر بازداشتن نفس و اجتناب از معاصی و شکیبائی ورزید
در نزد دیدن ابتلاءات و شدائد در حرب با اعدای دین و قدم
استوار دارید در میدان محاربه و آماده باشید از برای مقاتله با
اعدای خدا و یا آنکه اسبان و اسلحه را مهیا کنید برای حفظ سرحد
اسلام و بنابر تفسیر بعضی آماده کنید مارو را جهت وصول بذات
مقدس الهی و بترسید از خدا در تمام حالات بما سوای او شاید رستگار
شوید بلقا بالله و بهشت و نجات یابید از جهنم آیه نهم در سوره
مؤمنین میفرماید انی جزیتهم الیوم بما صبروا انهم هم الفائزون
ظاهر ترجمه آنکه بدرستیکه من جزا میدهم ایشانرا امروز بسبب
صبریکه کردند بدرستیکه جماعت ایشانند رستگاران

آیه دهم در سوره عنکبوت میفرماید والذین آمنوا و عملوا الصالحات
لنبوئنهم من الجنة غرفا تجری من تحتها الانهار خالدین فیها نعم
اجر العاملین الذین صبروا وعلی ربهم یتوکلون ظاهر معنی آنکه
آنچنان کسانیکه ایمان آورده اند و اعمال صالحه کرده اند هر آینه
جا میدهیم البته ایشانرا در غرفها که جاری میشود از زیر آنها نهرها
و همیشه در آن غرفها هستند و نیکوست اجر عمل کنندگان آنانیکه
صبر بر محنتها و مشقتها کرده و توکل کرده اند بر پروردگار خود
در بیان چیزهائیکه باعث میشود قوه در صبر را
مان بسیار است و در اینجا بند کرده ام اکتفا مینمایم بآنکه
شهید ثانی نور الله ضریحه در رساله نوشته و آنرا مسکن الفؤاد
عند فقد الاحبة والاولاد نام گذارده و در این رساله میفرماید
چیزهائیکه حاصل آنرا حجت در این مختصر ایراد مینمایم اول آنکه

ایمردهم کز سوره عنکبوت میفرماید والذین امنوا وعملوا الصالحات

معرفت وشناسائی ذات مقدس حضرت واجب الوجود وتصدیق

پیغمبران والتزام باحکام وشرایع بعقلست ومثل ان مثل نور است

در ظلمة کم وزیاد میشود پس کسی اگر خداوند حکیم عقل داده باشد

بهمه تمنای عقل عمل کند و احکام ومرشد راهنما قرار دهد و فکر

چنین کند البته بمقتضای هدایت عقل تن بقضای الهی از مرگ

اولاد واحبا وسایر انواع بلا میدهد بجهت اول انکه وقتی نظر

بعدل وحکمت خداوندی وشفقت ورحمت او ببندگان خود نماید

که انها را از عدم بوجود اورده وانچه صلاح حال ایشان بوده

عطا فرموده میداند که موت هم از جمله انها است پس یقین کند

که موت صلاح انسان در اوست پس اگر مثل عامر و مستعصم

از مردم که اگر کسی از انها بمیرد گوید که صلاح در این بوده که

باقی

که باقی باشد واگر باقی بود اطفال خورد را تربیت و پرستاری

مینمود و با مور عیال خود رسیدگی مینمود میکرد و بسا میگویند

که مردن او باعث مردن فلان فقیر شد بجهت انکه باان فقیر

بذل مال میکرد ومتکفل حال او بوده وامثال این هر انچه مشرک

شده است بشرک خفی واگر یقین کند که صلاح در ان بوده و لکن

اطمینان نفس حاصل نکرده وغفلت از شان حکمت قدیم

کرده هر اینه احمقست بحمق جلی پس باید بیاد اورد که

از هر کس راست نسبت با و بجز خیر وصلاح او وامنیت اهل

نهایت عقل بنده از ادراک عواقب امور قاصر است

هر نیک وبدی که در شمار است چون در نگری صلاح کار است

وحال انکه اگر مانده بود کارها میکرد که فساد ان بیش

انها مترتب میشد وخود آدمی مرتکب او را میکرد و از جهتا

امام جعفر صادق ع مرویست که فرمود ان فیما اوحی الله
الی موسی بن عمران یا موسی بن عمران ما خلقت
خلقا احب الی من عبدی المؤمن فانی انما
ابتلیته لما هو خیر له وازوی عنه ما هو خیر له
وانا اعلم بما یصلح عبدی فلیصبر علی بلائی
ولیشکر نعمائی ولیرض بقضائی اکتبه فی
الصدیقین عندی اذا عمل برضای و
اطاع امری

یعنی بدرستیکه در انچه وحی فرمود خدا بموسی بن عمران این بود
که ای موسی بن عمران نیافریده ام من مخلوقی که دوستتر باشد
بسوی من از بنده مؤمن من پس بدرستیکه اینست و جز این نیست
که من مبتلا میکنم او را بچیزی که خیر اوست و من داناترم بانچه

صح

صلاح بنده منست پس البته صبر کند بر بلای من و شکر کند نعمتهای
مرا و راضی شود بقضای من تا فرا[...] هم او را در جمله صدیقین نزد خود
هرگاه برضای من عمل کند و [...] انکه بنظر بصیرت ملاحظه
کنند که در موت ولد بمقتضای ایات و اخبار چه قدر نعمت دارین
مترتب است اما بر فرض باقی بودن نفع ان مشکوک بلکه
موهوم و در غالب مظنون العدم چنانچه بملاحظه احوال اغلب
ابنای دنیا ظاهر میشود چه اگر عمده مقصود میراث بردن باغ
و بستان یا سنگ و میزان و یا مواشی و حیوانات از این میراث
پست اگر منتقل شود بارث فردوس اعلی در جوار اولاد انبیا
البته بهتر و اگر علم و کتب میخواهد برای او بمیراث گذارد
بر بیند اگر میسر شود کدام یک از این و ثواب موعود احسن
خواهد بود و اگر خیر و کد والتذاذ او بمطاعم و مشارب دنیا

منظور اوست بر او واضحست که این لذات ملکده مشوبه بامراض و مرارات
بهیچ وجه معادل لذات جنت و آخرت و بهشت برزخی دنیا نیست
پس آنچه را که از برای او در این دار طالبست احسن از آن از برای او
بعد از مردن داده و اگر در این دار همیشه اگرچه حال رخا باشد
تشویش وهم او را از مطلوب کرده و خوف و مرض و برهنگی و گرسنگی
و ناخوشی و فقر و پریشانی و اذیت و الم دارد و اگر در آن دار از همه
اینها فارغ و آسوده در حجر ابراهیم با ساره یا فاطمه زهرا ع در منزلی
کسان و اقارب و رفقا او پیش از او در دنیا و آنچه خواهد از برای
او میسر و مهیا است ببین اگر فقیری را پسر عزیزی باشد که
او را با لباس کهنه درشت و طعام ناگوار در خرابه پر از مور و مار
با حالت زار نگاه داشته پس حکیم صاحب شانی و ثروتی غلام خود را
بعضی بلطف بفرستد که از برای تو و طفل تو من مکان بلندی

و قصر

و قصرهای رفیع مهیا کرده ام و انواع نعمتها از ماکول و مشروب و ملبوس
و انهار و غیر اینها در آن بر قرار کرده ام پسر خود را زود بفرست
که پرستارانی چند در غایت مهربانی بار ترجیه میکنند و آنچه
خواهد و خواهد از برای او میسر شود تا آنکه تو هم کار خود را تمام کنی
و باو ملحق شوی و فقیر بداند که آن حکیم صادق و عادل و رئوف و دانا است
اگر مسامحه کند و نه دهد و جواب دهد که وثوق بمولای تو ندارم
اما او را از خود جدا نمیکنم البته او را ملامت میکنند و اگر شکر
او را بجا آورد و بطیب نفس ولد را تسلیم کند مدح و تعریف
از او کنند و در خبر است که پسری از عثمان بن مظعون وفات
کرده بود و او بر آن بجای سخت شد که در خانه خود مسجدی قرار
داد که در آنجا مشغول عبادت میشد این واقعه بعرض فخر کاینات
رسید فرمود یا عثمان ان الله عز و جل لم یکتب علینا الرهبانیة

انما رهبانیة امتی الجهاد فی سبیل الله یا عثمان بن مظعون ان للجنة
ثمانیة ابواب وللنار سبعة ابواب افما یسرک ان لا تاتی بابا منها
الا وجدت ابنک الی جنبه اخذا بحجزتک ویستشفع لک
الی ربک عزوجل یعنی ای عثمان بدرستیکه خدای عزوجل
رهبانیت را بر ما فرض نکرده یا از برای ما تشریع نکرده است بلکه
وجز این نیست که رهبانیت امت من جهاد در راه خدا است ای
عثمان بن مظعون بدرستیکه از برای بهشت هشت در است و از برای
آتش هفت در است پس آیا خوشحال نمیکند ترا آنکه هیچ دری از
آنها وارد نشوی مگر پسر خود را بجنب آن در یابی که بگیرد کمر ترا
و شفاعت کند از برای تو بسوی پروردگار تو پس بعضی عرض کرد که یا رسول الله
لنا فی فرطنا ما لعثمان قال نعم لمن صبر منکم واحتسب یعنی از برای
ما هم هست در گذشتگان ما آنچه از برای عثمان است فرمود بلی

از بهر

از برای کسیکه صبر کند از شما کند و در راه خدا ثواب دارد سیم
آنکه یاد نماید مصیبتهائی که بر سبط رسول خدا امام سید الشهدا
ارواحنا له الفداء و عترت اطهار و اصحاب اخیار و انصار ابرار
رسیده هر مصیبتی که بر او وارد شود ملاحظه نماید هر یک از مصائب
آنحضرت نماید تا آن مصیبت بر او سهل و آسان شود تا بجائی انتها
بده که هیچ مصیبتی در دنیا برابری با این مصیبت تواند کرد
که سر مطهر جگر گوشه پیغمبر خدا را بر سر نیزه نمایند و اهل
بیتش را که ملائکه مقربین بخدمت آنها افتخار و تشرف میجستند
بمجلس ولد الزناهای یزید و ابن زیاد داخل نمایند و در پیش
روی آنها بپا نگاه دارند و هاتکه آنها شرم از دیدن ایشان
داشت در کوچه و بازار مثل اسرای روم و زنگبار در میان
نامحرمان بگردانند و همچنین سایر مصیبتها جان گداز

انها و لله در من قال

چون ازل گنج محبت خلق کرد　　خلق را از بهر دعوت جلوه گر کرد

کرد پر پیمانه را از بلا　　پس ندا زد که خلایق الصلا

هر که را نقد محبت در دل است　　ابتلای این بلا معیار اوست

هر که این پیمانه نوشد عاشق است　　اندر آیین محبت صادق است

زان ندا اول فلک آمد بجوش　　چون بلا را دید سوزان شد خموش

پس ملک بعد از فلک از جا بجست　　دید کارش نیست بر جا نشست

چون زمین را از وی آگاهی رسید　　رفت تا بر گاو و بر ماهی رسید

هر یک از افراد انسان زان بلا　　جرعهٔ کرد نوش هوشش شد قضا

انبیاء و اولیاء هر سلسله　　منتهی بردند قدر حوصله

لیک باز او بر همان مملو بود　　زان بلا پیمانه مالامال بود

چونکه نوبت بر جناب آن رسید　　بانگ نوشا نوش بر کیوان رسید

حمزه را پهلو

حمزه را پهلو ز خنجر چاک شد　　جعفر از تیغ بر افلاک شد

گوهر دندان پیغمبر شکست　　پهلوی خیر النسا از در شکست

مرتضی را ضربتی بر سر زدند　　مجتبی را بجگر خنجر زدند

جام محنت از پی جان حسین　　دور زد تا گشت دور آن حسین

آن شه از قبر پیغمبر دور شد　　شد غریب و از وطن مهجور شد

از زمان کآمد بدشت کربلا　　بود آن پیمانه لبریز بلا

آن بلا در کربلا آمد بجوش　　شاه دین یکباره از سر کرد نوش

انعی حسینا بالطفوف مجدلا　　ومن حوله الاطهار کالانجم الزهر

انعی حسینا موسدا بترابه　　علی الترب مثل البدر فی لیلة السعد

انعی الصبایا من بنات محمد　　یهتکن من بعد الصیانة والخدر

آیا فراموش کنیم حسین را در کنار نهر فرات مقتول و بر زمین

افتاده و در اطراف او آل اطهار مثل ستارها درخشان آیا

ایا فراموش کنیم حسین را در آن روز که سر او را بر نیزه میکردند
میبردند چون ماه تمام در شب چهارده ایا فراموش کنیم اطفال
و دختران پیغمبر خدا را که هتک حرمت انها را کردند پس از انکه
حفظ کرده شده در خلوت و مستور بودند

بنفسی خدود فی التراب تعفرت	بنفسی جسوم بالعراء تعرت
بنفسی رؤس معلیات علی القنا	الی الشام تهدی بارقات الاسنة
بنفسی شفاه ذابلات من الظماء	ولم تحظ من ماء الفرات بقطرة
بنفسی عیون غائرات شواخص	الی الماء منها نظرة بعد نظرة

جانم فدای انصفحات روهای مبارکه که در خاک اغشته
و گذاشته شدند جانم فدای ان بدنهای برهنه در بیابان افتاده
جانم فدای ان سرهای که بر بالای نیزها کردند و در شام
بهدیه بردند که از انها نور میدرخشید جانم فدای ان لبها

که از تشنگی

که از تشنگی خشکیده و بیک قطره از اب نصیبی نبرده جانم
فدای ان چشمهای فرو رفته که مشاهده اب را امید نمودند نظری
بعد از نظری با وجود این حال چنین ایشان در بلا صابر بودند که ملائکه
سموات از ان صبر تعجب نمودند چنانچه حضرت صاحب الامر صلوات
علیه در زیارت ناحیه مقدسه بجد بزرگوار خود عرض مینماید
لقد عجبت من صبرک ملائکة السموات چهارم انکه نظر کند
صاحب مصیبت بانکه او در داریست که مطبوع است بر کدورت
و عنا و مجبولست بر مصیبت و بلا پس هر چه از این قبیل واقع شود
بمقتضای طبیعت اوست و اگر خلاف این امری واقع شود بر خلاف
عادت و طبیعت اوست و اگر دنیا دار راحت بود البته خدا
انرا دار انبیا و اولیا خود قرار میداد و حال انکه بلاها
بر اولیا و مقربان وارد شده کوهها تاب تحمل بعضی از انها ندارد

حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و اله میفرماید اشد الناس
بلاء الانبیاء ثم الاولیاء ثم الامثل فالامثل

هر که در این بزم مقرب تر است () جام بلا بیشترش میدهند

چگونه چنین نباشد و حال انکه دنیا زندان مومن است
و بهشت کافر پس هرگز نخواهد شد همه آرزوها در آن
بعمل اید و اگر راحتی در این تصور شود راحت خالص نیست
بلکه یا مشوبست یا دفع الم است و هر نوشی دران مخلوط بصد
هزار نیش و هر شهدی را هزاران زهر در عقب و پیش و هر راحتی
ممزوج بصد هزار کدورت و هر محبوبی که در دنیا از برای
ادمی حاصل شود رنج و الم ان صد هزار مقابلست و صدمه
دنیا فراق دوستانست که جگرها پاره پاره میکند

شبهای هجر را که ذراندیم و زنده ایم ما را بسخت جانی خود این گمان نبود

هو الدهر

هو الدهر قلما جر تبر و بلو تبر مضبر اعلی مکر و هر و تجلدا

دل بر این گنبد گوسپید مکن کاین دولاب

اسیاییست که بر خون عزیزان گردد

خود گرفتم که پس از سعی و تکاپوی دراز

کار آن سان که دلت خواست بسامان گردد

یعنی از چه برین عالم ناپایدار هیچ

که بیکدم زدنت کار دگرسان گردد

در خبر است ان عبادی یطلبون منی ما لا اخلقه و هو
الراحة فی الدنیا و یدعون طلب ما خلقته و هو النعیم المقیم
یعنی بندگان هستند که من طلب میکنند از من چیزی را
که خلق نکرده ام از انکه راحت در دنیا است و ترک میکنند
طلب چیزی را که خلق کرده ام که نعیم مقیم باشد و از حضرت

امیر صلوات الله علیه منقول است که فرمود ان صبرت جری

علیك القضاء وانت مأزور اغتنم شبابك قبل هرمك

وصحتك قبل سقمك واجعل الموت نصب عینیك واستعد

بصالح العمل ودع الاشتغال بغیرك فان الامر راجع الیك

ترجمه جزء اول از روایت آنکه اگر صبر کنی آنچه مقدر

الهیست خواهد شد و تو ثواب خواهی داشت و اگر جزع

نمائی مقدر الهی خواهد شد و از برای تو وزر و وبال خواهد

ماند و در خبر دیگر است که خدا تعالی وحی بداود فرمود که

یا داود ترید وارید فانما یکون ما ارید فان سلمت لما ارید

کفیتك ما ترید وان لم تسلم لما ارید اتعبتك فیما ترید ثم

لا یکون الا ما ارید یعنی ای داود تو اراده میکنی و من اراده میکنم

و نمی شود مگر آنچه مراد منست پس اگر تسلیم مرادم کردی کفایت

میکنم

میکنم ترا چیزی را که اراده کرده و اگر تسلیم نکردی مرا در تعب

میاندازم ترا در چیزی که اراده داری پس نمی شود مگر آنچه من

اراده کرده ام و در دیوان حلویه: یا طالب الصفو فی الدنیا

بلا کدر طلبت معدوما من الظفر واعلم بانك

ما عمرت ممتحن بالخیر والشر والمیسور والعسر لدنیا

بها نفعا بلا ضرر وانها خلقت للنفع والضرر یعنی ای طالب

خالص دنیا بی کدورت طلب میکنی چیزی را که وجود ندارد

پس نا امید شو از فیروز شدن و بدان آنکه تا زنده مبتلا خواهی

بود بنیك و بد و آسانی و دشواری از کجا میبینی اورد دنیا نفع

بی ضرر و حال آنکه دنیا خلق شده است از برای نفع و ضرر هر دو

و دیگر فرموده (تحرز من الدنیا فان فنائها محل

فناء لا محل بقاء صفوها ممزوج بکدورتها وراحتها مقرونة

بعضًا بعضی دوری کن از دنیا پس بدرستیکه عرصهٔ دنیا جای
نیست شاد است نه محل بلکه ماتمان خالص از تا مختر است بهتر کی
و راحت از قرین رنج و تعبست پس باید عاقل تامل کند که چه صبر
و جزع چیزی بادم میبخشد چه هر چه مقدر است میشود و جزع
و فزع و داد و فریاد تو سودی ندارد بلکه جزع ثواب آدمی را
ضایع و وقار او را ساقط میکرداند

صبر است علاج مرد چون کار افتاد ○ با جور زمانه سود ندارد فریاد
کر با تو زمانه نیست تو مشو رنجه از او ○ چون وقت رسد بیاید از او هم مراد

پنجم و این وجه اختصاص بموت احبه و اولاد دارد و آن وجه آنست
که بشمرد خود آن شخص میت را هم به آنهم دوستانکه هر دو واز بلاد و وطن
خود بشهر دیگر سفر کرده اند پس از مراجعت پسر یا برادر یا
دوست و رفیق دیگر دو روز پیش از پدر یا برادر یا دوست

وارد وطن

وارد وطن شود از برای دیگری غصه و مرسل نخواهد بود
بجهت آنکه میداند که او هم بزودی ملحق خواهد همین قسم است
مردن بجهت آنکه میداند که او هم بزودی ملحق خواهد شد
همین قسمت مردن بجهت آنکه معنا ان پیشی گرفتن بوطنست
تا دیگری ملحق شود پس در این صورت باید جزع و بیتابی نداشته باشد
و بگوید مردن از برای من هم هست این دو روزه زودتر رفتن او چه
غم دارد اگر چه میت از او دور است لکن او بمیت نزدیکست پنجم جا
حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه در بعض خطب خود
فرموده فسبحان الله ما اقرب الحی الی المیت للحاقه به و ما ابعد
المیت عن الحی لانقطاعه عنه یعنی سبحان الله که چه بسیار نزدیکست
زنده به مرده بجهت اینکه ملحق باو میشود و از پی او میرود
و چه بسیار دور است مرده از زنده بجهت آنکه از او بریده

حکیمی در تسلیت مصیبت زده نوشت

انا نعزیک لا انا علی ثقة من البقاء ولکن سنة الدین
فلا المعزی بباق بعد میته ولا المعزی ولو عاشا الی حین

از جابر منقولست که رسول خدا صلعم فرمود که جبرئیل گفت یا محمد
عش ما شئت فانک میت واحبب ما شئت فانک مفارقه واعمل
ما شئت فانک ملاقیه یعنی زندگانی بکن آنچه میخواهی پس بدرستیکه
از آن جدا خواهی شد و هرچه میخواهی بکن پس بدرستیکه با عمل
خود ملاقات خواهی کرد ششم آنکه بلا باعث نجات از تبعات
کبیره است از معاد و دوری از عذاب الیم جهنم است و بازاء هر
مصیبتی محو گناهی یا رفع درجه ایست و یقین بدانکه خیری نیست
در کسیکه ببلائی گرفتار نشود مردی بحضرت رسول صلعم عرض کرد
که مال من بر طرف شده است و بیماری بمن رو آورده حضرت

فرمود

فرمود هیچ خیری نیست در بنده که مال او نبرد و جسم او بیمار
نگردد و بدرستیکه خدا چون بنده را دوست دارد او را مبتلا
میکند و هم انجناب فرمود که هرگاه خدا تعالی ببنده اراده خیر
داشته باشد و خواهد او را پاک و صاف کرداند بلا را بر او فرو
میریزد فرو ریختنی پس چون آن بنده خدا را بخواند ملائکه عرض
نمایند که صدای آشنائی میشنویم و چون یا رب گوید خداوند
عزیز فرماید لبیک وسعدیک ای بنده من هیچ خیر از من
نمیخواهی مگر آنکه یا زود بتو میدهم یا از برای تو در نزد خود
بهتر از آن ذخیره میسازم پس چون روز قیامت شود اهل
عبادت را بیاورند و اعمال ایشان را بمیزان بسنجند بعد از آن اهل
اهل بلا را آورند و از برای ایشان میزان نصب ننمایند و نامه
اعمال ایشان را نگشایند بلکه بر ایشان ثواب [illegible]

هر بلا که بنده مؤمن رسد کفاره
گناهان اوست اگرچه
مقدار گزیدن مورچه باشد
تحفه عفو عنه

هم چنانکه در دنیا بلاها بایشان رسیده میشد پس اهل نعمت
و عافیت از دنیا آرزو کنند که کاش در دنیا بدنهای خودشانرا
بمقراضها پاره پاره میکردند تا ثواب ایشان مثل ثواب اهل
بلا باشد و مضمون همین حدیث شریف است ابشر فانما
یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب هفتم آنکه زمان بلا و مصیبت
اندک و وقت آن کوتاهست و عنقریب از آن مستخلص شده
بخانه راحت و استراحت میرود و حالی از حالات دنیا را بقائی
و آدمی را ثباتی معلوم نیست و تا چشم بر هم زده زمان محنت سر آمده
در وقت رحلت رسیده و مصائب فراموش گشته است

غم و شادی ما بسر میرود   بمرگ این دو از سر بدر میرود
غم از گردش روزگاران مدار   که بسیار بگذرد روزگار

هشتم آنکه ملاحظه نماید که حقیقت بندگی آنست که بنده راضی باشد

برضا

برضاء مولا
و دلیل صدق دعوی محبت آنست که هر بلائیکه از محبوب
بمحب میرسد بر او راضی و شاکر باشد نه گله کند و کان خواجه عبد الله
انصاری فرماید الهی هر که را داغ محبت خود دادی خرمن
وجود او را بباد هستی دادی

گر تیغ بارد در کوی آن ماه   گردن نهادیم الحکم لله
ولیس لی فی سواک حظ   فکیف ما شئت فاختبرنی

نهم آنکه ملاحظه نماید که اگر با این بلائیکه بر او نازل شده
بلاهای دیگر بر او هم نازل میشد بلکه اگر جمیع نعمتها را
خداوند از او میگرفت چه میشد و چه میکرد نه دست نیز
و نه پائی که بر چه میتوانست بکند پس حالا شکر بکند که بلای
نازل بر او یکی یا دو بوده است مثلا اگر چند اولاد داشته یکی
از آنها وفات نماید باید ملاحظه کند که اگر سایر اولاد وفات کرد

او با او میبرند بهره یکرنگ

یکی را عسس دست بر بسته بود — همه شب پریشان و دلخسته بود

بگوشش آمد در شب تیره رنگ — که شخصی همی نالد از دست تنگ

شنید این سخن دزد مغلول و گفت — تو باری ز غم چند نالی بخفت

برو شکر ایزد کن ای تنگدست — که دستت عسس تنگ بر هم نبست

مکن ناله از بینوائی بسی — که بینی ز خود بینواتر کسی

دهم اگر ملاحظه نماید احوال کسانی را که بلاهای عظیم
از بلاهای او گرفتار شده‌اند و مصیبت شدیدتر بایشان
روی داد پس شکر الهی را بجای آورد و ببیند که این معنی را
که او را زود داد که از بلاها مسلم و معافا باشد یا از برای که
مسلم [میسر] شد انبیا و اولیا و اتقیا ملوک و اغنیا فقرا و ضعفا
همه را از نوشیدن این شربت نصیب داده‌اند و هیچ طائفه [نفر را]

برات معافی

برات معافی از اینگونه سوانح نداده‌اند والبلیة اذا عمت طابت
و صبر حضرت ایوب نبی در السنه و افواه معروف و مشهور است
و مجملی از مفصل آن واقعه آنست بعد از آنکه چهل سال در ثروت
و نعمت بود و روزی هزار خوان از مطبخ او میاوردند
و در فضا میکذاشتند مردمان میخوردند و میبردند و بروایتی
بیست هزار اسب در طویله او بود سوای آنچه در رمه داشت
و زراعت او بقدری بود که امر فرموده بود هیچ حیوان و [دواب را]
از زراعت او منع نکنند تا هر یک هر چه خواهند منتفع
شوند و با وجود این محصول او بقدری بود که کفایت مؤنت
او را کردی و چهارصد غلام ساربان او میکرد روزی
حضرت جبرئیل آمد و گفت ای ایوب ایام راحت سر آمد
و زمان محنت رسید آماده بلا باش گفت باکی نیست

ما تن برضای دوست دادیم   حضرت ایوب ع چند گاه منتظر بود
تا روزی نماز صبح گذارده پشت بر محراب و ساعت باز داده بود
که ناگاه فریادی برامد و شبانان آواز درد دادند فریاد کنان
پرسید ای شبان ترا چه افتاده است گفت سیلی از دامن کوهسار
در امد و تمام گله را بدریا راند شبانان در این سخن بود که ساربانان
در امد با جامه چاک کرده و گفت صاعقه در رسید و همه شتران را
هلاک گردانید مقارن آن حال باغبانان هراسان آمد و گفت
سموم آمد و جمله درختان ترا بسوخت ایوب میشنید و تسبیح حق تعالی
میکرد ناگاه معلم پسران بآه و افغان در رسید گفت دوازده
پسرت میهمانان برادر بزرگ بودند که سقف خانه بر سر ایشان
فرود آمد و همه را فنا کرد در آن وقت اندک حال بر ایوب
بگردید که بهوش آمد و بسجده افتاد و گفت الهی چون ترا دادم
همه چیز

همه چیز دادم و چون مال و فرزندانش برفت انواع بلا و بیماری
باو روی نمود و او تن خود را هدف تیر بلا ساخت و سینه سپر
کرده جام بلا نوش میکرد و برضا دولت خوشنود بود تا آنکه
آشنایان از صحبت او پا کشیدند و سبلای فقر و بیچیزی
مبتلا شدند و رحیمه زن او که از اولاد یوسف پیغمبر بود
و در جمال آیتی از مصحف یوسفی بود بجانها تردد میکرد
و خدمتکاری مردمان میکرد و از مزد خود غذا و دوای ایوب ترا
سرانجام میداد و چون مدتی مدید بر این بگذشت شیطان
بصورت پیری بان شهر آمده و بمردم نمود که این زن چون
خدمت ایوب را میکند همه خانه که در آید اهل آن خانه را بان
مرض مبتلا شوند پس مردم رحیمه را بخدمتکاری خود راه
ندادند و امر بر ایشان تنگ شده که بسنگی علاوه بر ایشان

مصیبت کرد بدا ایوب بزن خود کفت که مرا بان فضائی بر که هر
روز خوان مینهادم و مردم میخوردند در اینجا بخوابان شاید
کسی متذکر آن ایام کردد و ما را طعامی دهد چون رحیمه
وی را باینجا به آنید شیطان بمردمان رسانید که بمرض ایوب
همه اهل این شهر مبتلا خواهند شد پس مردم از دور براو
احاطه کردند و بسنک و نجاست بدن او را خستند ناچار رحیمه
او را برداشت بر سر راهی کذارد تا چند نفر از انجا کذشتند
وی را امداد کردند و براهی دیکر رسانیدند و از انجا نیز ایشان را
راندند براهی دیکر رفتند و همچنین از آن ده بده میراندند
ایوب بقوت قلب صبر میکرد و رحیمه بمزدوری و کدائی
تحصیل قوت مینمود تا چندین سال بدین منوال کذرانیدند
روزی مناجات کرد که پروردکارا با این همه لطف ام

دیکر زنی

بجز رضای تو نمیجویم که دران وقت پاره ابری بر سر او ایستاد
از او چندین هزار آواز های غیبی آمیز بر آمد که ای ایوب
چه بلا بتو روی داده با تو چه کرده ایم و چه مصیبتی بر تو کماشته ایم
چندین پیغمبر این بلا را از ما خواستند و ما بایشان عطا نفرمودیم
ایوب دران وقت مشتی خاکستر برخواست و دهان خود را
بان انباشت و کفت خدایا تو به کردم چون چندی بران
بکذشت و ایوب در خرابه افتاده بود و رحیمه در آبادیها
قوتی بصد مشقت بوی میرسانید تا روزی بدهی میرفت
بدر سرای پیر زنی رسید که بعروسی دختر خود مشغول بود
و طعامی بران مردمان ساخته و چون بوی طعام بمشام
رحیمه رسید کفت شاید قدری از این را بجهت ایوب
تحصیل کنم پس بدان خانه در آمد و بدان پیر زن کفت

که سالهای بسیار است که پخته نی بکام ایوب نرسیده تواند
شد که قدری از طعام خود را در راه خدا بمن دهی تا بجهت ایوب ببرم
ان پیره زن گیسوان رحیمه را دید که چون خرمن سنبل پیرامونا
او را گفت اگر گیسوان خود را قطع میکنی و بجهت دختر
من دهی ترا طعام امید هم گفت ای پیره زن روا داری که
گیسوان دختر یوسف صدیق بعوض لقمه طعام بریده شود گفت
آری پس رحیمه گیسوان خود را بریده بان پیره زال داد
و قدری طعام گرفته بنزد ایوب برد چون گیسوان او را بدید
از انحال سؤال کرد دل ایوب بدرد آمد و گفت ربّ
انّی مسّنی الضّر و انت ارحم الرّاحمین در ان وقت تیر دعای
او بهدف اجابت رسید گویند که در اوقات ابتلاء حضرت
ایوب روزی رحیمه زنش باو گفت دعا کن خدا ترا شفا دهد

حضرت فرمود

حضرت فرمود ای بر تو هفتاد سال در نعمت بودیم آیا بقدر آن نمیتوانیم
تحمل بلا و صبر بر ابتلا نداشته باشیم پس از ان مدتی نگذشت که از کلیه آن
بلاها عافیت یافت و مال و منال و خدم و حشم و اولاد باو باز گشت
حکایت یکی از بزرگان ببلائی مبتلا شد دوستی نزد او رفت و
و در انجا ذکر نمود که ای دوست عزیز در این محنت که رو داده باید
که دست در عروة الوثقای صبر زند و در رمقا عجز و جزع ندهد بلکه
بلا را بلا راشک مرضع نگرداند و بیقین بشناسد که ان محنت
از حضرت عزت نامزد او شده است و متضمن فوائد بسیار است
اول نهاد او را از غبار معاصی پاک گرداند دوم او را مستحق ثواب
صابران گرداند سیم او را از خواب غفلتش بیدار کند چهارم
شناسائی نعمتش گرداند تا قدر روز نعمت بشناسد پنجم بعادت
توبه مستعد گردد ششم بر اقامت خیرات و طاعتش باعث و محرص

باشد واکر صبر را هیچ فضیلتی نباشد جز انکه انتظار فرج صبر عبادتست

کفایتست چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه واله فرموده است

انتظار الفرج بالصبر عبادة آن بزرگ گوید چون از قهر راندندم

ان بلا بر من سهل شد و از رنج بر من اسان گشت و خدای عز و جل

مرا بمدد صبر از ان بلیه نجات داد

حکایت

شبلی را در مارستان حبس کردند روزی جماعتی بروی وارد شدند

پس با ایشان گفت شما کیستید گفتند ما دوستان هستیم بزیارت تو

امده ایم شبلی بطرف ایشان سنگ انداخت همگی فرار کردند شبلی

گفت اگر شما دوست من بودید بر بلای من صبر مینمودید

ان عاشق معشوق مجروح نداند که چه گفته است ( ) هر خون که

دلدارم بریزد دیه نیست

زهر نزد یک خردمندان اگر چه قاتلست ( ) چون ز دست دوست میگیری شکر حاصلست

حکایت

حکایت اورده اند که نوشیروان مجرد تهمتی بر بوذرجمهر متغیر شد

و اورا مقید کردانند و در موضعی تنگ و تاریک حبس نمودند و اورا

کلیمی درشت پوشانیدند و راتبه هر روز دو قرص جو و یک کف

نمک درشت ناسوده و یک شربت اب تعیین کردند و از این

زیاده رخصت نفرموده و موکلان را فرمود که هر چه کند و گوید بعرض

باز گویند بوذرجمهر چند ماه در ان حال بماند و کلمه نگفت

و اضطراب ننمود و از هیچکس استمداد نطلبید پس نوشیروان جماعتی

از دوستان اورا اجازت داد که نزد او روند و با او افتتاح سخن

کنند تا از وی چه شنوند پس طائفه از خواص رفتند و گفتند

ترا در شدت محنت می بینیم و مدتیست که در این بلیه گرفتار شده

و بناکام جام مذلت بجرعه میچشی و با این همه صفت ذات تو

کاملست و بشره تو بر قرار و اثر ضعف و شکستگی در تو پیدا

نشده است سبب این چیست گفت من جوارشی ساخته‌ام که اجزا
آن شش چیز است هر روز تناول میکنم و بقوت آن ها من برقرار مانده‌ام
گفتند صفت آن بگو و شخصان تقریر کن گفت یکی از اجزاء اعتمادست
بر خدا تعالی دویم که هر چه خدا تقدیر کند بود نیست سیم دانائی
باینکه صبر بهترین چیزهاست که مبتلا بلایان اورد چهارم آنکه صبر نکنم چکنم
پنجم آنکه تواند بود که کسی ببلائی بدتر از این گرفتار شود ششم آنکه
زمان تا زمان نسیم فرح وزیدن گیرد و چون انجماعت امتحان
نزد نوشیروان نقل کردند امر باطلاق او نمود و در تربیت و
درجه او افزود () و حکایت ایاز با سلطان محمود معروفست
یکی از حکایات اوانست که روزی در مقابل سلطان ایستاده و محافظت
سلطان را استماع مینمود ناگاه عقربی در پای او رفت و هفت
جای پای او را نیش زد ایاز چنانکه ایستاده بود اصلا تغییر ننمود

حالت او

حالت او نداد و زخم با بر و ستاد تا آنکه فرمایشات سلطان تمام
شد بیرون آمد و آن عقرب را کشت و گفت چه قدر قبیح بودی
که نگذاشتی با جمعیت حواس فرمایشات سلطان را استماع نمایم

سعدی

یکی خورده بر شاه غزنین گرفت () که حسنی ندارد ایاز ای شگفت
گلی را که نه رنگ باشد نه بوی () دریغست سودای بلبل بر وی
به محمود گفت این حکایت کسی   بپیچید از اندیشه بر خود بسی
که عشق من ای خواجه بر خوی اوست   نه بر قد و بالای دلجوی اوست
شنیدم که در تنگنائی شتر   بیفتاد و بشکست صندوق در
سواران پی در و مرجان شدند   ز سلطان بیغما پریشان شدند
نماند از وشاقان گردن فراز   کسی در قفای ملک جز ایاز
چه سلطان نظر کرد او را بدید   ز دیدار او همچو گل بشکفید

بدو گفت کای سنبلت پیچ پیچ — ز بیننا چه آورده گفت هیچ

من اندر قضا ملک تا خشم — ز خدمت بنعمت نخریدم خشم

و از احنف بن قیس منقولست که گفت یاد گیرید صبر و حلم را بدرستیکه

من یاد گرفتم از او و سؤال شد که از که یاد گرفتید گفت از قیس بن عاصم

از حلم قیس استفسار شد گفت ما پیش او نشسته بودیم ناگاه پسر او مقتول

و قاتل او را بسته آوردند قیس کلام خود را قطع نکرده تا فارغ شد

بعد ملتفت بقاتل پسر خود شده گفت ای پسر برادر چه باعث شد

ترا برانچه کردی گفت غضبناک شدم گفت آیا هر وقت تو در غضب

روی باید که نفس بکشی و خود را خوار کنی و پروردگار خود را معصیت

کنی و عدد خود را کم کنی برو بدرستیکه ترا آزاد کردم بعد التفات

بسا برادر اولاد خود کرده گفت ای فرزندان من برادر خود را تغسیل

و تکفین نمائید چون فارغ شوید او را نزد من آورید تا بر او نماز

گزاردم

گذاردم پس چون او را دفن کردند فرزندان خود را گفت که مادر او از شما

نیست از قوم دیگر است نمیدانم که او رضا باشد بانچه شد حصه او را

از دیه مال من بدهید و احنف مذکور همانست که ابی تمام در

قصیده سینیه خود در مدح معتصم گفته است

اقدام عمرو فی سماحة حاتم ◌ فی حلم احنف فی ذکاء ایاس

چشم اگر با دوست داری گوش بر دشمن مکن

تیر باران قضا را جز رضا جوشن مکن

هر که ننهاده است چون پروانه دل بر سوختن

گو حریف آتشین را طوف پیراهن مکن

جامی پرهیز است در کوی شکر ریزان گذشت

یا بترک دل بگو یا چشم بر روزن مکن

دستان هرگز نگرداند روی از جور دوست ◌ معاذ الله فیا دوست بر دشمن مکن

مرا نماند که روی عشق از نر نکند خوشتر از آن تا نمیرد دست مهرش کوته از دامن

از یکی از حکما نقل کرده اند که گفت بیرون و اراده رباط داشتم تا آنکه

بعریش در مصر رسیدم ناگاه سایبانی دیدم مردی در آن بود از

دو چشم محروم و دو دستها و پاهای او از کار افتاده و او میگفت

لک الحمد سیدی و مولای اللهم انی احمدک حمدا یوافی محامد

خلقک کفضلک علی سایر خلقک اذ فضلتنی علی کثیر ممن خلقت

تفضیلا یعنی از برای تست حمد و ستایش ای سید من و آقای من

خداوندا بدرستی که من حمد میکنم ترا حمدی که مساوی حمدهای

مخلوقات تو باشد مثل فضل تو بر همه خلق تو زیرا که فضیلت

داده مرا بر بسیاری از مخلوقات خود و ترجیح دادی پس

گفتم قسم بخدا که البته از او سؤال میکنم پس نزدیک او رفتم و

سلام کردم رد سلام کرد پس باو گفتم خدا ترا رحمت کند سؤال

میکنم

میکنم از تو از چیزی آیا مرا خبر میدهی گفت اگر مرا اطلاع باشد

خبر میدهم ترا گفتم خدا ترا رحمت کند بر کدام فضیلت از فضایل

شکر خدا را میکنی گفت آیا نمی‌بینی چه با من کرده گفتم بلی گفت والله

اگر خدا تعالی فرو ریزد بر من آتشی را که بسوزاند مرا و امر کند کوهها را

پس هلاک کنند مرا و امر کند دریاها را پس مرا غرق کنند و امر

کند زمین را پس فرو برد مرا زیاد نمیشود در من مگر محبت خداوند را

نمیکنم از برای او مگر شکر را پس گفت بتحقیق که مرا بسوی تو حاجتی است

آیا قضای حاجت مرا میکنی گفتم بلی بگو هر چه میخواهی گفت

پسری داشتم که در اوقات نمازها مراقب حالات من بود و از

من خبری میگرفت و در وقت افطار مرا طعام میداد از دیروز

تا بحال او را ندیده‌ام نظر کن شاید او را از برای من پیدا کنی پس

من با خود گفتم که در قضای حاجت او تقرب بخدای عز و جل

برخاستم وبطلب او رفتم تا آنکه رسیدم در موضعی که دیدم جمعی شده بوده
ناگاه درنده را دیدم که مشغول خوردن آن طفل است گفتم انا لله وانا
الیه راجعون چگونه نزد این بنده صابر روم و ولد او بردم پس آمدم
وسلام کردم وگفتم رحمت کند خدا ترا اگر سؤال کنم از چیزی مرا بآن
خبر میدهی گفت اگر نزد من علمی باشد بآن خبر میدهم گفتم
تو گرامیتری بر خداوند ومنزلت تو بیشتر است یا پیغمبر خدا ایوب
گفت بلکه ایوب گرامیتر است نزد خدا از من و بزرگتر است
منزلت او نزد خدا از من گفتم بتحقیق که خدا مبتلا کرد او را و صبر
کرد تا آنکه کسی که با او انس داشت از او وحشت کرد و هدف
تیر شماتت حاجبین طریق شد بدان که آن پسری که گفتی و خواستی
که از برای تو طلب کنم دیدم درنده او را پاره کرده میخورد پس
خدا عظیم فرماید اجر ترا گفت الحمد لله الذی لم یجعل فی

قلبی

قلبی حسرة من الدنیا پس صیحه زد و بر رو در افتاد من ساعتی نشستم
پس او را حرکت دادم دیدم مرده بود گفتم انا لله وانا الیه راجعون
چه کنم در کار این مرد که مرا یاری میکند بر غسل و تکفین وقبر و دفن
او در این فکر بودم ناگاه قافله دیدم که قاصد رباط بودند ندا
بایشان کردم رو بجانب من آمدند گفتند تو کیستی و این کیست
واقعه را گفتم جوانیها خود را بستند و مرا یاری کردند تا آنکه با
دریا او را شستیم واز جامه‌ها که با خود داشتند بیرون آورده
او را کفن کردیم من پیش ایستادم و نماز جماعت بر او کردیم و در
همان سایبان خودش او را دفن کردیم و بجهة انس با او در نزد
قبرش نشستیم و مشغول تلاوت قرآن شدم تا آنکه چند ساعت
از شب گذشت خواب مرا در ربود در واقعه او را دیدم در نیکوتر
زی و بهتر صورتی دیدم در روضه خضرائی لباسهای سبز فاخر

در بر داشت ایستاده و قران تلاوت میکرد گفتم ایا تو صاحب من
نیستی گفت بلی گفتم چه چیز ترا باین مقام رسانید گفت بدانکه من
باصبر کنندگان بجهة خدای عز و جل امداد شدم و باین مقام نرسیدند
مگر بصبر در نزد بلا و شکر در نزد رفاهیت و از خواب بیدار شدم از
انس بن مالک منقولست که در روز احد اهل مدینه را شدت
و اضطرابی حاصل شد پس گفتند کشته شد محمد تا انکه بسیار شد
صیحه و فریاد در نواحی مدینه زنی از انصار با حزن و اندوه
بیرون امد پدر و پسر و شوهر و برادر خود را ملاقات کرده و ندانسته
کدام یک را پیشتر دید پس چون بر اخر ایشان گذشت پرسید که ایشان
کیستند گفتند برادر تو و پسر تو و پدر تو و شوهر تو گفت
رسول خدا صلعم چه میکند گفتند پیش روی تو است از زن خدمت
انحضرت رفت گوشه جامه انحضرت را گرفت و گفت پدر و مادرم فدای

تو باد

تو باد یا رسول الله از هیچ چیز باک ندارم چون وجود شما از هلاک
سالمست از جویریه دختر اسما منقولست که سه برادر او در لشکر
شهید شدند خبر که بمادر ایشان رسید گفت مقبلین ام مدبرین
فقیل لها بل مقبلین فقالت الحمد لله نالوا الفوز و حاموا
الذمار بنفسی هم و ابی و امی یعنی ایا رو بجنگ کشته شدند
یا پشت بجنگ در حال فرار گفتند بلکه رو بجنگ شهید
شدند گفت حمد میکنم خدا را رسیدند برستگاری
و حمایت کردند کسانیرا که لازم بود حمایت و حفظ انها
جان من و پدر و مادر من فدای ایشان باد و این زن در این
مصیبت اهی نکشید و اشکی نریخت   از ابی قدامه شامی
منقولست که گفت من امیر لشکر بودم در بعضی غزوات پس
بشهری داخل شدم مردم را خواندم و ترغیب در جهاد نمودم

و فضل شهادت و آنچه از برای شهدا مقرر شده بیان میکردم پس
مردم متفرق شده من سوار اسب خود رو بمنزل میآمدم ناگاه
زنی را دیدم از پشت سر مردم فریاد میکرد ای ابا قدامه من گفتم [شنیدم]
و جواب ندادم گفت ما هکذا کان الصالحون یعنی شیوه اهل
صلاح چنین نیست ایستادم تا آمد و دو رقعه بمن داد تا آخر
بسته و گریان برگشت در رقعه نظر کردم دیدم در آن نوشته
شده انت دعوتنا الی الجهاد و رغبتنا فی الثواب و لا قدرة
لی علی ذلک فقطعت احسن ما فیّ و هما ظفیرتای وانفذهما
الیک لتجعلهما قید فرسک لعل الله تعالی یری شعری قید فرسک
فی سبیله فیغفر لی یعنی تو خواندی ما را بجهاد و ترغیب
در ثواب کردی من قدرت باین امر ندارم پس بریدم بهتر
چیزی که در من بود که گیسوها من باشد و بتو دادم

آب

که اسب خود را بآن ببندی شاید خدا تعالی که موی مرا قید اسب
تو ببیند در راه خود مرا بیامرزد ابو قدامه گوید که چون صبح
قتال شد پسری را دیدم با جرأت پیش روی صفها مقاتله
میکند نزد او رفتم گفتم نوجوانی هستی مغرور و پیاده و من ایمن
نیستم از اینکه پایمال اسبها شوی برگرد از این موضع گفت ایا
امر میکنی مرا برجوع و حال آنکه خدای عز و جل میفرماید
یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم
الادبار یعنی ای آنچنانکسانیکه ایمان آورده اید وقتی که
ملاقات میکنید با کفار در جنگ پشت بآنها نکنید و آیه آخر
بعد از این را که مشتملست بر عقاب و مذمت پشت کنندگان
بجهاد بدون حکمت و مصلحت تا باخر خواند ابو قدامه گوید
من او را بر یابو شکرها من بود سوار کردم گفت سه تیر بمن

قرض بده کفتم اینوقت وقت قرض نیست اصرار کرد کفتم باین شرط

که اکر خدا تعالی منت بر تو کذاشت بفیض شهادت مرا در شفاعت

باشم کفت بلی پس سه تیر باو دادم یکی را در کمان کذاشت انداخت یکی رومی را

کشت پس دیکری را انداخت رومی دیکری را بقتل رسانید پس تیر

دیکر را انداخت و کفت السلام علیك یا ابا قدامه سلام مودع

یعنی سلام بر تو ای ابا قدامه سلام کسیکه وداع کننده باشد

پس تیری براو امد و در میان دو چشم او واقع شد سر خود را بر قربوس

و کوهه زین کذاشت پس من نزد او رفتم و کفتم فراموش مکن شفاعت مرا

کفت بلی ولکن مرا بتو حاجتی است در مدینه که داخل شدی نزد

والده من برو و خرج مرا تسلیم او کن و او را خبر کن پس او همان است

که موی خود را بتو داد تا قید فرس خود کنی و سلام باو برسان

و او در سال اول بمصیبت پدرم مبتلا شد و در این سال بمصیبت من

پس وفات کرد من زمین را کندم و او را دفن کردم چون عزم برکشتن

از قبر او کردم دیدم زمین او را بر پشت خود بیرون انداخت اصحاب

او کفتند جوانی بود مغرور شاید بی اذن مادر خود بیرون امده

باشد من کفتم زمین قبول بدتر از این را میکند برخواستم و دو رکعت

نماز خواندم و از خدا مسئلت نمودم اوازی شنیدم یا ابا قدامه

اترك ولی الله تعالی بکذار دوست خدا را پس من از انجا خود مفارقت

نکردم پرنده چند براو نازل شدند و او را خوردند چون در را

کوبیدم مادر او بیرون امد و کفت امعزیا ام مهنیا کفتم معنی این

چیست کفت اکر پسر من مرده پس مرا تسلیه بده و اکر شهید شده

تهنیت کو کفتم نه بلکه شهید شده کفت از برای او علامتی بود

ایا دیدی انرا کفتم بلی زمین او را قبول نکرد و طیور فرود امدند

و کوشتهای او را خوردند و استخوانهای او را کذاشتند من انها را

دفن کردم اورا زن گفت الحمد لله پس خرج را باو دادم اورا باز کرد و مسحی
یعنی پوستی و غلی از آهن بیرون آورد و گفت تاریکی شب که او در افرا
میگرفت این صحرا می پوشید و میبست و غل میکرد نفس خود را با این
غل و مناجات با مولای خود میکرد و در مناجات خود میگفت
الهی احشرنی من حواصل الطیور یعنی بخدای من مرا از چینه دان پرندها
محشور فرما پس مستجاب کرد خداوند سبحانه دعای او را از ابان
بن تغلب منقولست که گفت داخل شدم زنی که مرگ بر او
نازل شده بود پس برخواست و چشمهای پسر را بر هم آورد و جامه
بروی کشید و گفت یا بنی لم تذوق ما ذاق ابوک و ستذوقه
من بعدک امک و ان اعظم الراحة یعنی الجسد النوم والنوم
اخ الموت فما علیک ان کنت نائما علی فراشک و علی غیره و انت
غدا السؤال والجنة والنار فان کنت من اهل الجنة فما ضرک

الموت

الموت وان کنت من اهل النار فما تنفعک الحیوة وان کنت اطول
الناس عمرا والله یا بنی لولا ان الموت اشرف الاشیاء لابن آدم
لما اماته الله بنیه واتبعه عدوه ابلیس یعنی ای پسرک من چه
نفع دارد جزع کردن در چیزی که زایل میشود و چه فایده است
در گریستن بسبب آنچه فردا نازل میشود ای پسرک من چشیدی
چیزی را که پدر تو چشید و زود است که می چشد از بعد از تو
مادر تو و بدرستیکه بزرگترین راحتها از برای این جسد خوابست
و خواب برادر مرگست پس بر تو باکی نیست بر فراش خود خوابیده
باشی یا بر غیر آن و بدرستیکه فردا سؤال جنت و نار در
کار است پس اگر تو از اهل بهشتی ضرر نمیرساند بتو مرگ و اگر از اهل
آتشی نفع نمیدهد ترا زندگانی اگر چه عمر تو از همه مردم دراز
تر باشد قسم بخدا ای پسرک من اگر نه مرگ اشرف و بهترین چیزها

بود از برای پسر آدم هر آینه خدا نمی میراند پیغمبر خود را و باقی نمیگذارد
دشمن خود شیطان را در بیان جواز گریه و نوحه و مجملی از اقوال
علما در این باب بدانکه گریه بر فوت نفیس با صبر و رضا منافات ندارد
و مقتضی طبیعت بشریه و جبلت انسانیت است پس مادام که آثار سخط
و غضب و عدم رضا بقضا و چاک زدن جامه و لطمه بر صورت
زدن و امثال این ها از وی ظاهر نشود مجرد گریستن ضرر ندارد
و باعث حبط اجر و بردن ثواب نمیشود و سیره انبیاء علیهم السلام
از آدم تا خاتم برین جاری شده و طریقه ائمه هدی برین جاری بوده
اول کسیکه گریه کرد حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام بود که بر مرگ
هابیل گریست و مرثیه کرد بابیات و حضرت یعقوب آنقدر بر
یوسف خود گریست که اهل زندان بتنگ آمدند و با او قرار
دادند که یا شب گریه کند یا روز و در کتاب صحیح مسلم مسطور است

که پیغمبر خدا

که پیغمبر ص قبر مادر خود را زیارت کرد و گریست و بگریه انداخت
کسانی را که با او بودند و گریه آنحضرت بر وفات جعفر بن ابیطالب
و زید بن حارثه و سعد بن معاذ و عثمان ابن مظعون و شهداء
احد معروفست و امر فرمودن زنها را بر نیاحه بر حمزه مشهور است
و نقل شده که دختری از رسول خدا ص خدمت آنحضرت فرستاد
که مرض بر دختر من غلبه کرده است فرمود ان لله ما اخذ و لله
ما اعطی پس با جمعی از صحابه نزد او روان شدند و صبیه را
خدمتش آوردند و جان در سینه اش بود حضرت بر او رقت
کرد و اشک از چشمهای مبارکش جاری شد اصحاب بآنحضرت
نظر کردند فرمود مالکم تنظرون رحمة یضعها الله حیث
یشاء انما یرحم الله من عباده الرحماء یعنی چه شده است
شما را نظر میکنید رحمتی را یا این رحمتی است که خدا هر جا خواهد

قرار داده و این است و جز این نیست که رحم پیغمبر خدا از بندگان
خود رحم کنندگان را و از جابر بن عبد الله منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
دست عبد الرحمن بن عوف را گرفت و آمد نزد ابراهیم پسر خود در وقتی
که محتضر بود پس او را در دامن خود گرفت و فرمود یا بنی انی لا
املک لک من الله شیئا و اشک از چشمهای مبارکش دوان شد
عبد الرحمن عرض کرد یا رسول الله شما خود گریه میکنید و ما را
از گریه نهی میفرمودید آنحضرت فرمود که مضمونش آن این است
این است و جز این نیست که من نهی کرده ام از نیاحه و از دو آوازی
که یکی آواز نغمه لهو و لعب است و مزمارهای شیطان و آواز نزد
مصیبت و خراشیدن روها و پاره کردن گریبانها و نغمه
شیطان است و جز این نیست که این گریه رحمت است
و کسیکه رحم نکند رحم کرده نمیشود و اگر نبود امر حق و وعده راست

ولفقد ثابت

وداه ثابت بخداوند و ملحق شدن آخر ما باول ما هر آینه اندوهگین
میشدیم بر تو ای ابراهیم اندوهی سخت تر از این و بدرستیکه ما
محزونیم چشم گریه میکند و اشک میریزد و نمیگوییم چیزی که
موجب سخط خدای عز و جل باشد و از جمله مراثی حضرت امیر
المومنین ع در مصیبت سیده کاینات صلعم

نفسی علی زفراتها محبوسة ○ یا لیتها خرجت مع الزفرات
لا خیر بعدک فی الحیوة و انما ○ ابکی مخافة ان تطول حیاتی

و مرثیه دیگر که در دیوان علوی مسطور است و در مرثیه صدیقه
کبری سلام الله علیها میفرماید

لکل اجتماع من خلیلین فرقة ○ و کل الذی دون الممات قلیل
اری علل الدنیا علی کثیرة ○ و صاحبها حتی الممات علیل
و ان افتقادی فاطما بعد احمد ○ دلیل علی ان لا یدوم خلیل

یعنی از برای هر اجتماع از دو دوست جدائی است و بعد رستنی که
هر اجتماعی که مرگ نزدیک واست کم است مے بینم ناخوشیهای دنبال آخر خود
و صاحب این علتها تا مردن علیلست و بعد رستنیکه نیافتم من فاطمه را
بعد از پیغمبر دلیلست بر اینکه باقی نمیماند دوستی و فرمود

الا ایها الموت الذی لیس تارکی　　ارحنی فقد افنیت کل خلیل
اراک بصیرا بالذین احبهم　　کانک تنحو نحوهم بدلیل

یعنی ای آنچنان مرگیکه نیستی ترک کننده من آسوده کن مرا پس بحقیق که نیست
کردی هر دوستی را که مے بینم ترا بینا بکسانیکه من دوست دارم
ایشان را گویا تو قصد ایشان میکنی بواسطه راهنمای و چون دست از خاک قبر
او کشید متمثل شد بقول قائل　　اقول وقد فاضت دموعی حسرة
ارى الارض تبقى والاخلاء تذهب　　اخلاء لو غیر الحمام اصابکم
عتبت ولکن ما على الموت معتب　　یعنی میگویم من و حال آنکه بتحقیق که میریزد

اشکهای من

اشکهای من از روی حسرت مے بینم زمین را که باقیست و دوستان میروند
اما دوستان من اگر غیر مرگ بشما میرسید عتاب میکردم ولکن بر مرگ عتابی
نیست و سایر مراثی آنحضرت که در موت آنحضرت فرموده در دیوان مسطور است
و همچنین سیده نساء بر رسول خدا صلعم انشاد کرده است که اهل مدینه متاثر
شدند پس بمقابر شهدا میرفت و انشاد نکرده میخواست که بر قبر میکرد و بر
میگشت و از جمله مراثی آنانکه در این باب فرموده اینست

اذا اشتد شوقی زرت قبرک باکیا　　انوح واشکو لا اراک مجاوبی
فیا ساکن الصحراء علمتنی البکاء　　فذکرک انسانی جمیع المصائب
فان کنت عنی فی التراب مغیبا　　فما کنت عن قلبی الحزین بغائب

یعنی هرگاه که شوق من شدت کند که بر کنان قبر ترا زیارت میکنم
نوحه و شکوه میکنم و ترا نمی بینم که جواب دهنده باشی پس
ای ساکن بیابان تو تعلیم من کردی گریه را پس یاد تو فراموش کرده مرا

جمیع مصیبتها را پس گریستنی از من در زیر خاک پنهانست پس نصیحتی از قلب

محزون من پنهانست و از جناب خامس آل عبا ع منقولست که بعد از شهادت

حضرت علی اکبر اشک از چشمهای مبارکش جاری شد و پس از لعن بر قاتل آن

فرمودند (علی الدنیا بعدک العفا) یعنی بعد از تو خاک بر سر

دنیا باد و از جناب امام جعفر صادق ع مرویست که فرمود کلامی

که حاصل آن کلام اینست بدرستیکه جناب امام زین العابدین ع

گریست بر پدر بزرگوار خود چهل روز بروزه و شب را بعبادت احیا

میداشت وقت افطار که حاضر میشد غلام او طعام و شراب او را میبرد

و پیش روی او میگذاشت و میگفت بخور ای آقای من میفرمود کشته شد

پسر پیغمبر خدا گرسنه کشته شد پسر پیغمبر خدا تشنه پس پیوسته مکرر

میکرد این کلام را و میگریست تا آنکه طعام او از اشکهای او تر میشد

و پیوسته چنین بود تا بدار آخرت شتافت و تفصیل تشریف بردن

آنحضرت

آنحضرت بصحرا و سجده کردن و گریستن آنحضرت و مکالمه او با غلام

خود مشهور است پس معلوم شد که محض گریه بر دنیا مضر نمیباشد

لکن بشرط آنکه خیلی مواظبت نماید و زبان را از گفتن کلمات ناشایسته

باز دارد مثل آنکه بعضی از عوام گاه باشد میگویند خدایا غیر از من کسی را

ندیدی که پسر او را بمیرانی یا نعوذ بالله میگویند من دیگر نماز نمیخوانم

و روزه نمیگیرم و عبادت نمیکنم آنها که مادام العمر معصیت خدا میکنند

هیچ یک از اولاد او نمرده اند من بیچاره یک پسر داشتم پسرم را گرفت

و آن بیچاره غافلست که مردن آن پسر سعادت دنیا و آخرت او است

و اسباب فوز او بجنات نعیم است (و در کافی از ابی بصیر روایت میکند

که گفت سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان الله عز و جل

اذا احب عبدا قبض احب ولده الیه) یعنی شنیدم از امام

جعفر صادق ع که فرمود بدرستیکه خدای عز و جل هرگاه دوست دارد

بنده را قبض روح فرماید هر طفلی از اولاد او را که محبوب تر است نزد او

والی بحج در تعزیت یکی از خلفا نوشته‌اند حق من عرف حق الله تعالی

فیما اخذ منه من عظم حق الله تعالی عنده فیما ابقاه له واعلم ان الماضی

قبلک هو الباقی لک والباقی بعدک هو الماجور فیک واعلم ان اجر

الصابرین فیما یصابون به اعظم من النعمة علیهم فیما یعافون منه

و اطفالیکه از شیعه وفات مینمایند باتفاق جمیع علما شیعه در بهشت

دنیا تنعم و تعیش میکنند و حضرت ابراهیم ع و ساره در زیر درختی است

از آنها پرستاری و تربیت مینمایند و روایات بر این مضمون بسیار است

از جمله روایتی است که از جناب امام محمد باقر علیه السلام مرویست

که چون رسول خدا در شب معراج باسمان هفتم رسید و پیغمبران را در آنجا

ملاقات کرد فرمود کجاست پدرم ابراهیم گفتند او با اطفال شیعیان

علی است ع داخل بهشت شد دید که حضرت ابراهیم در زیر درختی

که پستانها

که پستانها دارد مانند پستانهای گاو و اطفال چند از آن پستانها

میمکند و چون پستانی از دهن طفلی بیرون میاید حضرت ابراهیم

بر میخیزد و پستانها را بدهن او بر میگرداند پس سلام کرد بر او رسول

خدا و از احوال جناب علی بن ابیطالب ع سوال کرد رسول خدا

گفت او را در میان امت خود گذاشتم گفت نیکو خلیفه گذاشتی

حق تعالی اطاعت او را بر ملائکه واجب کرده است و اینها اطفال

شیعیان او میباشند از خدا سوال کردم که اینها را بمن بسپارد که

ایشان را تربیت دهم و هر چه که یکی از ایشان میمکد طعم جمیع میوه‌ها

و نهرهای بهشت را در آن میابد ( ) و در خبری از جناب امام

جعفر صادق ع منقولست که چون طفلی از اطفال مومنین وفات مینماید

منادی در ملکوت آسمانها و زمین ندا کند الا ان فلان بن فلان

قدمات پس اگر پدر و مادر او یا یکی از آنها یا بعضی از اهل بیت

او از مومنین وفات یافته اند باو داده میشود که او را غذا دهد و اگر
بچغانا طفلی داده شود که غذا دهد او را تا آنکه پدر و مادر او یا احدی از اهلها
یا بعض از اهل بیت او برادر داده شود پس حضرت فاطمه طفل را باو میدهد
و از حضرت امام موسی علیه السلام روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود تزویج کنید زن خوش رو را که فرزند بیاورد بدرستیکه
من مباهات میکنم بشما امتها در روز قیامت مگر نمیدانید که
فرزندان در زیر عرش رحمن میباشند و استغفار میکنند از برای
پدران خود و محافظت میکند ایشان را ابراهیم و تربیت میکند
ساره در کوهی از مشک و عنبر و زعفران و جمع ما بین
اینجا چنانکه بعضی از علما گفته اند باین نحو ممکنست که بعضی را سیده
نسا تربیت فرماید و فوجی را حضرت ابراهیم و ساره و با اول قسید
نسا دهند و آنحضرت بایشان دهند چنانچه بعض اصحاب احتمال

داده اند

داده اند خلاصه آنکه جاهل ملاحظه این همه اجر و ثواب نمیکند
و گاه باشد که بواسطه محافظت نکردن زبان نکال دنیا و آخرت
از برای خود فراهم میاورد و اگر از روی شعور بگوید کافر میشود
و همچنین دست بر دست زدن و سیلی بصورت زدن و دست بر
ران خود زدن و صورت و سینه را خراشیدن و لباس پاره کردن و گریبان
چاک زدن و گل بر سر و صورت و لباس مالیدن و مو کندن و امثال
این ترک نماید و سایر اعضا و جوارح خود را محافظت فرماید و از آن
امام منقولست که گفت ان رسول الله لعن الخامشة وجهها
والشاقة جیبها والداعیة بالویل والثبور یعنی بدرستیکه
رسول خدا لعن کرده بر زنیکه خراشنده روی خود و پاره کننده
گریبان خود باشد و ندا کند بویل و ثبور و از یحیی بن خالد روایت
که مردی خدمت آنحضرت عرض کرد که چه چیز باطل میکند اجر را

در مصیبت فرمود تصفیق الرجل بیمینه علی شماله یعنی انکه مرد دست راست را
بدست چپ زند و هم چنین باید شخص مصیبت زده التفات و تصور
محاسن محبوب مفقود را ترک نماید و بیاد اوری خط و خال و حسن
و جمال مرده خود مثلا زن ما صبر از دست ندهد و جامه شکیبایی را
چاک نزند و بآیات و اخباریکه در این باب وارد است خود را مشغول نماید
یا بصحبت شیرین صحبتان و خواب و خوراک و پوشاک و سایر مباحات
خود را از ان خیالات منصرف نماید و فکر کند که اگر تمام بیقراریها و بی
تابیها از او صادر شود و بر خاک بنشیند و غذا نخورد و جامه ندرد
و شب و روز گریه و زاری کند آیا از برای او چیزی فایده خواهد
داشت جز انکه اجر خود را ضایع کند و خدا را بغضب آورد و مزاج
خود را علیل و ناتوان کند و بسا باشد که اسباب هلاکت از برای خود
فراهم آورد یا فرزند او زنده میشود یا مرده دیگری از برای او خواهد

داشت

داشت و در کافی بسند از اسحاق بن عمار از جناب امام جعفر صادق علیه السلام
روایت کرده که فرمود یا ابا اسحاق لا تعدّن مصیبة اعطیت علیها
الصبر و استوجبت علیها من الله عز و جل الثواب و انما المصیبة التی
یحرم صاحبها اجرها و ثوابها اذا لم یصبر عند نزولها ( )
مضمون انکه ای اسحاق شمار البته از مصیبت مصیبتی را که صبر بران کرده
باشی و از خدای عز و جل بران مستوجب ثواب شده باشی
و اینست و جز این نیست که مصیبت مصیبتی است که صاحب ان از
اجر و ثواب محروم شود هرگاه صبر نکند نزد نزول ان مصیبت
و بدانکه علما را در باب لطمه بر صورت زدن و مو بر کندن و جامه
چاک زدن و امثال این ها خلافست بعضی فتوی بحرمت داده اند
و بعضی در بیشتر چیزهائیکه ذکر شد گفته اند مکروهست
نه حرام و بعضی گفته اند از برای زنها مطلقا جایز است و [illegible]

فاطمیات شق جیب کرده‌اند بر حضرت سید الشهداء دلیل بر این مطلب
گرفته‌اند و در روایتی که در فقیه از قول جناب امام حسن ع بر امام همام
علی النقی نقل کرده باین عبارت ولما قبض علی بن محمد العسکری ع
رئاه الحسن بن علی وقد خرج عن الدار وقد شق قمیصه من خلف
و قدام دلیل گرفته‌اند بر اینکه پاره کردن گریبان در موت پدر و برادر
نیز جایز است و از ابی هاشم جعفری منقولست که گفت خرج ابو محمد
فی جنازة ابی الحسن و قمیصه مشقوق فکتب الیه ابن عون من رایت
او بلغک من الائمة شق قمیصه فی مثل هذا فکتب الیه ابو محمد
یا احمق وما یدریک ما هذا قد شق موسی ع علی هرون
در هر صورت احتیاط مقتضی ترک این فعالست مطلقا و تفصیل
کفاره دادن در شق جیب در غیر زن بر شوهر و برادر بر برادر
و پسر بر پدر که در غیر این موارد هر یک کفاره معین دارد

خارج

خارج از وضع این رساله و تعیین مقدار آنها در کتب فقه مسطور است
و این مختصر گنجایش ذکر آنها ندارد و لکن اخباریکه بظاهر عدم
جواز نیاحه را میرسانند محمولست بر صورتیکه مشتمل بر دروغ
یا مفسده خارجیه باشد و اخبار سابقه که یکی از آنها خبر نبوی
سابق که در نیاحت بر جعفر ع بفاطمه فرمود نیز شاهد صدقست
بر جواز و هم چنین حدیثی از آنحضرت بر نیاحه بر عم بزرگوار
خود حضرت حمزه سید الشهداء ع و یونس بن یعقوب از حضرت
امام جعفر صادق ع روایت کرده که فرمود قال لی ابو جعفر ع قف
من مالی کذا و کذا للنوادب یندبنی عشر سنین بمنی ایام منی
یعنی امام محمد باقر ع فرمود که وقف کن از مال من این مقدار را
از برای ندبه کنندها که ندبه کنند بر من در ده سال در منی
در ایام منی و در صحیحه ابی بصیر از حضرت صادق ع مرویست

که فرمود لا باس بالنیاحة و اجر النائحة الا التی تنوح علی المیت و در

مرسل فقیه است و سئل عن اجر النائحة فقال لا باس به قد نیح

علی رسول الله صلعم (و در یکی فرموده در دی اند لا باس بکسب النائحة

اذا قالت صدقا و نیاحه و مراثی که حضرت صدیقه کبری ع بر پدر

بزرگوار خود فرموده دلالت بر جواز میکند و نیز انحضرت بعد از وفات

انسید ابرار قبضه از خاک قبر رسول خدا ص برداشت و از برای چشمهای

مبارک خود گذاشت و فرمود

ماذا علی من شم تربة احمد (ان لا یشم مدی الزمان غوالیا

صبت علی مصائب لو انها (صبت علی الایام صرن لیالیا

یعنی باکی نیست بر کسیکه تربت طاهر پیغمبر خدا را بو کند در اینکه

بو نکند تا باخر و منتهای دهر غالیها و عطرها را فرو ریخته شده

بر من مصیبتهائی چند که اگر ان مصیبتها بر روزها وارد اند

بشرشند

شب میشوند

بجانم ریخته چندان غم و درد و مصیبتها

که گر بر روزها ریزند گردد تیره چون شبها

و باز میفرماید

تم کان بعدک انباء و هنبثة (لو کنت شاهدها لم تکثر الخطب

انا فقدناک فقد الارض وابلها (واختل قومک فاشهدهم و قد نکبوا

و کان قربک نورا بالایات یونسنا (فغاب عنا فکل الخیر محتجب

و از جمله آنکه غم دیگران مرغوب و مناسب مطلوبست چنانچه نقل است

که بعضی از سلف صالحین متعلق بمقامات نقل شده و ما بذکر

بعضی از انها اکتفا مینمائیم (غزالی در کتاب احیاء العلوم

گفته که یکی از صالحین عرب بود و زمانی مدید بی بدین عنوان

بسر میبرد و هر چند او را تکلیف تزویج مینمودند ابا میکرد

تا هلا اختیار نمود تا آنکه روزی از خواب بیدار شد و گفت
از برای من زنی بخواهید پس او را زنی دادند و از او سبب اینکار را
سؤال نمودند گفت شاید خداوند فرزندی بمن کرامت فرماید
پس از آن قبض روح فرماید و ذخیره از برای روز قیامت من
شود پس از آن گفت در خواب دیدم که گویا قیامت برپا شده و گویا
من در جمله خلایق در موقف محشر ایستاده ام و تشنگی بر من بسیار
خلق چنان غالب شده که نزدیک گردید ما از تشنگی قطع
شود پس ناگاه پسری چند دیدم که بر آنها قندیلهای نور بود و در دست
آنها ابریقها از نقره و ظرفها از نقره بود و مردم را سیراب مینمودند
ولی مردم را گذار میکنند و از بسیاری مردم میگذرند من دست
خود را بجانب یکی از آنها بردم و گفتم مرا آب ده که تشنگی مرا هلاک
کرد گفت از برای تو در میان ما طفلی نیست و ما پدران خود را

سیراب

سیراب مینمائیم پس گفتم که شما کیانید گفت ما کسانی هستیم از
اطفال مومنین که مرده ایم ( ) و از داود بن ابی هند
منقولست که گفت در خواب دیدم گویا قیامت برپا شده و مردم را
بحساب میخوانند پس ترازوی اعمال من نزد من حاضر شد حسنات
مرا در یک کفه گذاشتند و سیئات مرا در کفه دیگر و سیئات
زیادتی داشت بر حسنات باین سبب مغموم بودم ناگاه دیدم
مندیلی مثل پارچه سفیدی با حسنات من گذاشته شد و
حسنات ترجیح داده شد بر سیئات پس کسی بمن گفت دانستی
این چه بود گفتم نه گفت این سقطی است که داشتی من گفتم دختری
هم داشتم گفت دختر از تو نیست بجهت آنکه تو آرزوی مرگ
او را میکردی از ابو صقر موصلی در کتاب نوم و رؤیا
منقولست که گفت خبر داد مرا علی بن حسین بن جعفر گفت

خبر داد مرا پدر من واو کفت خبر داد مرا بعضی از اصحاب که محل وثوق
واعتماد ما بود کفت وارد شدیم بمدینه وشب بقبرستان رفتیم
قبر کنده دیدم وچند قبر در اطراف آن بود ودر میان قبرها
نزدیک آن قبر کنده خوابیدم در خواب دیدم چند طفل از آن قبرها
بیرون آمدند ومیکویند انعم الله بالحبیبة علینا وسر الیک
یا امیم الینا عجبا ما عجبت من ضغطة القبر ومعذ الیک یا امیم
الینا یعنی خداوند خوشحال کرد ما را وسرور بخشید چشم
ما را بآمدن تو ای امیم نزد ما چشم ما روشن شد عجب است
که از فشار قبر عجب بنیامد وغذا خوردن تو صبحگاه ای امیم
در نزد ما است پس با خود کفتم این ابیات را شانی واثری هست
وبرخواستم تا آنکه آفتاب طلوع کرد پس جنازه را دیدم که
میآوردند پرسیدم این کیست کفتند زنیست از اهل مدینه

کفتم

کفتم اسم او امیمه است کفتند بلی کفتم آیا فرطی پیش رفته دارد
کفتند بلی چند ولد از او مرده پس ایشان را از این واقعه خبر کردم
واز ابی شوذب نقل شده که مردی پسر نابالغی داشت قوم خود را
اعلام نمود که مرا بسوی تو حاجتیست پرسیدند چه حاجت داری
کفت میخواهم دعا کنم که خدا این پسر را بمیراند وشما آمین
بکوئید از سبب این امر پرسیدند خبر داد بایشان که در خواب
دیده ام مردم جمع شده اند در محشر قیامت وعطش شدید
بایشان عارض شده ناکاه دیدم اطفالی چند از بهشت بیرون
آمده اند وبا ایشان ابریقهای آب بود ودر میان ایشان برادرزاده
من هم بود پس از او درخواست آب کردم کفت ای عمو آب نمیدهم
مکر بپدران خود را پس من دوست داشتم که خدا این ولد را
پیشرو من کند پس دعا کرد وآمین کفتند اندک زمانی نکذشت

که طفل وفات یافت) و از شیخ ابی عبد الله منقولست که از
بعض ثقات حکایت کرده که مردی وصیت کرد بعض اصحاب خود
که اراده حج داشتند که سلام او را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله
برسانند و رقعه سر بمهری باو داد که نزد سر شریف آنحضرت دفن
کنند پس آنمرد بمقتضای وصیت او عمل نموده بعد از مراجعت از
حج مرد وصیت کننده در مقام اکرام او در آمده گفت خدا ترا
جزای خیر دهد که تبلیغ رسالت مرا کردی آنمرد تعجب
کرده گفت از کجا دانستی که تبلیغ کرده‌ام پیش از آنکه من ترا خبر دهم
گفت برادری داشتم وفات کرد پسر صغیری از او باقی ماند او را تربیت نیکو
کردم و بحد بلوغ نرسیده وفات کرد شبی در خواب دیدم که گویا
قیامت برپا شده و حشر شده و مردم را از شدت تشنگی عطش
شدیدی عارض شده بود و در دست برادر زاده خود آبی دیدم

لذا ولی

از او طلب کردم که مرا سیراب کند قبول نکرده و گفت پدرم سزاوارتر است
باین آب از تو این معنی بسیار بر من گران آمد و فزع عظیمی از خواب بیدار
شدم چون صبح شد چند مثقال طلا تصدق کردم و از خدا
سؤال کردم که پسری بمن عطا فرماید و عطا فرمود چون سفر
تو اتفاق افتاد نوشتم همان رقعه را و مضمونش این بود که توسل
میجویم به پیغمبر خدا بسوی خداوند عز اسمه در اینکه قبول کند
از من پسرم را باین امید که بیابم او را در روز فزع اکبر پس طولی نکشید
که تب کرد و وفات نمود و آن روز همان روز رسیدن تو بود بمدینه
دانستم که تبلیغ رسالت را کرده بودی ولی باید دانست که مضامین
این ادعیه‌ها از انبیا معصومین و ائمه طاهرین سلام الله علیهم
اجمعین وارد نشده بلکه دعاها از ایشان در باب طلب
اولاد بسیار است از جمله دعائیست که در صحیفه است

اللهم ومن علی ببقاء ولدی وباصلاحهم لی وبامتاعی بهم الهی

امدد لی فی اعمارهم وزد لی فی آجالهم ونظایر این دعا بسیار است

علاوه بر آنکه باقی ماندن اولاد صالح اسباب فوز و رسیدن پدر

و مادر است بجنات نعیم و ثواب عظیم چنانکه سید کاینات و خلاصه

موجودات میفرماید اذا مات ابن ادم انقطع امله الا من ثلث

ولد صالح یدعو له وعلم ینتفع به بعد موته وصدقة جاریة یعنی

وقتی که ادم میمیرد از وی اوبریده میشود مگر از سه چیز ولد

صالحی که دعا کند از برای او و علمیکه از او باقی مانده باشد که

مردم از آن او منتفع شوند و صدقه جاریه مثل بناهای خیرات از مساجد

و معابر و مدارس و رباط و قناطر و امثال اینها و این حقیر چون تنها

واجرهائیکه در تسلیه مصائب از ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین

رسیده ملاحظه نمودم مایل شدم که مجلسی در این باب بنویسم

و با انکه

و با انکه کملین از علما رضوان الله علیهم کتبی در این باب مدون داشته‌اند

خواستم این بی بضاعت هم از این خرمن خوشه و از این زاد توشه

برداشته باشم که شاید در روز جزا دستگیر باشد واسئل الله التوفیق

انه خیر رفیق

و مناسبت که قصیده ابوالحسن فاضل تهامی که در مرثیه پسر خود

گفته خاتمه جزء اول این کتاب شود و اینک قصیده مفصلست انچه

از ان بدست آمده اینست

بسم الله الرحمن الرحیم

حکم المنیة فی البریة جاری ... ما هذه الدنیا بدار قرار

بینا تری الانسان فیها مخبرا ... حتی یری خبرا من الاخبار

طبعت علی کدر وانت تریدها ... صفوا من الاقذار والاکدار

ومکلف الایام ضد طباعها ... متطلب فی الماء جذوة نار

والعيش نوم والمنية يقظة ... والمرء بينهما خيال ساري

والنفس ان رضيت بذلك او ابت ... منقادة بازمة الاقدار

فاقضوا ماربكم عجالا انما ... اعماركم سفر من الاسفار

وتراكضوا خيل الشباب وبادروا ... ان تسترد فانهن عواري

فالدهر يخدع ان سخا ويعض ان ... هنى ويهدم ما بنى ببوار

ليس الزمان ولو حرصت مسالما ... خلق الزمان عداوة الاحرار

يا كوكبا ما كان اقصر عمره ... وكذاك عمر كواكب الاسحار

وهلال ايام مضى لم يستدر ... بدرا ولم يمهل لوقت سرار

عجل الخسوف عليه قبل اوانه ... فمحاه قبل مظنة الابدار

فكان قلبي قبره وكانه ... في طيه سر من الاسرار

ان يحتقر صغرا فرب مفخم ... يبدو ضئيل الشخص للنظار

ان الكواكب في علو محلها ... لترى صغارا وهي غير صغار

ولد المرء ببعضه فاذا انقضى ... بعض الفتى فالكل في الادبار

ابكيه ثم اقول معتذرا له ... وفقت حيث تركت الام دار

جاورت اعدائي وجاور ربه ... شتان بين جواره وجواري

وتلهب الاحشاء شيب مفرقي ... هذا الشعاع شواظ تلك النار

ولقد جريت كما جريت لغاية ... فبلغتها وابوك في المضمار

فاذا نطقت فانت اول منطقي ... واذا سكت فانت في اضماري

لو كنت تمنع خاض دونك فتية ... منا بحار عوامل وشفار

قوم اذا لبسوا الدروع حسبتها ... سحبا مزررة على اقمار

ودحوا فويق الارض ارضا من دم ... ثم انثنوا فبنوا سماء غبار

وترى سيوف الدارعين كانها ... خلج تمد بها اكف بحار

لو اشرعوا ايمانهم من طولها ... طعنوا بها عوض القنا الخطار

شوس اذا عدموا الوغى انتجعوا لها ... في كل اوب نجعة الامطار

فقد عوا يموتون ماء راكدا   وتقتفوا الحباب ماء جار

ومن شعرها هذه القصيدة

والليث ان تأود لم يعتمد   الا على الانياب والاظفار

واذا هو اعتقل للقنا وجنبها   ضلا فانا بطلعه هزبر ضار

ذو دالك من الطعان برمحه   في الجحفل المتقاعس الجرار

ما بين ترب بالدماء ملبد   لزرق ونقع بالطراد مثار

ومن جملة هذه القصيدة

اسد ولكن يؤثرون بزادهم   والاسد ليس تدين بالايثار

يتزين النادي بحسن وجوههم   كتزين الهالات بالاقمار

وتمد نحو المكرمات انامل   للرزق في اثنائهن مجار

ومن هذه القصيدة

قوم اذا امطر شيمانوا لهم   ذم الانام سحائب الامطار

ورجو

ومن جملة هذه القصيدة ومن اخرى ان هذه تمامها

لئن لا رحم حاسد لحر ماله   ضمنت صدورهم من الاوغار

نظروا صنيع الله بي فعيونهم   في جنة وقلوبهم في نار

لا ذنب لي قد رمت كتم فضائلي   فكانما برقعت وجه نهار

وسترتها بتواضعي فتطلعت   اعناقها تعلو على الاستار

جزء ثانی از کتاب در تفسیر آیه شریفه
انا لله وانا الیه
راجعون

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

جزء دوم از کتاب در تفسیر آیه شریفه انا لله است قال الله تعالی
فی محکم کتابه و مبرم خطابه وبشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة
قالوا انا لله وانا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم
ورحمة واولئک هم المهتدون ظاهر معنی آیه شریفه بنا
بر تفسیر بعضی از مفسرین چنین است مژده بده ای پیغمبر صبر کنندگان را
بر این مشقتها و صدمات بثواب جزیل و اجر جمیل پس از آن خدا تعالی

بیانی

بیان فرموده که ایشان چگونه صابر میشوند و چه زمان مستحق بشارت
میشوند و فرموده که صابران کسانی هستند که هرگاه برسد ایشان را
مصیبتی و مکروهی که منتهی بمسبب الاسباب گویند انا لله یعنی
ما از آن خداوندیم و مملوک مالک الملوکیم چه کلام حقیقت در
افاده تملیک مطلقست و کدام مالکیت و ملکیت است تمام از این ملکیت
که حیوة و ممات و خلق و رزق و وجود و عدم و جمیع شئونات
وجود بنده عبارت منتهی بحضرت خود شود الا له الخلق والامر بکثرت و مجردات
و مادیات عناصر و ارواح در حیطه حضرت او بند والله من ورائهم
محیط بانواع احاطات علمیه و شهودیه و اوست ظاهر کننده
ظاهر کننده کل بلکه ظاهر از کل (در هر چه نظر کردم سیمای
تو می بینم) هر کس بنوعی صفت مدح گویا عباراتنا
شتی وحسنک واحد) وکل الی ذاک الجمال یشیر

وانکار کنند بهند که واعتقاد دارند باآنکه هرچه از جانب حضرت
مالک الملوک باشد همه خیر محض و حکمت و صواب و صلاح
الهی است که از خیر محض و محض خیر جز خیر محض نیاید
من نکردم خلق تا سودی کنم (بلکه تا بر بندگان جودی کنم
زکام زده را اگر بوی گل ناگوار آید ملامت شامه خود نماید که هرچه
هست از قامت ناساز بی اندام ماست (ورنه تشریف تو بر
بالای کس کوتاه نیست) ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم
ویعفوا عن کثیر و تفویض میفرمایند امور را بخدا و در نظر هستند
بر قضای او زیرا که حکیم مطلق حکم نمیکند جز بر حق هم چنانکه خود
در کلام مجید میفرماید والله یقضی بالحق والذین یدعون من
دونه لا یقضون بشیء چه محققست که نکره واقع در سیاق نفی
مفید عمومست پس هر حکم کننده سوای حق از دو حال بیرون

نیست

نیست یا حکم بحق کرده پس همان حکم حقست یا حکم بغیر حق نموده
و تصدیق مطابق واقع ننموده فهو مخلوق مثلکم مردود الیکم
الا کل شیء ما خلا الله باطل فتحقق ان لا حاکم بالحق
الا الله ولا حکم لسواه الا له الحکم وهو اسرع الحاسبین پس انا لله
اشارت است بمبدأ کل وانه هو الله که کان الله ولم یکن معه شیء
بلکه بنظر تحقیق و عرفان محققان گویند الآن کما کان
حدیث کنت کنزا را فرو خوان (که تا پیدا ببینی گنج پنهان
وانا الیه راجعون اشارت است بمعاد بدان جهت که مراد از رجوع
انتقال از جا و مکان نیست چه رجوع بسوی کسی است که منزه است
از زمان و مکان و سایر لوازم امکان و کیف یحاط بالمکان
والزمان و هو الذی این الاین واوجد الزمان بلا اراده بکل شیء
محیط بلکه مراد مالکیت و غلبه حضرت احدیت است هم چنانکه

گفته میشود ملک و دولت راجع شد بفلان یعنی فلان در رشد بر آن و
نزاع از میان برخواست زیرا که در این نشاه گاه باشد که غیر از خدا
بر حسب ظاهر نفع و ضرر بانسان رساند ولی در عالم آخرت هیچکس
مالک نفع و ضرر جز ذات مقدس او نیست

غمگین مشو که صحبت گلچین و باغبان / گردد بدل بصلح چو فصل خزان شود

پس در آن عالم که متجلی بصفت تفرد و قیومیت مطلقه است که خود فرماید
لمن الملک الیوم و خود فرماید لله الواحد القهار

غیرتش غیر در جهان نگذاشت / با آنکه ما اصابکم من مصیبة فبما
کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر هر گاه مصیبتی بعدل حق وارد
آمده جزای خیر میدهد و ثواب و اجر عطا میفرماید انما
یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب و اگر عدل آن مصیبت
غیر از خدا بوده و از روی ظلم وارد شده از ظالم انتقام میکشد

تا تنقیه

تا تنقیه قلب مظلوم حاصل آید و عدالت مطلقه ظهور و بروز نماید و محمد
فخر الدین ابن ضیاء الدین که معروف بخطیب ری و امام فخر رازی است
در تفسیر کبیر خود مسمی بمفاتیح الغیب در تفسیر این آیه مبارکه گفته است کلامی را
که حاصل آن کلام اینست رنجانیدن بنده به مقتضای الهی بدو طریق است
یا بطریق تصرف و یا بطریق جذب اما طریق تصرف پس از وجوهی حاصل است
یکی از آن وجوه آنکه انسان را هر گاه مایل شد قلب او بچیزی و ملتفت
شده خاطر او بآن چیز خدا تعالی آن چیزها منشا آفات میگرداند پس
روی قلب او از عالم حدوث بجانب قدس منصرف میشود چنانچه حضرت
آدم علی نبینا و آله و علیه السلام زمانیکه قلب او با بهشت
علاقه گرفت خدا تعالی آن علاقه را اسباب محنت قرار داد تا آنکه از
بهشت بیرون رفت و بآنکه خدا مانوس شد و چون حضرت
یعقوب با یوسف رشته محبت را محکم گردانید فراق و جدائی

ما بین ان دو انداخت تا انکه یعقوب با ذکر حق الفت گرفت و چون نا
پیغمبر خاتم صلی الله علیه واله طمع نصرت و اعانت از اهل مکه کرد انها
از سختترین دشمنهای او شدند بدرجه که انحضرت فرمود ما اوذی
نبی مثل ما اوذیت دویم از ان وجوه انست که اعلا قدر ابتلا قرار دهد
ولی او را از دنیا بردارد نه بلا باقی بماند و نه زحمت پس رجوع کند
بنده بسوی خدا تعالی سیم انکه وقتی بنده از جائی متوقع خیری باشد
خدا تعالی عطا فرماید بلا واسطه بهتر و نیکوتر از متوقع خود شرا
پس حیا میکند بنده و بر میگردد بسوی رحمت نامتناهی الهی
واما طریق جذب انچنانست که در حدیث وارد است جذبة من
جذبات الرحمن توازی عمل الثقلین و کسی را که حضرت حق بسوی
خود جذب نماید مغلوب میشود زیرا که حق غالبست نه مغلوب
وصف رب ربوبیت است وصف عبد عبودیت و ربوبیت
غالبیت

غالبیت بر عبودیت وصف حق حقیقت است وصف عبد مجاز
و حقیقت غالبست بر مجاز و غالب قلب میکند مغلوب را از صفتی
بصفتی که سزاوار است بان و بنده وقتی که داخل شود بر پادشاه
مهیب فراموش میکند خود را و تمام قلب و فکر و حس او مستغرق
سلطان و مشغول باوست و غافلست از غیر او پس چگونه خواهد
بود حال کسیکه جذب کند و بکشد او را بسوی خود حضرت سلطان
السلاطین که تمام پادشاهان در بارگاه کبریای او حقیر
و فقیر اند پس در اینحالت بنده مثل فانی میشود از حظوظ
نفس خود و راضی میشود بمقدرات حضرت الله و حکم او بدون
انکه شبهه و منازعه در قلب او باقی بماند انتهی واما انجا که
در باب ثواب و اجر گفتن این کلمه مبارکه وارد شده بسیار است
از جمله حدیثی است که ترجمه ان اینست کسیکه این کلمه را

بگوید در نزد مصیبت ثلاثه میکند خدای تعالی مصیبت او را و نیکو میگرداند
عاقبت او را و قرار میدهد از برای او خلف صالحی که پسند دارد او را
و باز در حدیث است که هر که رسیده باشد او را مصیبتی پس تازه
کرده اند استرجاع او اگر چه در زمان مصیبت گذشته باشد مینویسد
خدای تعالی از برای او از اجر مثل روزی که رسیده باشد مصیبت بر او
و در کتاب دلائل مسطورات که محمد بن علی الشریف العلوی
رسید او را هم و غم در بر طرف شد حال و جاه او و رسید باو ترسی از
سلطان پس دید در خواب خود پیغمبر را پس شکایت کرد بسوی او
امر خود را آنحضرت باو فرمود که بخوان این شش آیه و جوابهایش را
نزد هر غمی بدرستیکه خدای تعالی میگرداند از برای تو آن غمها را
فرجی و مخرجی و رد میکند خدای تعالی بر تو بسبب این آیات مال ترا
وجاه ترا و ایمن میکند ترا از سلطان و کفایت میکند امر دنیا

و آخرت ترا

و آخرت ترا و نخواند او را محزونی مگر آنکه میگشاید خدا هم او را
و قرض داری مگر ادا میکند خدای تعالی دین او را و نزد زندانی
مگر خلاص میکند او را راوی گفت پس بیدار شدم پس خواندم این آیات را
که سلطان خوانده مرا بسوی او و گفت بتحقیق مترس انداخته مرا
در خواب خود و گمان دارم که نفرین کرده مرا فجل قسم که نمیرسد
ترا از من ترسی بعد از آن رد کرد بمن آنچه گرفته بود از من و زیاده
داد از مال من و بالجمله بتحقیق دیدم ببرکت این آیات هر خیر را
و آیات اینست الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا
الیه راجعون جواب اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة
و اولئک هم المهتدون ایه دویم الذین قال لهم الناس
ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایمانا و قالوا حسبنا الله
و نعم الوکیل جواب فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم یمسسهم

سوء واتبعوا رضوان الله والله ذو فضل عظیم آیهٔ سوم و ذا النون
اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات
ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین جواب فاستجبنا
له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین فکشفنا ما به من ضر
وآتیناه اهله ومثلهم معهم رحمة من عندنا وذکری للعابدین
آیهٔ پنجم وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد جواب فوقیه الله
سیئات ما مکروا وحاق بآل فرعون سوء العذاب آیهٔ ششم الذین
اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم
ومن یغفر الذنوب الا الله ولم یصروا علی ما فعلوا وهم یعلمون
جوابش اولئک جزاؤهم مغفرة من ربهم وجنات تجری من تحتها
الانهار خالدین فیها ونعم اجر العاملین و ثقة الاسلام محمد بن
یعقوب کلینی علیه الرحمة در کتاب کافی بسند خود از حضرت امام جعفر

صادق

صادق روایت کرده که آنحضرت از جدش حضرت رسول صلعم روایت کرده
که فرمود اذا مات ولد العبد المؤمن قال الله تعالی للملائکة قبضتم
ولد عبدی فیقولون نعم فیقول قبضتم ثمرة فؤاده فیقولون نعم
فیقول ماذا قال عبدی فیقولون حمدک واسترجع فیقول الله
ابنوا لعبدی بیتا فی الجنة وسموه بیت الحمد یعنی وقتیکه ولد
بنده مؤمن میمیرد خدای تعالی بملائکه خود فرماید آیا قبض کردید
روح فرزند بنده مرا عرض میکنند بلی میفرماید که گرفتید میوه
دل او را عرض میکنند بلی میفرماید چه گفت بنده مؤمن گویند حمد ترا
کرد و کلمه استرجاع گفت پس خدای تعالی فرماید بنا کنید از برای بنده من
خانه در بهشت و نام آنرا بیت الحمد کنید و ابن بابویه صدوق رحمه الله
در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده اربع من کن فیه کان
فی نور الله الاعظم من کان عصمة امره شهادة ان لا اله الا الله وانی رسول الله

ومن اذا اصابته مصيبة قال انا لله وانا اليه راجعون ومن اذا اصاب خيرا قال
الحمد لله رب العالمين ومن اذا اصاب خطيئة قال استغفر الله واتوب اليه
یعنی چهار چیز است که در هر که باشد از شخص در نور اعظم خدا خواهد
بود کسیکه عصمت و حافظ امر او شهادت بیگانگی خدا و پیغمبری من آن
و کسیکه هرگاه مصیبتی باو رسد بگوید انا لله وانا الیه راجعون
و کسی که هرگاه خیری باو رسد بگوید الحمد لله رب العالمین و کسیکه
اگر گناهی کند استغفار و توبه کند منقولست از ابن عباس از حضرت رسول
روایت کرده که آنحضرت فرمود بدرستیکه از برای مرگ فزعیست
پس هرگاه یکی از شما را برسد وفات برادر او بگوید انا لله وانا
الیه راجعون وانا الی ربنا لمنقلبون اللهم اکتبه عندک من المحسنین
واجعل کتابه فی علیین واخلف علی عقبه فی الاخرین اللهم
لا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده و از امام محمد باقر ع روایت شده

فرمود

که فرمود ما من مؤمن یصاب بمصیبة فی الدنیا فیسترجع عند
مصیبته فیصبر حین تفجأه المصیبة الا غفر الله له ما مضی من ذنوبه
الا الکبائر التی اوجب الله عز وجل لها النار وکلما ذکر مصیبته
فیما یستقبل من عمره فسترجع عندها وحمد الله عز وجل غفر الله
له کل ذنب اکتسبه فیما بین الاسترجاع الاول الی الاسترجاع
الاخیر الا الکبائر من الذنوب یعنی مؤمنی نیست که برسد او را مصیبتی
در دار دنیا پس استرجاع کند نزد آن مصیبت و صبر کند در وقتی
که فجئة آن مصیبت باو میرسد مگر آنکه بیامرزد خدا تعالی
گناهان گذشته او را بغیر گناهان کبیره که واجب گردانیده خدای
عز وجل بر آن گناهان آتش را و هر زمان که یاد کند در آینده
از عمر خود مصیبتش را پس کلمه انا لله وانا الیه راجعون بگوید
و حمد کند خدای عز وجل را بیامرزد خدا از برای او هر گناهی را

که در بین این دو استرجاع از او صادر شده باشد و از ام سلمه زوجه
رسول خدا صلعم منقولست که گفت در روزی ابو سلمه از خدمت پیغمبر صلی الله علیه نزد من آمد
و خبر داد مرا که شنیدم از رسول خدا صلعم کلامی که مرا خوشحال و مسرور نمود
زیرا که فرمود که لا یصیب احدا من المسلمین مصیبة فیسترجع عند مصیبته
ثم یقول اللهم اجرنی فی مصیبتی واخلف لی خیرا منها الا فعل الله به
یعنی نمی رسد هیچ یک از مسلمین را مصیبتی پس استرجاع کند نزد آن مصیبت
و بگوید خدایا اجر بده مرا در مصیبت من و عوض قرار بده از برای من
بهتر از آن را مگر آنکه خدا تعالی اینچنین را از آن بنده مسلم خواسته را عطا
فرماید ام سلمه گوید من همین را از ابی سلمه حفظ کردم بعد از آنکه ابو سلمه
وفات کرد من استرجاع کردم و گفتم اللهم اجرنی فی مصیبتی واخلف
لی خیرا منها الا فعل ذلک به یعنی نمی رسد هیچ یک از مسلمین
مصیبتی پس استرجاع کند نزد آن مصیبت پس بگوید خدایا اجر بده مرا

در مصیبت من

در مصیبت من و عوض قرار بده از برای من بهتر از آن را مگر آنکه خدا تعالی
اینچنین را از آن بنده مسلم خواسته را وعطا فرماید ام سلمه گوید
من همین را از ابی سلمه حفظ کردم بعد از آنکه ابو سلمه وفات کرد
من استرجاع کردم و گفتم اللهم اجرنی فی مصیبتی واخلف لی خیرا منها
پس رجوع بنفس خود نمودم و با خود گفتم از کجا میسر میشود از برای
تو بهتر از ابی سلمه پس چون زمان عده من گذشت در روزی مشغول
دباغی کردن پوستی بودم که رسول خدا صلعم بر من اذن دخول گرفت
پس دست خود را شستم و آنحضرت را اذن دخول دادم و وساده از
پوست که در میان آن لیف خرما بود از برای آنجناب گسترانیدم
و بر آن نشستند پس مرا از برای خود خواستگاری فرمودند چون
از سخن فارغ شد عرض کردم مرا چه حد آنکه از برای من در
شما میل و رغبتی نباشد لکن من زنی هستم که سخت باغیرت

ی ترسم که از من چیزی بر خلاف طبع مبارک تو ببینی و خدا مرا بآن جهت

عذاب کند و دیگر من زنی هستم که بار درس کند اشتر ام و من صاحب

عیالی هستم حضرت فرمودند اما آنچه ذکر کردی از امر سن پس من بسن بزرگترم

آنچه بتو رسیده و اما آنچه از عیال ذکر کردی پس این ناست و خدای تعالی

که عیال تو عیال منست پس از تسلیم و قبول گفت خدا عوض داد مرا

بهتر از ابی سلمه را که رسول خدا باشد و نیز از حضرت امام جعفر صادق ع

روایت شده که فرمود من الهم الاسترجاع عند المصیبة وجبت

له الجنة یعنی کسیکه الهام کرده شود استرجاع را در نزد مصیبت

واجب میشود از برای او بهشت و از حضرت سید الشهدا منقول است

که حضرت رسول صلعم فرمود من اصابته مصیبة فقال اذا ذکرها انا

لله وانا الیه راجعون جدد الله له اجرها مثل ما کان له یوم اصابته یعنی

کسیکه برسد او را مصیبتی پس هر وقت که آن مصیبت را بخاطر آورده

بگوید

بگوید انا لله وانا الیه راجعون تازه میکند خدا اجر او را مثل اجری

که از برای او بود در روزی که مصیبت باو رسید و خوشتر آنست

که ختم کنم کلام را بکلام امام همام حضرت امام جعفر صادق ع

که فرمودند بشر الصابرین در حق حضرت خاتم الوصیین امیر

المؤمنین صلوات الله علیه که چون خبر شهادت برادرش جعفر را

از موته آوردند تکلم بکلمه انا لله وانا الیه راجعون فرمود و هیچکس

پیش از امیر کبیر این کلمات را نگفته بود حقتعالی فرمود که من این امر را

سنت کردم تا بعد از او هر مصیبت زده بگوید اولئک علیهم صلوات

و رحمت نامتناهی باو کرامت فرمایم و این حدیث شریف مشتملست

بر نکته لطیف که دقایق اوهام ادراک آن قاصر و بعقل نزدیک

بعقول مشکلست که کلام مخلوق سمت اختلاط بکلام خالق یابد

و حضرت رب العزة اولا خود اقتدا در تکلم باین کلمه با حضرت

نماید که آنچه بیند که تا از هم تبعیت فرماید در مقام تحریص بر اقتدای

بان بزرگوار این همه اجر جزیل و ثنای جمیل کرامت فرماید

بجمعیت اوصاف الربوبیه الیه (بجمعیت من قد کان آثار محبوب

لیکن در این مقام دقیقه ایست که غفلت از آن نشاید که بسی را که حاصل هم

واز فواید و مثوبات که بجهت اذکار چه این ذکر و چه سایر اذکار محروم

شوند و بهره مند گردد محافظت بر آن دقیقه باید و آن این است که شرعاً

و عقلاً ثابت شده است که ادعیه و اذکار ادویه الهیه قدسیه اند

از برای معالجه امراض قلبیه و نفسیه و حقیقه انبیا و اولیا اطبای قلوب اند

چنانکه این طبیبان اطبای بدن چنانکه از افلاطون حکایت

کنند عنوان مکتوبی که بحضرت روح الله نگاشته بود این بود من

طبیب الابدان الی طبیب النفوس و چنانکه تاثیر ادویه حسیه منوط

و مشروط بشرایط مخصوصه ایست از خلو معده و پرهیز از منافیات

و اینکه

و اینکه استعمال آن در وقت و محل و موقع آن باشد و غیره و نکته بعد از آنکه

نسخه آن دوا از طبیب حاذق اخذ شده باشد هم چنین ادعیه

و اوراد را که دوای نفوس و قلوب اند شرایطیست که باید مرعی شود

تا ثمرات و فواید مقصوده بر آن مترتب گردد

در ره منزل لیلی که خطرهاست در آن (شرط اول قدم آنست که مجنون باشی

پس چنانکه در شرب دوای جزئی دست بدامن هر ناکس نزنند

و طبیب حاذق طلبند در استعمال این دوا نیز باید از مرشد

کاملی مکمل که مصون از تطرق خطا و خلل و لغزش و نسیان در عمل

باشد تلقین ذکر نموده که

ای بسا ابلیس آدم روی که هست (پس بهر دستی نباید داد دست

بلکه گر شرایط ادویه قلبیه مراعات شد تاثیرات غریبه و آثار

عجیبه از آن مشاهده خواهد شد تا بجائی که در چند انفاس هم

نا پیدا شود کما قال علیه السلام لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل

حتی کنت سمعه الذی یسمع به پس تحسین شرط این وسیله را

آنکه سخنان ما خوذ باید از خانواده عصمت و طهارت تا البته مؤثر و مفید

افتد بلکه کیمیای کلام ایشان در یاد در باطن نفوس و کون کون فلزات

قلوب را طلای احمر کنند که

ما طبیبانیم و شاگردان حق   بحر قلزم دید ما را فانفلق

فکیف بآنکه سخن دوا از حضرت طبیب ارواح و مشکل امراض نفوس

و اشباح ماخوذ باید چنانکه در این ذکر شریف دو دوای لطیف

دایست معنی نفس مرشد هر چند داوبان این رابطه هر بوده اند

لی ندر چنینست   احوال از چشم و بین در طمع محال افتاد و شرط

دوم تنقیه و تهذیب است که در اصطلاح عبارت از تجرید از علایق

در مع موافقت که رفع حجاب کدورات نفسانیه و علایق جسمانیه

باشد پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز) و نزعنا

ما فی صدورهم من غل اخوانا و باندازه که این شرط تکمیل شود

دوا نافعتر و مؤثرتر افتد و از جمله آداب این شرط است حفاظ

بودن دل ذاکر از غیر خدا که در لوح دل که آیینه تمام نمای خدا است

باب توبه که حقیقتا رجوع الی الله است از اوساخ معاصی و ذنوب

که حجب نمایش انوار ربوبیت است شست و شو دادن که شست

و شوی کن وانگه بخرابات خرام) تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده

شرط سیم که عمده شرایط و محافظت سالک بر آن از همه لازم

و فایده اش اتم است آنکه بقدم صدق طی طریق ذکر نماید که او لا

مرتبه آن است که کردار و گفتارش مطابق یکدیگر باشد و در اقرار

مکذب گفتارش نباشد بزبان انا الله نراند و بدل تخم وساوس

و خیالات شیطنت افشاند چه بدیهی است که نام حلوا دهن

شیرین نمکند وچه قدر حمق وسفاهت است که کسے طالب شیرینی کامے
باشد حنظل خاید وبزبان باسم شکر کشاید عجب‌تر آنکه اگر بازده‌هزار
تلخ بیند در تکذیب حلوا فروش نشیند که چرا شکر را تاثیر نیست
دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر ( ) کے نور چشم من بجز از کشته ندروی
پس سالک طریق الی الله را که خواهد ذکر خدا نماید واز ذکر اهل غفلت
رجوع نموده طریق مستقیم یاد آوری منعم حقیقی را پیماید ناچار است
که در دریافت وکیفیت مقامات مرشد حقیقی نماید وان هذا صراطی مستقیما
فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله که حقیقت حال آن شخص
باشد ( ) که تیغ بارد در کوی آن ماه ( ) گردن نهادیم الحکم لله زانکه
فعلش مکذب قولش باشد وباطنش موافق ظاهر نباشد پس اگر باطنش
بر از ظاهرش نباشد لااقل یکسان باشد والا وبا باشد که آن ذکر
نتیجه عکس بخشد وقلم امتحان خط بطلان بر صفحه اعمال ذاکر کشد

چنانکه

چنانکه از مضمون مجنون محبت حکایت کنند که وقتی در مقام وجد وشوق در معرض
مناجات با قاضی الحاجات این بیت بر زبانش جاری شد
ولیس لی فی سواک حظ ( ) وکیف ما شئت فاختبرنی
فورا مبتلا بمرض حبس البول شد چندی صبر کرد تا شدت الم طاقتش
طاق نمود ام کرده بود وشور کشیدند ودر دبستان اطفال عبور میدادند
وا واز اطفال خود سوال میفرمود که ادعوا لعمکم الکذاب بلکه
مقصود اصلی از ذکر لسانی بیداری قلب است والله
ای بیانا ورده استثناء بکف ( ) جان او با جان استثنا است جهت
پس کسے بهرمند بمثوبات کلمه مبارکه انا لله وانا الیه راجعون
خواهد بود که حالا بدو ختم ورجوع خود وجمیع شئونات وجود خود
وانهاضات دینیه ودنیویه خود را از حضرت حق عز اسمه ببیند وداند
وبازبان حال ربنا اننا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا

لتکونن من الخاسرین خواند و در خبر است که چون آشکار و پنهان بنده

یکسان باشد خداوند علی اعلی بر ملائکه مباهات میکند و

میفرماید بنده حقیقی من اینست

اذا السرّ و الاعلان فی المؤمن استوی — فقد عزّ فی الدارین و استوجب الثناء

وان خالف الاعلان سرّا فما له — علی سعیه فضل سوی الکدّ و العناء

کما خالص الدینار فی السوق نافق — و مغشوشه المردود لا یقتضی المنی

قلب دعوی اند و ده نشانند در بازارها — خالص باید که از آتش برون آید سلیم

الا من اتی الله بقلب سلیم روایت که بموسی بن عمران وحی شد

که چون من بنده از بندگان خود را دوست دارم او را ابتلای

سازم ببلائی که کوهها توانائی و تحمل آن نداشته باشد

تا ببینم در دعوی محبت صادقست یا نه پس اگر او را صابر و راضی

یافتم که بهیچ جا زبان شکوه او را نه و حبیب خود قرار دهم

و اگر بی‌صبری و جزع حال او یافتم که بهر جا زبان شکوه میگشاید او را

مخذول و منکوب میکنم و باک ندارم تا سیه روی شود هر که

در او غش باشد .... قلم اینجا رسید و سر بشکست

و قد فرغت من تحریرها

هذه النسخة الشریفة فی اواسط

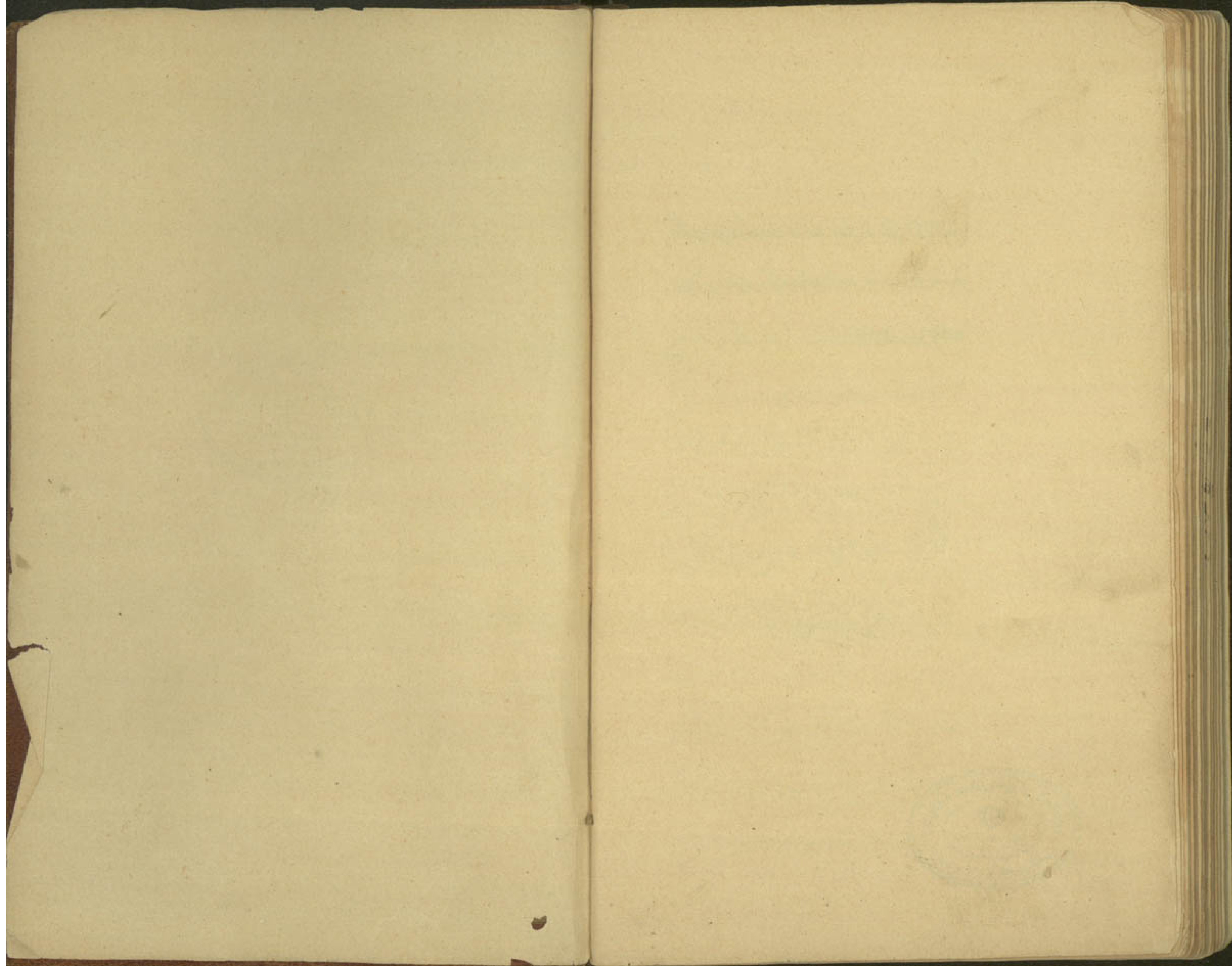
شهر ربیع الثانی من شهور سنة ثمان و

ثلاثمائة بعد الالف من الهجرة النبویة المصطفویة علی هاجرها

و مضای علیها الف الف الثناء و التحیة کتبه

العبد ... اسد الله ... الاضعف ...






کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تاسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی